

# عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّهَارِ

كُنْتُورِي حَامِدِ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَلْبِي

جِلْد ٢

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عبارات الانوار فى امامة الائمة الاطهار

نويسنده:

ميرحامد حسين الموسوى اللكهنوى النيشابورى

ناشر چاپى:

جماعه المدرسين فى الحوزه العميه بقم موسسه النشر الاسلامى

ناشر ديجيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست .....	۵
عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار جلد دوم .....	۱۵
مشخصات کتاب .....	۱۵
معرفی مؤلف .....	۱۵
زندگینامه مؤلف .....	۱۵
کتابخانه ناصریه .....	۱۹
اشاره .....	۱۹
کتاب تحفه اثنا عشریه .....	۱۹
معرفی کتاب تحفه .....	۱۹
ردیه های تحفه .....	۲۱
معرفی کتاب عبارات الانوار .....	۲۳
اشاره .....	۲۳
۱- موضوع و نسخه شناسی .....	۲۳
۲- چگونگی بحث و سبک استدلال .....	۲۵
۳- قدرت علمی .....	۲۶
۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث .....	۲۶
۵- شیوه رد کردن .....	۲۷
ابعاد مختلف عبارات .....	۲۹
۱- بعد علمی .....	۲۹
۲- بعد اجتماعی .....	۲۹
۳- بعد دینی .....	۲۹
۴- بعد اخلاص .....	۳۰
۵- بعد اقتدا .....	۳۰

- تقریظات عبقات ..... ۳۱
- جلد دوم ..... ۳۲
- ادامه حدیث غدیر (قسمت سند) ..... ۳۲
- پیشگفتار ..... ۳۲
- فخر الدین رازی از تعصب و لداد حدیث غدیر را صحیح ندانسته ..... ۳۵
- جواب مؤلف از کلمات مزیفه رازی ..... ۳۵
- اشاره ..... ۳۵
- حدیث غدیر از احادیث متواتره است ..... ۳۶
- ذکر نکردن اشخاصی حدیث غدیر را دلیل وهن آن نیست ..... ۳۷
- عدم نقل بخاری و مسلم حدیث غدیر را دلیل عدم صحت آن نیست ..... ۳۸
- قاعده تقدم مثبت بر نافی از قواعد مسلمه است ..... ۳۸
- اشاره ..... ۳۸
- شواهد تقدیم مثبت بر نافی ..... ۳۸
- احادیث صحیحه منحصر در صحیحین نیست ..... ۴۲
- صحیح بخاری و مسلم جامع تمام احادیث صحیحه نیستند ..... ۴۳
- نبودن حدیثی در صحیحین قاذح آن نیست ..... ۴۵
- اگر حدیث غدیر در صحیحین هم بود متعصبان باز هم قبول نمیکردند ..... ۴۷
- اهل سنت حدیث مهاجرت فاطمه علیها السلام و غضبش را قدح می‌کنند با اینکه در صحیحین مذکور است ..... ۴۸
- حدیث بخاری در استمرار غضب فاطمه علیها السلام تا روز وفات ..... ۴۸
- اهل سنت حدیث تأخر بیعت علی علیه السلام را نیز با اینکه در صحیحین مذکور است قدح کرده‌اند ..... ۴۹
- اشاره ..... ۴۹
- قدح حدیث تأخر بیعت علی علیه السلام از جهت سند مقدوح است ..... ۵۲
- حدیث تاخر بیعت را زهری از عروه از عائشه نقل کرده ..... ۵۳
- اسناد حدیث تأخر بیعت بابی سعید غیر سدید است ..... ۵۳

۵۶	اهل سنت بصحت جمیع احادیث صحیحین معتقد نیستند
۵۶	اشاره
۵۷	مولوی حیدر علی حدیث بخاری را در فدک موضوع دانسته
۵۸	مولوی حیدر علی حدیث قرطاس را در صحیحین موضوع دانسته
۵۹	مولوی حیدر علی در منتهی الکلام احادیث بخاری را واجب القبول ندانسته
۶۰	قدح مولوی حیدر علی در منتهی الکلام در تقدم صحیحین بر کتب دیگر
۶۱	جمعی از اکابر اهل سنت صحیحین را از اعتماد کلی ساقط کرده‌اند
۶۱	اشاره
۶۱	ترجمه عبد القادر حنفی که از قادحین صحیحین است
۶۱	اشاره
۶۲	قدح عبد القادر حنفی در صحیح بخاری و مسلم
۶۴	ملا علی قاری از محققین اهل سنت نیز در صحیحین قدح کرده
۶۵	ترجمه ادفوی شافعی که از قادحین صحیحین است
۶۶	اشاره
۶۷	قدح ادفوی شافعی در صحیحین
۶۹	ابو زرعہ رازی نیز صحیح مسلم را مذمت کرده
۶۹	اشاره
۷۰	ابو زرعہ و فضائل او در کتب تراجم اهل سنت
۷۰	اشاره
۷۷	ترجمه ابو زرعہ قادح مسلم در تهذیب التهذیب
۸۰	ترجمه ابو زرعہ رازی در عبر ذہبی
۸۰	ترجمه ابو زرعہ رازی در کاشف ذہبی
۸۰	ترجمه ابو زرعہ در کتاب مرآة الجنان
۸۱	ترجمه ابو زرعہ در کتاب انساب سماعی

- ترجمه ابو زرعه در طبقات الحفاظ سیوطی ..... ۸۱
- ترجمه عبد الغنی المقدسی الحنبلی در (عبر) یافعی ..... ۸۲
- ترجمه عبد الغنی الحفاظ المقدسی (مرآت الجنان) یافعی ..... ۸۲
- ترجمه ابو زرعه در کتاب الکمال تألیف مقدسی حنبلی ..... ۸۲
- فضیلت ابو زرعه در تهذیب الاسماء نووی ..... ۸۴
- فضیلت ابی زرعه رازی در (تاریخ بغداد) ..... ۸۴
- ابو زرعه باعتراف شاهصاحب رئیس محدثین است ..... ۸۴
- ابو زرعه رازی از مسلم بن حجاج نفی عقل کرده ..... ۸۵
- ابو زرعه بخاری را نیز قدح کرده ..... ۸۵
- اشاره ..... ۸۵
- قدح ابو زرعه و ابو حاتم در بخاری را حافظ ذهبی در (مغنی) آورده ..... ۸۶
- قدح بخاری از طرف ابی زرعه و ابی حاتم در (طبقات سبکی) نقل شده ..... ۸۶
- مناوی شافعی نیز قدح بخاری را از ابی زرعه و ابی حاتم در (فیض القدیر) آورده ..... ۸۷
- محمد بن یحیی ذهلی نیز از قادحین بخاری است ..... ۸۷
- ذهلی نیز بخاری را قدح کرده ..... ۸۸
- عبد الرحمن بن ابی حاتم نیز بخاری را مقدوح دانسته ..... ۸۸
- اشاره ..... ۸۸
- ترجمه عبد الرحمن بن ابی حاتم ..... ۸۸
- مراتب جرح و تعدیل نزد ابن ابی حاتم ..... ۹۰
- اشاره ..... ۹۰
- ابن ابی حاتم قصری در بهشت برای دوستش خرید ..... ۹۰
- ترجمه ابن ابی حاتم در فوات الوفيات ..... ۹۰
- ترجمه ابن ابی حاتم در (عبر) ذهبی ..... ۹۱
- قدح ذهلی در بخاری از غیر ابن ابی حاتم نیز نقل شده ..... ۹۱

- ۹۱ ..... اشاره
- ۹۲ ..... ذهلی مردم را از رفتن نزد بخاری نهی میکرد
- ۹۲ ..... ذهلی بخاری را از جهیمیه بدتر میدانست
- ۹۲ ..... اهل سنت جهیمیه را کافر می دانند
- ۹۳ ..... ترجمه ذهلی قادح بخاری
- ۹۳ ..... ترجمه ذهلی در تاریخ بغداد
- ۹۷ ..... ترجمه ذهلی در تذهیب ذهبی
- ۹۸ ..... ترجمه ذهلی در سیر النبلاء
- ۱۰۲ ..... ترجمه ذهلی در عبر و کاشف ذهبی
- ۱۰۲ ..... ترجمه ذهلی در انساب سمعانی
- ۱۰۲ ..... ترجمه ذهلی در تراجم الحفاظ بدخشانی
- ۱۰۳ ..... ترجمه ذهلی در مرآة الجنان یافعی
- ۱۰۳ ..... ترجمه ذهلی از سیوطی
- ۱۰۳ ..... حافظ ابو بکر اعین نیز بخاری را قدح کرده
- ۱۰۴ ..... بخاری از جهت مسئله لفظ نزد ابن حنبل نیز مقدوح است
- ۱۰۴ ..... اشاره
- ۱۰۷ ..... تشنیع ابن حنبل بر قائلین بخلق قرآن
- ۱۰۷ ..... ابن حنبل کرابیسی را نیز بجهت مسئله لفظ کافر دانسته
- ۱۰۹ ..... ابن الطبری نیز قائل بخلق قرآن را کافر دانسته
- ۱۱۰ ..... ذهبی در (سیر النبلاء) کلام ابن حنبل را در قدح کرابیسی تاویل کرده
- ۱۱۰ ..... تاویل کلام ابن حنبل در قدح کرابیسی صحیح نیست
- ۱۱۲ ..... تاویل ذهبی در کلام کرابیسی بی فائده است
- ۱۱۳ ..... قیام ذهلی بر بخاری ناشی از شدت تمسک به سنت است
- ۱۱۵ ..... مولوی عبد العلی صحیحین را دارای اخبار متناقضه دانسته



- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۵ ..... ثبوت جمیع احادیث صحیح بخاری و مسلم از پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم نیست
- ۱۱۶ ..... بسیاری از احادیث صحیحین منقول از قدریه است
- ۱۱۶ ..... مولوی عبد العلی مورد تعظیم اهل سنت است
- ۱۱۷ ..... ابن جوزی بعض احادیث بخاری را موضوع دانسته
- ۱۱۷ ..... اشاره
- ۱۱۸ ..... «ترجمه ابن جوزی در وفیات الأعیان»
- ۱۱۸ ..... - ترجمه ابن جوزی در عبر فی خبر من غیر
- ۱۱۸ ..... - ترجمه ابن جوزی در طبقات الحفاظ
- ۱۱۹ ..... - اکابر اهل سنت بقول ابن جوزی تمسک کرده‌اند
- ۱۲۱ ..... - ابن حزم اندلسی نیز در بخاری قدح کرده
- ۱۲۱ ..... اشاره
- ۱۲۲ ..... ترجمه ابن حزم در عبر فی خبر من غیر
- ۱۲۲ ..... ترجمه ابن حزم در حاشیه شرح الفیه عراقی
- ۱۲۲ ..... ترجمه ابن حزم در طبقات الحفاظ سیوطی
- ۱۲۲ ..... عظمت ابن حزم نزد محیی الدین بن العربی
- ۱۲۳ ..... ابن حزم قادح بخاری از اعلام اهل سنت است
- ۱۲۴ ..... بسیاری از احادیث صحیحین مقدوح است
- ۱۲۴ ..... مغلطائی در بعضی از احادیث بخاری قدح کرده
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۴ ..... ترجمه مغلطائی در طبقات الحفاظ
- ۱۲۵ ..... ترجمه مغلطائی در حسن المحاضرۃ
- ۱۲۵ ..... ترجمه مغلطائی در شرح مواهب و طبقات حنفیه
- ۱۲۶ ..... علامه اسماعیلی نیز در بعض احادیث بخاری قدح کرده

- ۱۲۶ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... ترجمه اسماعیلی در انساب سمعانی
- ۱۲۷ ..... ترجمه اسماعیلی در مرآة الجنان
- ۱۲۷ ..... ترجمه اسماعیلی در عبر فی خبر من غیر
- ۱۲۸ ..... برخی از روایات مطعونه در بخار
- ۱۲۸ ..... - حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن است
- ۱۲۸ ..... اشاره
- ۱۲۸ ..... - قدح ابن بطلال در بخاری بنقل بدر الدین زرکشی
- ۱۲۸ ..... اشاره
- ۱۲۹ ..... ترجمه زرکشی در مفتاح کنز الدرایة
- ۱۲۹ ..... ترجمه بدر الدین زرکشی در بستان المحدثین
- ۱۲۹ ..... حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است
- ۱۲۹ ..... اشاره
- ۱۳۰ ..... طعن اکابر در حدیث بخاری بنقل ابن حجر در فتح الباری
- ۱۳۱ ..... غزالی نیز در کتاب منخول حدیث بخاری را تکذیب کرده
- ۱۳۲ ..... حدیثی دیگر از بخاری که نزد اکابر مقدوح است
- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۲ ..... عینی حنفی در عمدة القاری نسبت بزیادت اسباط قدح کرده
- ۱۳۳ ..... ترجمه عینی حنفی در بیعة الوعاء سیوطی
- ۱۳۳ ..... ترجمه شرح عینی در کشف الظنون
- ۱۳۴ ..... ابن حجر نیز در تهذیب بمنکر بودن روایت اسباط اعتراف کرده
- ۱۳۵ ..... حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است
- ۱۳۵ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... تفتازانی در بخاری اثبات روایة مکذوبه نموده

- ۱۳۵ ..... ترجمه تفتازانی در بغیة الوعاة
- ۱۳۶ ..... ترجمه تفتازانی در کتائب اعلام الاخیار
- ۱۳۶ ..... ترجمه تفتازانی در اسانید مغربی
- ۱۳۷ ..... حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است
- ۱۳۸ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... ابن عبد البر بطلان حدیث مذکور را ثابت کرده
- ۱۳۸ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... ترجمه ابن عبد البر در سیر النبلاء
- ۱۴۲ ..... حدیثی دیگر از بخاری و مسلم که مورد طعن اکابر است
- ۱۴۲ ..... اشاره
- ۱۴۲ ..... نووی شافعی طعن اکابر را بر حدیث مذکور نقل کرده
- ۱۴۳ ..... اشاره
- ۱۴۳ ..... ترجمه نووی شافعی در عبر ذهبی
- ۱۴۴ ..... ترجمه نووی شافعی در طبقات اسنوی
- ۱۴۵ ..... ترجمه نووی در مرآة الجنان
- ۱۴۶ ..... ترجمه نووی در طبقات اسدی شافعی
- ۱۴۸ ..... ترجمه نووی در نجوم زاهره تألیف اتابکی
- ۱۴۸ ..... علامه کرمانی نیز روایت شریک را منکر شمرده
- ۱۴۸ ..... اشاره
- ۱۴۸ ..... علامه کرمانی شارح بخاری و از اعلام اهل سنت است
- ۱۴۸ ..... ترجمه کرمانی در بغیة الوعاة سیوطی
- ۱۴۹ ..... ترجمه کرمانی در مفتاح کنز درایة
- ۱۴۹ ..... ترجمه کرمانی در بستان المحدثین شاهصاحب
- ۱۵۰ ..... ابن قیم نیز حدیث مذکور را قدح کرده

- ۱۵۰ ..... حدیث زنا و رجم قرده در صحیح بخاری
- ۱۵۰ ..... اشاره
- ۱۵۰ ..... حمیدی در جمع بین الصحیحین حدیث مذکور را مقحم در بخاری دانسته
- ۱۵۱ ..... ابن حجر کلام حمیدی را مردود دانسته
- ۱۵۱ ..... سه حدیث دیگر در بخاری که اکابر آنها را قدح کرده‌اند
- ۱۵۱ ..... اشاره
- ۱۵۲ ..... عسقلانی از دفاع در قدح احادیث مذکوره اظهار عجز کرده
- ۱۵۴ ..... حدیث دیگر در صحیح بخاری که محققین در آن قدح کرده‌اند
- ۱۵۴ ..... اشاره
- ۱۵۵ ..... مسروق با اینکه أم رومان را ملاقات نکرده از او نقل حدیث کرده
- ۱۵۵ ..... اشاره
- ۱۵۵ ..... ترجمه أم رومان
- ۱۵۶ ..... ترجمه أم رومان در (الروض الانف)
- ۱۵۷ ..... جواب ابن سید الناس از اشکال حدیث مسروق
- ۱۵۷ ..... جواب عسقلانی از اشکال حدیث مسروق از أم رومان
- ۱۵۸ ..... ترجمه علائی خلیل کیکلدی در (طبقات) ابن شهبه اسدی
- ۱۵۹ ..... حافظ ابو علی ابن السکن قبل از خطیب حدیث مسروق را تخطئه کرده
- ۱۶۲ ..... أم رومان در زمان پیغمبر (ص) مرده است
- ۱۶۴ ..... حدیث دیگر در صحیحین که مورد طعن اکابر است
- ۱۶۴ ..... اشاره
- ۱۶۵ ..... سهیلی در تحریم متعه در یوم خیبر اشکال کرده
- ۱۶۵ ..... ابن قیم نیز تحریم متعه را در روز خیبر نفی کرده
- ۱۶۷ ..... بدر الدین حنفی نیز تحریم متعه را در خیبر غلط دانسته
- ۱۶۷ ..... قسطلانی نیز طعن اکابر را در حدیث مذکور نقل کرده

- عسقلانی نیز اشکال اکابر را در حدیث مذکور یاد کرده ..... ۱۶۸
- شاه صاحب نیز در تحفه اشکال مذکور را از بعض محققین نقل کرده ..... ۱۶۹
- حافظ غلام محمد نیز در ترجمه تحفه اشکال مذکور را یاد کرده ..... ۱۷۰
- والد شاهصاحب نیز اشکال مذکور را در حدیث نقل کرده ..... ۱۷۱
- فخر رازی نیز بعض احادیث صحیحین را مردود دانسته ..... ۱۷۳
- اشاره ..... ۱۷۳
- تناقض گویی فخر رازی درباره بخاری و مسلم ..... ۱۷۴
- غرض قادحین در حدیث غدیر حمایت از باطل است ..... ۱۷۵
- نبودن حدیث غدیر در صحیح بخاری و مسلم دلیل عدم تواتر آن نیست ..... ۱۷۵
- (جدید ۱۵) ..... ۱۷۷
- (جدید ۱۶) ..... ۱۷۷
- درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص) ..... ۱۷۷

## عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار جلد دوم

### مشخصات کتاب

سرشناسه: کتوری حامد حسین بن محمد قلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدید آور: عقبات الانوار فی اثبات امامه الائمه الاطهار/ تالیف میر حامد حسین الموسوی الکهنوئی النیشابوری تحقیق غلام رضا بن علی اکبر مولانا بروجردی مشخصات نشر: قم الجماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = - ۱۳۷۴.

فروست: (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰۱)

شابک: بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

یادداشت: کتاب حاضر رديه ای و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه عنوان دیگر: التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و رديه ها

موضوع: امامت -- احادیث موضوع: محدثان شناسه افزوده: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح شناسه افزوده: مولانا بروجردی غلامرضا، مصحح شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی

کنگره: BP۲۱۲/۵ د۹ت ۳۰۲۱۸ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۳۷۳۹

### معرفی مؤلف

### زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیمترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری قمری در بلده میره لکهنو هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶ ه. ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کر معلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر ایشان خود عهده دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ اساتید دیگر رفت.

مقامات حریری و دیوان متنبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشان اخذ کرد که حواشی وی بر آن کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به امر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصانیف پدر بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن- که ردّیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود- با اصول کتب و منابع کرد.

هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تألیف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تألیف کتاب عظیم عقبات الانوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ ه. ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد اما در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمین شریفین یادداشتهایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق-العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تتبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدّی که هیچ یک از معاصران و متأخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانه الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقائق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتاده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در حسینه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدّد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزّا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

\*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندان و فرزندزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاہت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عقبات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق الیقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنو موجود است.

۲- والد صاحب عقبات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دوشنبه پنجم ماه ذی قعده سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محقق بی‌نظیر بود و تألیفات ارزنده‌ای از خود به جا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تتبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنو به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزندگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تألیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربیه و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ رجب ۱۲۴۰ واقع شده است.

ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تألیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحام در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تألیفات ایشان می‌توان به «شذور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الکتب و الاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تتبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذاشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به متمم عقبات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوشتری در آگره هند به خاک سپرده شد.



۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عقبات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عقبات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد اساتید برجسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پر بار در لکهنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاء برده و در صحن شریف و در مقبره میرزای شیرازی به خاک سپردند.

\*تألیفات: ابتدا

۱- عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام (۱۰ مجلد) طبع فی ۱۳۱۵ ه. ق بحث فی تحریف الکتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعضلات فی حلّ المشكلات

۵- العضب التبار فی مبحث آیه الغار

۶- افحام اهل المین فی ردّ ازاله الغین (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب فی مسئله الحاجب فی الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة فی المکاتیب و المنشآت العربیة

۹- زین الوسائل الی تحقیق المسائل (فیه فتاویہ الفقھیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فیه ما سنج له فی سفره الی الحج و زیارة ائمة العراق سلام الله علیهم) ۱

۱۱- الذرائع فی شرح الشرائع فی الفقه (لم یتّم)

۱۲- الشریعة الغراء (فقه کامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجواله (بحث فیه احراق المصاحف علی عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له فی رثاء الحسین سید الشهداء علیه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعه ألغاز و معمیات

۱۶- صفحة الالماس فی احکام الارتماس (فی الغسل الارتماسی)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فیه عشرة مسائل مشکلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنضود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

## کتابخانه ناصریه

## اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پی‌ریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم‌نظیر است.

## کتاب تحفه اثنا عشریه

## معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به‌ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد‌العزیز دهلوی که به «سراج الهند»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عبقات او را با عنوان شاه‌صاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانت‌داری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراآت خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت أحمد خان کشمیری در کتاب التزمه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقتی از کتاب صواقع موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد‌العزیز دهلوی آن را با تغییراتی به فارسی برگردانده است ۴. وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکیه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المعضلات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیّه العلم عبقات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عبقات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «و نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزج‌اتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواقع) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولّد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محیی‌الدین اسلمی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ ه. ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاهور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حس بدبینی و عصبیت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اما به مصداق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متکلمین شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عقبات الانوار در این میان به سبب تتبع فراوان و زحمات طاقت فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ ه. ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است. محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در ردّ شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملّتم دانسته که تنها به مسلّمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملوّ از افتراءات و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دهلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر (ع) استناد می کند  
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است. فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال أخبار شیعه و ذکر رواه آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء (ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثه و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوهام - تعصبات - هفوات)

## ۱۲- در تولّاً و تبرّی (مشمّل بر مقدّمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعدّدی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به ردّ سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

## ردّیه های تحفه

آنچه که در ردّ همه ابواب تحفه نوشته شده است:

## ۱- الزهّه الاثنی عشریه فی الردّ علی التحفه الاثنی عشریه

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه‌های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است.

و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می‌شود.

۲- سیف الله المسلول علی مخزّبی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقد الفجار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲. ق)

فارسی و در ردّ بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در ردّ آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجیش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق)

نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در ردّ یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سیف ناصری: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عبقات بوده و در ردّ باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در ردّ این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجوبه الفاخره فی الردّ علی الأشاعره را نوشت و پاسخ مفصّلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیل‌های شیعیان:

۲- تقلیب المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه الزهّه الاثنی عشریه به ردّ این بخش تعلّق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه‌های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایه العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إله آبادی (به زبان فارسی) چاپ هند

همچنین یکی از مجلّات چاپی الزهّه الاثنی عشریه نیز مربوط به ردّ همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شبهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

کلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم النزّه الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.

باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می رود آثار گرانبهائی تصنیف گردیده است.

۱- خاتمه الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق الموبقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامة: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجۀ البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعادة: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عقبات.

۶- الجواهر العبریة: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتری استاد صاحب عقبات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شبهات مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنه و اماته البدعه بطعن الاسنة: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم النزّه میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از النزّه که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شبهات و حلّ مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزّه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگرد صاحب نزّه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب النزّه کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهه عن حلیۀ المتعۀ اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.

باب دهم: در مطاعن

۱- تشیید المطاعن و کشف الضغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعة مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمین: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الرماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

- ۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کنتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه
- ۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از باب هفتم
- کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:
- ۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکه العمریه- که از شاگردان صاحب تحفه است- این کتاب و الصوارم الالهیات را با شبهاتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شبهات را پاسخ داده است.
- ۲- الوجیزه فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دالّ بر امامت امیر المؤمنین (ع) به تعرّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.
- ۳- تصحیف المنحه الإلهیه عن النفثه الشیطانیه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ ه. ق)
- ۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ ه. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحه الالهیه دارد.
- ۵- الهدیه السنیة فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکهنوی
- ۶- التحفه المنقلبه: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

## معرفی کتاب عقبات الانوار

### اشاره

(۱) کتاب عظیم عقبات الانوار شاهکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دهلوی- که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می‌باشد.

### ۱- موضوع و نسخه شناسی

عقبات در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است. وی در این کتاب می‌کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است. میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدّعیات دهلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است. وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است. منهج نخست: در آیات از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد (چون دهلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می‌کند اشاره کرده است) (۱) [عقبات به فتح عین و کسر باء جمع عقبه به معنای چیزی است که بوی خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل و یا گل سفید است

دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش  
بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه و تابعین و تابع تابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنّی از آغاز تا روزگار مؤلف  
همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوایی خبر و وجوه دلالتی و قراین پیچیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شبهات دهلوی.  
بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴.  
ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلامرضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است

خلاصه این دفتر نیز با نام فیض القدر از شیخ عباس قمی در ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲  
- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث منزلت است که مانند  
حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.  
این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکهنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصدمین سالگرد  
درگذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن علیا منی و أنا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی» معروف به حدیث ولایت.  
این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یا کل معی من هذا الطیر» که درباره داستان مرغ بریان و آمدن  
حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)  
این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است. (مطبعة بستان مرتضوی)  
- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به  
سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ینظر إلی آدم و نوح... فینظر إلی علی» معروف به حدیث تشبیه  
این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکهنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیاً الخلفاء بعدی فهو کافر» که پاکنویس آن به انجام نرسیده است.  
- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علی نوراً بین یدی اللّٰه قبل أن یخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکهنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان  
فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عِبَقَات» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و  
متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلالی حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده  
است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خیبر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علی مع الحق و الحق مع علی (ع)» که دست‌نوشته ناقصی از پیش‌نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته  
است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است. (در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی اسناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکهنو سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق] (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده) درباره عقبات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و... صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میرحامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت

۴- حدیث تشبیه از نظر سند و دلالت

۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)

۲- حدیث خیبر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)

البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر- که توسط فرزند و نوه میرحامد حسین انجام شده است- را به نام مرحوم میرحامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بنیانگذار عقبات آن را ترسیم کرده و رؤس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عقبات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذیل عقبات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریب جلد اول حدیث «مدینه العلم» به قلم سید محسن نواب لکهنوی

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریب تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن نواب



وی هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جوامع حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیلی از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

### ۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلّات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطئه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازم‌اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه اهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدّ نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می‌فرماید و مطالعه کننده را برای هرگونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی‌نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود به عین الفاظ نقل فرموده است. ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می‌دهد. ۱

### ۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عبقات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می‌کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است. الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلّی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می‌تواند به قضاوت پرداخته و نظر صحیح یا احسن را انتخاب نماید. مرحوم میر حامد حسین در عبقات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می‌کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می‌شود و سپس به جواب آن می‌پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی‌کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدّعی مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی‌کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می‌گوید: «... و بعد اللّیتا و التّی

دلالت بر مدعا ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدّعی خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بدانند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عبقات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی التزام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی و عضوا علیها بالنواجذ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عبقات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسنده نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی أبی بکر و عمر» - که در مقابل حدیث «طیر» نقل کرده‌اند - مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

## ۵- شیوه ردّ کردن

الف: نقل کلام خصم به‌طور کامل

همانطور که قبلاً اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.

ب: بحث و تحقیق همه جانبه

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به‌اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در ردّ آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در ردّ قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلاً زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عبقات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند - حتی ضعیف - برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عبقات در ردّ استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دهلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می کند که دهلوی صواقع نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنبوری- صاحب المرافض- به آن افزوده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایة المتطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه یابی اقوال به این نتیجه می رسد که بعضی از اقوال یا نسبت هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً- زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یوایت مطرح می شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می گوید: «...اولا ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبیح افتراآت و اسمج اختلاقات و اوضح کذبات و افصح خزعبلا-تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تتبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثری از این حدیث پیدا نمی شود سابقا دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحه افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواقع الانوار نهایت مدحت سرایی او نموده مطلع می گردید و خوافا من الخزی و الخسران گرد این کذب و بهتان نمی گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می فرماید:.... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملا أحكمه. امالی صدوق- ص ۳۴۴

۳- صاحب عقبات با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دهلوی می گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولا مستند نصر الله کابلی است که دهلوی هم از کابلی مطالب خود را اخذ می کند مراجعه می کنیم. وی در این باره می گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن... سپس کابلی می گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...» پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة]

ه: ذکر موارد مخالف التزام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دهلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می کند.

مثلاً دهلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلا به آن گوش داده نمی شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه ای نزد فرقه دیگر حجیت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقبات به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دهلوی گاهی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدّد استدلال مخالفین را با موارد مشابه- که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند- نقض می کند.

مثلاً زمانی که دهلوی در جواب حدیث غدیر می گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الأئمة من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می کند. همچنین در جواب بعض استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می کند.

لذا استدلال دهلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهدیتهم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنّه وارد شده نقض می کند.

## ابعاد مختلف عبقات

### ۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکینهای آن را جبران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مآخذ و اطلاعات وسیع می رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشته های واهی و بیریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شعور انسانی را به نمایش می گذارد.

### ۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم در ستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم- به صورت صحیح آن منتهی می گردد.

### ۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقلیدی. چون این بخش است که هویت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می‌سازد. بنابراین کوشندگان که با پیگیریهای علمی و پژوهشهای بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آیین حق را نیرو می‌بخشند.

#### ۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردند و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سردست گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

#### ۵- بعد اقتدا

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوششهای بیکرانی که در راه خدمتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیه‌ها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقبات روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود بر نمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اکتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغتسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی- رحمه الله علیه- نوشته‌اند که از بس نوشت دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد- می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تألیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می شده است) نمی نوشته است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولا دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

### تقریظات عبقات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عبقات الأنوار» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه هایی که در حیات صاحب عبقات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عبقات چنین می نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنّفات رشیده جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فنّ کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصا کتاب عبقات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است. بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته تر از این بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغ پروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألیف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه هایی به بزرگان هند می نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می کند و آنان را تشویق می نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سر نزده و تصنیفی در اثبات حقّیت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر حبر خیر صادر و ظاهر نگشته. از عبقاتش رائحه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنّفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می نویسد:

« وجود آنجناب از آیات الهیه و حجج شیعیه اثنی عشریه بود هر کس کتاب مستطاب عِبَقَاتُ الْانْوَارِ که از قلم درربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می‌داند که در فن کلام سیمای در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

## جلد دوم

### [ادامه حدیث غدیر (قسمت سند)]

#### پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَكْرَمِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، سَيِّمًا وَصِيهَهُ وَخَلِيفَتَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ، أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ.

بر هر متتبع منصف پوشیده نیست که حدیث شریف غدیر، چنانکه در جزء نخستین این کتاب منیف «عِبَقَاتُ الْانْوَارِ» ثابت شد. از احادیث صحیحیه متواتره است، و از یکصد و ده نفر صحابی، و هشتاد و چهار تن تابعی نقل شده، و اکثر محدثین و مفسرین و متکلمین و مورخین آن را در مؤلفات خود آورده‌اند، و حتی جمعی از اکابر محققین در پیرامون این حدیث کتابهای جداگانه در مجلدات متعدده تألیف نموده‌اند، و بسیاری از اعظام و حفاظ اهل سنت بصحت و کثرت طرق، بلکه بتواتر لفظی و یا معنوی آن اعتراف نموده‌اند، چنانکه مؤلف عظیم الشأن مرحوم میر حامد حسین قدس سره در «عِبَقَاتُ الْانْوَارِ»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، مقدمه ج ۲، ص: ۲

و مرحوم علامه امین طاب ثراه در «الغدیر» گفتار قریب به چهار صد نفر از آنها را بطور مبسوط یاد کرده‌اند، که برای نمونه بذکر چند تن از آنان قناعت می‌شود:

- ۱- محمد بن ادریس الشافعی متوفای (۲۰۴) بنقل ابن اثیر در «نهایه» ج ۴ ص ۱۴۶.
  - ۲- احمد بن حنبل متوفای (۲۴۱) در «مسند» ج ۱ ص ۱۵۲، ۳۳۱، ج ۴ ص ۲۸۱.
  - ۳- ابن ماجه القزوينی متوفای (۲۷۳) در «سنن» ج ۱ ص ۲۸، ۲۹، ۴۳۰- ابو عیسی ترمذی متوفای (۲۷۹) در «صحیح» ج ۲ ص ۲۹۸.
  - ۵- عبد الله بن احمد بن حنبل متوفای (۲۹۰) بنقل حاکم در «المستدرک» ج ۳ ص ۱۰۹.
  - ۶- حافظ نسائی متوفای (۳۰۳) در «خصائص» ص ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۷- ابن جریر طبری متوفای (۳۱۰) در «تفسیر» ج ۳ ص ۴۲۷، و او کتابی جداگانه در غدیر تألیف نموده و آن را از هفتاد و پنج طریق روایت کرده.
  - ۸- حافظ بغوی متوفای (۳۱۷) در «مصابیح» ج ۲ ص ۱۹۹.
  - ۹- ابو بشر دولابی متوفای (۳۲۰) در «الکنی و الاسماء» ج ۲ ص ۶۱.
  - ۱۰- حافظ طحاوی حنفی متوفای (۳۲۱) در «مشکل الآثار» ج ۲ ص ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹.
  - ۱۱- حافظ ابن ابی حاتم متوفای (۳۲۷) بنقل سیوطی در «الدر المنثور» ج ۲ ص ۲۹۷.
  - ۱۲- ابن عبد ربه قرطبی متوفای (۳۲۸) در «عقد الفرید» ج ۲ ص ۲۷۵
- عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، مقدمه ج ۲، ص: ۳
- ۱۳- حافظ ابن عقده متوفای (۳۳۳) کتابی مستقل بنام «الولایه» در طرق غدیر تألیف نموده، و حدیث نامبرده را از یکصد و پنج طریق روایت کرده.



- ۱۴- ابو بکر جعابی متوفای (۳۵۵) کتابی بنام «نخب المناقب» تألیف کرده و در آن کتاب حدیث غدیر را از یکصد و بیست و پنج طریق روایت کرده.
- ۱۵- حافظ دارقطنی بغدادی متوفای (۳۸۵) بنقل گنجی شافعی در «کفایه» ص ۱۵ طرق حدیث غدیر را در یک مجلد گرد آورده.
- ۱۶- حافظ ابن زولاق مصری متوفای (۳۸۷) بنقل مقریزی در «خطط» ج ۲ ص ۲۲۲.
- ۱۷- حافظ ابن بطه حنبلی متوفای (۳۸۷) در «الابانه».
- ۱۸- قاضی ابو بکر باقلانی متوفای (۴۰۳) در «التمهید» ص ۱۷۱.
- ۱۹- حافظ ابو سعید خرکوشی متوفای (۴۰۷) در «شرف المصطفی» ۲۰- حافظ ابن مردویه متوفای (۴۱۰) بنقل سیوطی در «الدر المنثور» ج ۲ ص ۲۵۹.
- ۲۱- ابو علی مسکویه متوفای (۴۲۱) در «ندیم الفرید».
- ۲۲- ابو اسحاق ثعلبی متوفای (۴۲۷) در «الکشف و البیان».
- ۲۳- ابو منصور ثعالبی متوفای (۴۲۹) در «ثمار القلوب» ص ۵۱۱.
- ۲۴- حافظ ابو سعید سجستانی متوفای (۴۴۷) در «الدرايه فی حدیث الولاية».
- ۲۵- حافظ بیهقی متوفای (۴۵۸) بنقل خوارزمی در «مناقب» ص ۷۵، ۹۳، ۲۶- حافظ ابن عبد البر متوفای (۴۶۳) در «الاستیعاب» ج ۲ ص ۴۷۳.
- عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، مقدمه ج ۲، ص: ۴
- ۲۷- حافظ خطیب بغدادی متوفای (۴۶۳) در «تاریخ بغداد» ج ۸ ص ۲۹۰ و ج ۷ ص ۲۷۷، ۲۸- مفسر کبیر واحدی نیشابوری متوفای (۴۶۸) در «تفسیر» ج ۶ ص ۱۹۴، ۲۹- حافظ سجزی متوفای (۴۷۷) کتابی مستقل در حدیث غدیر تدوین کرده ۳۰- ابن المغازلی شافعی متوفای (۴۸۳) در «مناقب» ص ۲۶، ۳۱- حجة الاسلام غزالی متوفای (۵۰۵) در «سر العالمین» ص ۹، ۳۲- حافظ سمعانی متوفای (۵۶۲) در فضائل الصحابة.
- ۳۳- ابن عساکر متوفای (۵۷۱) بنقل متقی هندی در «کنز العمال» ج ۶ ص ۸۳، ۳۴- حافظ ابن الجوزی الحنبلی متوفای (۵۹۷) در «المناقب» ۳۵- سبط ابن الجوزی متوفای (۶۵۴) در «تذکره» ص ۱۸، ۳۶- ابن أبي الحديد معتزلی متوفای (۶۵۵) در «شرح نهج البلاغه» ج ۲ ص ۱۴۸، ۴۴۹.
- ۳۷- حافظ گنجی شافعی متوفای (۶۵۸) در «کفایه الطالب» ص ۱۵، ۳۸- حافظ ذهبی شافعی متوفای (۷۴۸) کتابی مستقل بنام «طریق حدیث الولاية» دارد ۳۹- حافظ ابن کثیر دمشقی شافعی متوفای (۷۷۴) در «تاریخ» ج ۵ ص ۲۰۹، ۴۰- حافظ نور الدین هیشمی متوفای (۸۰۷) در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۰۴، ۱۰۹
- عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، مقدمه ج ۲، ص: ۵
- ۴۱- شمس الدین جزری شافعی متوفای (۸۳۳) در «اسنی المطالب» که در تواتر غدیر است ۴۲- حافظ ابن حجر عسقلانی متوفای (۸۵۲) در «تهذیب التهذیب» ج ۷ ص ۳۳۷ و ۳۳۹، ۴۳- أبو الخیر فضل بن روزبهان متوفای بعد (۹۰۹) در «ابطال الباطل» ۴۴- حافظ سیوطی متوفای (۹۱۱) در «الدر المنثور» ج ۲ ص ۲۵۹ و «تاریخ الخلفاء» ص ۱۱۴، ۴۵- حافظ قسطلانی متوفای (۹۲۳) در «المواهب اللدنیة» ج ۷ ص ۱۳، ۴۶- حافظ ابن حجر هیشمی مکی متوفای (۹۷۴) در «الصواعق» ص ۲۵، ۴۷- نور الدین هروی قاری حنفی متوفای (۱۰۱۴) در «المرقاة» ج ۵ ص ۵۶۸، ۴۸- مناوی شافعی (۱۰۳۱) در «فیض القدر» ج ۶ ص ۲۱۸، ۴۹- نور الدین حلبی شافعی متوفای (۱۰۴۴) در «السيرة الحلیة» ج ۳ ص ۳۰۱، ۳۰۲، ۵۰- ابن باکثیر مکی شافعی متوفای (۱۰۴۷) در «وسيلة المآل» ۵۱- عبد الحق دهلوی متوفای (۱۰۵۲) در «شرح المشکاة» ۵۲- شیخ محمود بن محمد شیخانی قادری مدنی متوفای ( ) در «الصراط السوی» ۵۳-



سید محمد بزرنجی شافعی متوفای (۱۱۰۳) در «النواقض» ۵۴- ضیاء الدین مقبلی متوفای (۱۱۰۸) در «الابحاث المسددة» ۵۵- ابن حمزه حرّانی حنفی متوفای (۱۱۲۰) در «البيان و التعريف» ج ۲ ۱۳۶- ۲۳۰

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، مقدمه ج ۲، ص: ۶

۵۶- أبو عبد الله زرقانی مالکی متوفای (۱۱۲۲) در «شرح المواهب» ص ۱۳ ۵۷- میرزا محمد بدخشی متوفای ( ) در «نزل الابرار» ص ۲۰ و «مفتاح النجا» ۵۸- مفتی شام عمادی حنفی متوفای (۱۱۷۱) در «الصلوة الفاخرة» ص ۴۹ ۵۹- صبان شافعی متوفای (۱۲۰۶) در «اسعاف الراغبین» در حاشیه «نور الابصار» ۶۰- سید محمود آلوسی بغدادی متوفای (۱۲۷۰) در «روح المعانی» ج ۲ ص ۲۴۹ ۶۱- شیخ محمد حوت بیروتی شافعی متوفای (۱۲۷۶) در «اسنی المطالب» ۶۲ ۲۲۸- مولوی ولی الله لکهنوی متوفای ( ) «مرآة المؤمنین» ۶۳- مولوی حیدر علی فیض آبادی متوفای ( ) در «منتهی الکلام» ۶۴- شیخ سلیمان قندوزی حنفی متوفای (۱۲۹۳) در «ینایع المودة» ۶۵- شبلنجی سید مؤمن متوفای ( ) در «نور الابصار» ۶۶- سید عبد الحمید آلوسی بغدادی شافعی متوفای (۱۳۲۴) در «نثر اللآلی» ص ۷۰ و جمعی دیگر از بزرگان اهل سنت که خواستاران تفصیل بیشتر باید به کتاب شریف «الغدیر» جزء اول و دوم مراجعه کنند.

و لیکن تعجب است که حدیثی که در طول چهارده قرن از مشهورترین احادیث بوده و مورد تأیید اعظام و حفاظ هر عصر قرار گرفته، هنوز هم

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، مقدمه ج ۲، ص: ۷

تعصب و بی‌انصافی باعث شود که جمعی از اشعه ولایت دور، و از درک حقیقت و فضیلت مهجور، گرد و غبار عناد را برانگیزانند، تا بلکه فضاء معنویت را تیره و تار، و بالتالی مرد مرا از استضاءه انوار ولایت محروم سازند.

و لذا جفا پیشه‌ای از ریشه منکر صحت حدیث غدیر می‌شود، استناداً بر اینکه امیر المؤمنین علیه السلام در این سفر با پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده بلکه به یمن مسافرت کرده، چنانکه طحاوی در مشکل الآثار ج ۲ ص ۳۰۸ پس از حکایت آن از بعضی از این دلیل علیل جواب گفته.

و یکی دیگر اگر چه اصل حدیث را انکار نمی‌کند و لیکن صدر حدیث را منکر می‌شود، چنانکه تفتازانی در «المقاصد» ص ۲۹۰ گفته، و جمعی کاسه‌لیس نیز از او تقلید کردند.

سومی چون ابن تیمیه در «منهاج السنه» ذیل حدیث را بضعمف سند نسبت می‌دهد، و گاهی هم می‌گوید: از طریق راویان مورد اعتماد این حدیث نقل نشده، و گاهی دیگر بی‌شرمانه می‌گوید: علماء ما این حدیث را روایت نکرده‌اند، و یک بار دیگر بی‌پروا می‌گوید: غیر از احمد بن حنبل این حدیث را کسی روایت نکرده.

یکی دیگر چون حسام الدین سهارنپوری در کتاب «مرافض الروافض» ناآگاهانه، یا خود بنا آگاهی زده گوید: حدیث غدیر را در صحاح نقل نکرده‌اند، با اینکه ترمذی و ابن ماجه چنانکه اشاره شد آن را ذکر نموده‌اند.

و عجب‌تر از همه گفتار قاضی عضد ایجی در «المواقف» و تفتازانی در «شرح المقاصد» است که گفته‌اند: که چون حدیث غدیر را مسلم و بخاری در صحیحین نقل نکرده‌اند پس مورد اعتماد نیست.

با اینکه هر کس که صحیحین را با دقت بررسی کنار آگاه می‌شود که

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، مقدمه ج ۲، ص: ۸

صحیحین جامع جمیع احادیث صحاح نمی‌باشند، و بهمین جهت در تدارک و جبران احادیث صحاحی که در آن دو کتاب نیست کتابها نوشته شده، مانند «المستدرک» تألیف حاکم نیشابوری متوفای (۴۰۵)، و «توضیح المدرک فی تصحیح المستدرک» تألیف سیوطی متوفای (۹۱۱) و «المستدرک» تألیف حافظ الهروی المالکی متوفای (۴۳۴) و «صحیح ابن حبان» تألیف حافظ ابی حاتم بستی متوفای (۳۵۴).

مؤلف عظیم الشأن «عقبات الانوار» در این جزء دوم (بحسب تجزئه ما) ثابت کرده که احادیث صحیحہ محصور در صحیحین نیست، و بخاری و مسلم نیز چنین ادعائی نکرده‌اند، و باضافه تمام احادیث صحیحین نیز محکوم بصحت نیست، بلکه احادیث بسیاری نیز در آنها ثبت است که مورد قدح و طعن اکابر و محققین است، و باضافه احادیث متناقضه در صحیحین موجود است، و لذا بعضی از اعظام آن دو کتاب را از اعتبار بکلی ساقط نموده‌اند، و قاعده تقدم مثبت بر نافی که از قواعد مسلمة عقليه است و مورد استناد بزرگان اهل سنت و جماعت است، و شواهد علمی و تاریخی بر آن قائم است، حکم می‌کند که نبودن حدیثی در صحیحین دلیل نفی واقعی آن نیست، مضافاً بر اینکه اگر فرضاً هم حدیث غدیر در صحیحین وجود داشت معاندین از راه دیگر آن را نمی‌پذیرفتند، چنانکه حدیث غضب صدیقه طاهره علیها السلام بر آنها، و حدیث تأخر بیعت امیر المؤمنین علیه السلام، و حدیث غضب فدک، و حدیث قرطاس، و مانند آنها را از عناد و تعصب قبول نکردند، با اینکه احادیث نامبرده در صحیحین موجودند.

اعاذنا الله من التعصب و اللداد، و وقفنا لاتباع الحق و السداد - غلامرضا مولانا بن علی اکبر بروجرودی نزیل قم - ۱۲ شعبان ۱۴۰۴  
عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳

### فخر الدین رازی از تعصب و لداد حدیث غدیر را صحیح ندانسته

و از طرائف امور آنست که ابو عبد الله محمد بن عمر، المعروف بابن الخطيب الملقب بفخر الدين الرازي الشافعي، با آن همه جلالت شأن، و سمو منزلت، و عظمت قدر، و مرجعیت، و تصدر، و تبهر، و بتنبیه و تذکیر جناب سید مرتضی طاب ثراه از خواب غفلت بیدار، و از سکر عصبيت هشیار نشده، گرد تتبع و تفحص طرق این حدیث شریف بوقر گردانی کتب حدیث، که سرمایه سعادت اهل دین است نگردیده، بمحض تعصب مذموم، و تصلب شوم و عناد صراح، و لداد بواح، که موجب سخریه خواص و عوام، و باعث کمال صغار و احتقار، نزد صغار و کبار است، بر سر انکار تواتر این حدیث رسیده، و انکار تواتر در چه جسارت است، نقاب حیا از رخ برگرفته، خود را از نفی صحت و قدح آن هم باز نداشته گسسته مهار، خلیع العذار، بوادی پر خار جرح و انکار شتافته، چنانکه در (نهایة العقول) که بحقیقت نهایة الغفول است بسبب غایت غفلت و ذهول، در جواب حدیث می‌سراید:

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴

لا نسلم صحة الحديث، اما دعواهم العلم الضروري بصحته فهي مكابرة، لانا نعلم انه ليس العلم بصحته كالعلم بوجود محمد عليه السلام، و غزواته مع الكفار و فتح مكة، و غير ذلك من المتواترات، بل العلم بصحة الاحاديث الواردة في فضائل الصحابة أقوى من العلم بصحة هذا الحديث، مع أنهم يقدحون فيها، و إذا كان كذلك، فكيف يمكنهم القطع بصحة هذا الحديث؟ و أيضا فلان كثيرا من أصحاب الحديث لم ينقلوا هذا الحديث كالبخاري، و مسلم، و الواقدي، و ابن أبي اسحاق. بل الجاحظ، و أبو داود السجستاني، و أبو حاتم الرازي، و غيره من أئمة الحديث قدحوا فيه، و استدلوا على فساده بقوله عليه السلام: (قريش و الانصار، و جهينة، و مزينة، و أسلم، و غفار موالى دون الناس كلهم ليس لهم موالى دون الله و رسوله). و الثانى و هو أن الشيعة يزعمون أنه عليه السلام انما قال هذا الكلام بغدير خم فى منصرفه من الحج، و لم يكن على مع النبى فى ذلك الوقت، فانه كان باليمن انتهى

### جواب مؤلف از کلمات مزیفه رازی

از این عبارت ظاهر است که فخر رازی بمزید سقیفه سازی و گاو تازی، حصول علم را بصحت حدیث غدیر مکابره می داند، و آن را از درجه متواترات ساقط، و از پایه معلومات هابط می گرداند، و بر آن هم اکتفا نکرده، علم را بصحت احادیث در فضائل صحابه اقوی از علم بصحت این حدیث می داند

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵

و نیز بادعای عدم نقل بسیاری از اصحاب حدیث، این حدیث را قدح در آن می خواهد، و بر این همه جزافات اکتفا نکرده، بمزید اشتعال آتش حقد و عناد تشبث بقدح و جرح جاحظ، و بعض دگر مغفلین جاحدین می نماید، پس این تعصب شدید بنظر انصاف ملاحظه فرمودنی است، که مثل این حدیث متواتر و مشهور، که زیاده از صد کس صحابه روایت آن کرده اند، و اکثر طرق آن صحیح و ثابت و حسن، و در صحاح قوم مروی، و کتب عدیده در تعدد طرق آن مصنف شده در مناظره و مقابله اهل حق از معرض اعتبار ساقط سازند، و بقدح آن می پردازند، و جمیع احادیث وارده را در فضائل صحابه که نبذی از آن باعتراف ثقات ایشان موضوع است، اقوی از این حدیث گویند، چه الف و لام بر احادیث که در کلام رازی داخل است مشعر است بآنکه جمیع احادیث فضائل صحابه اقوی از این حدیث است.

فاضل رشید خان در (ایضاح لطافه المقال) گفته:

قال الامام الرازی فی التفسیر الکبیر: قوله: لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

(أی یزیل عنکم الذنوب و يطهرکم) یلبسکم خلع الکرامه انتهى.

در این عبارت لفظ الذنوب که جمع معرف بالف و لام است موجود است و بودن آن من جمله صیغ عموم از کتب اصول فقه معلوم اهل علوم، پس این عبارت دلالت بر رفع جمیع معاصی داشته باشد نه بر بعضی آن انتهى.

از این عبارت ظاهر است که دخول الف و لام بر لفظ ذنوب در عبارت فخر رازی دلیل عموم آنست، و باین سبب این عبارت دلالت بر رفع جمیع معاصی می کند، پس هم چنین عبارت رازی در نهائیه العقول هم دلالت دارد

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۶

بر آنکه علم بجمیع احادیث وارده در فضائل صحابه اقوی است از علم بصحت حدیث غدیر (و لو تنزلنا عن ذلك فلا أقل من حمل الاحادیث علی اکثرها) و حال آنکه اقوی بودن جمیع فضائل صحابه یا اکثر آن از حدیث غدیر کذب و بهتان بحث است، هرگز یک حدیثی هم از فضائل صحابه سنیّه بقوّت این حدیث نمی رسد، و همپایه آن نیست، چه جای آنکه جمیع آن خرافات یا اکثر آن خرافات قوی تر از این حدیث باشد، و بر مدّعی لازم است که جمیع احادیث فضائل صحابه یا اکثر آن نقل نماید، و بعد از آن مروی شدن آن از اکثر از این صحابه که حدیث غدیر را روایت کرده اند ثابت سازد، و بعد از آن ثابت فرماید که اکثر اسانید آن مثل حدیث غدیر، بلکه زیاده از آن صحیح و حسن است، و با این همه مشاکلت، و معارضت، و ادعای اقوی بودنش وقتی تمام می شود، که جمیع احادیث فضائل صحابه یا اکثر آن را از طریق شیعه بچنین اسانید قویّه کثیره بلکه زائد از این ثابت نمایند

### حدیث غدیر از احادیث متواتره است

و باز چنانکه نزد شیعه حدیث غدیر متواتر است، و مروی از طرق بسیار، همچنان تواتر آن احادیث از طرق خویش و کثرت اسانید آن ثابت فرمایند، و با این همه از راه تبرع بر رازی و اولیای او که در تصرف باطل کذب را علی الاطلاق حلال، بلکه مستحسن شمرده اند، تنگ گیری نمی کنیم بطریقه مجاملت و مسامحه و مساهله می رویم، و می گوئیم که تصدیق دعوی خود را در اکثر یا کلّ احادیث فضائل صحابه گذاشته مساوات بعض احادیث فضائل صحابه را اگر چه ده یا پانزده بلکه پنج یا شش باشد با حدیث غدیر در قوّت ثابت فرمایند، فضلا از اینکه اقوی بودن آن را از این حدیث شریف

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۷

بمنصه ظهور رسانند.

بالجملة ادّعی این معنی که دعوی علم ضروری بصحت این حدیث مکابره است مکابره پیش نیست، چه هر امری که سنیّه ادّعی تواتر و علم ضروری بصحت آن کنند، بلا شبهه حدیث غدیر در ثبوت و تواتر و صحت مثل آن یا بهتر از آن خواهد بود، و مجرّد منع در امثال این امور غیر کافی است و الا می رسد که مانعی منع وجود مکه و مدینه، و وجود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله هم بکند، و بر محض منع اکتفا نماید، آری اگر فارق لائق قبول در این حدیث شریف و دیگر متواترات بیان کنند، توجه بجواب آن کرده شود.

و لنعم ما افاد مولانا الهمام فی عماد الاسلام حیث قال:

لا شک فی أن کل من تأمل و أنصف فی کثرة طرق الحدیث، و اشتهاه بین الخاصة و العامة، مع وفور الدواعی الی الکتمان، و کثرة الصوارف عن النقل، یحصل له العلم الضروری بصحة هذا الحدیث، کیف و قد یحصل للمسلمین القطع و یقین فی کثیر من الامور الدینیة الی هی أدون مرتبة فی باب التواتر من هذا الحدیث، کآیات التحدی و التحدی بها علی رؤس الاشهاد من الکفار و أعداء الدین، مع وجود الدواعی الی المعارضة و عدم وجود الموانع و هكذا صدور المعجزات و نحو ذلك، مع أن الکفار کافه ینکرون ذلك کله، و یدعون أن أهل الاسلام کلهم تواطؤوا علی الکذب و اختراع هذه الاخبار، لان کلهم من أرباب الاغراض و الدواعی الی وضع تلك الاخبار، کما أن أهل الاسلام یدعون كذلك فی باب الاخبار المخصوصة بأهل المذاهب الفاسدة، من اليهود، و الصابئین، و عبدة النیران، و الاوثان، و سائر المشرکین

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۸

فکیف یسوغ لمسلم منصف أن ینکر التفاوت بین العلمین، فعلی تقدیر التسلیم یكون حاله کحال التفاوت بین البیدیہیین، فانه قد یكون أحدهما أجلی من الآخر، کیف و لو لم یکن الامر كذلك یلزم اهمال کثیر من المتواترات انتهى [۱]

### ذکر نکردن اشخاصی حدیث غدیر را دلیل وهن آن نیست

و اما ادّعی این معنی که بسیاری از اصحاب حدیث این حدیث را نقل نکرده اند، پس مخدوش است به آنکه بعد از اطلاع بر اسماء جمعی از مخرجین و ناقلین این حدیث شریف، که در ما بعد انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ظاهر می شود که بسیاری از اساطین اعلام و محدثین فخام این حدیث شریف را روایت کرده اند، پس بالفرض اگر بسیاری از اهل حدیث اعراض از ذکر آن کرده باشند، قدحی در آن پیدا نمی کند، که عدم ذکر احدی (و لو کان فی غایة الجلالة و النبالة) قدح در ثبوت حدیثی نمی کند، و عجب که دعوی کثرت غیر ناقلین این حدیث آغاز نهاده، و با این همه غلو و اغراق در تعصب فاحش، جز نام اربعه غیر متناسبه بر زبان نیاورده، کاش نام بیست کسی یا سی کس از اعیان محدثین، که معرض از نقل این حدیث می بودند بر زبان می آورده، تا با دعوی کثرت مناسبت می داشت، و الا- در جنب ناقلین این حدیث چار کس را بلکه ده کس را هم مثلاً کثیر نتوان گفت، و بالفرض اگر بسیاری از اصحاب حدیث سنیان این حدیث شریف را نقل نکرده باشند، عدم نقلشان چنین حدیث [۱] عماد الاسلام ص ۲۱۷ ج ۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۲۵۷

شریف متواتر مشهور را دلیل تعصب و عناد، و رسوخ در ضغائن و احقاد است که خرافات غریبه در فضائل خلفای خود نقل می کنند، و از نقل چنین حدیث متواتر و مشهور اعراض می نمایند، و هر گاه نافی صریح بمقابله مثبت ساقط از اعتبار و اعتماد باشد، ساکت و معرض کی لائق اعتنا و التفات است

**عدم نقل بخاری و مسلم حدیث غدیر را دلیل عدم صحت آن نیست**

امّا تشبیه بعدم نقل بخاری و مسلم پس موجب تحیر افکار و باعث تعجب اولی الابصار است، و همانا امام رازی بسبب مزید انهماک در مزخرفات و صرف عمر عزیز در خرافات، اطلاعی بقرّ درایت و حدیث نداشته، بمحض خیالات و هواجس، و توهمات و وسوس، ردّ امور واضحه خواسته، و ذرات خسیسیه را مقاوم جبال رواسی انگاشته، و شناعة این تمسک، و وهن و رکاکت آن، ظاهر است بچند وجه:

اول آنکه عدم نقل شیخین (اعنی بخاری و مسلم) حدیث غدیر را دلیل واضح، و برهان لائح، بر آنست که اینها بسبب ابتلاء بحبّ شیخین کتمان حق خواستند، و با خفای چنین حدیث متواتر و مشهور، و اعراض از آن باطل را در نظر عوام آراستند، و آخر نوبت معتقدین بی تحقیقشان باین مثابه رسید که محض عدم ذکرشان را مانع ثبوت این حدیث گردانیدند

**قاعده تقدم مثبت بر نافی از قواعد مسلمه است****اشاره**

دوم آنکه قاعده تقدم مثبت بر نافی مسلم اهل اصول، و مقبول علماء فحول است، و ائمه سنیّه جابجا بآن تشبیه می نمایند، پس هر گاه نفی صریح بمقابله اثبات لائق قبول نباشد، محض اعراض از ذکر، و سکوت از نقل، چگونه قدح در تحقیق امری و ثبوت آن خواهد کرد، و شواهد تقدیم مثبت بر نافی بسیار است، بر بعضی آن اکتفا می رود

**شواهد تقدیم مثبت بر نافی**

علّامه علی بن ابراهیم بن احمد بن علی الملقّب نور الدین الحلبي القاهري الشافعي در کتاب (انسان العيون فی سيرة الامين المأمون) در ذکر قصّه داخل شدن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در خانه کعبه بعد فتح مکه گفته: قال ابن عمر رضی الله عنهما فلما فتحوا كنت أول من ولج، فلقيت بلالا فسألته هل صلى فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قال: نعم، و ذهب عني أن أسأله كم صلى.

و هذا يدل على أن قول بلال رضي الله عنه أنه صلى الله عليه وسلم أتى بالصلاة المعهودة لا الدعاء كما ادعاه بعضهم. وفي كلام السهيلي في حديث ابن عمر رضي الله عنهما أنه صلى فيها ركعتين.

و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: أخبرني أسامة بن زيد: أنه صلى الله عليه وسلم لما دخل البيت دعى في نواحيه كلها، و لم يصل فيه حتى خرج، فلما خرج ركع في قبل البيت ركعتين (أي بين الباب و الحجر الذي هو الملتزم) و قال هذه القبلة.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۲۵۹

فبلال رضي الله عنه مثبت للصلوة في الكعبة، و أسامة رضي الله عنه ناف، و المثبت مقدم على النافی.

على أنه جاء أن أسامة رضي الله عنه أخبر أيضا بأنه صلى الله عليه وسلم صلى في الكعبة [۱].

و محمد بن أبي بكر المعروف بابن القيم الجوزية الحنبلي در (زاد المعاد فی هدى خير العباد) گفته:

و ذكر النسائي عن ابن عمر، قال: من سنة الصلوة أن ينصب القدم اليمنى، و استقباله بأصابعها القبلة، و الجلوس على اليسرى.

و لم يحفظ عنه صلى الله عليه و آله و سلم في هذا الموضع جلسة غير هذه.

و كان صلى الله عليه وآله وسلم يضع يديه على فخذه، و يجعل مرفقه على فخذه، و طرف يده على ركبته، و قبض ثنتين من أصابعه، و حلق حلقة، ثم رفع أصبعه يدعو بها و يحركها.

هكذا قال وائل بن حجر عنه. [۱] انسان العيون في سيرة الامين المأمون ج ۳ ص ۲۲۴ ط مصر ۱۲۸۰.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۲۶۰

و أما

حديث أبي داود، عن عبد الله بن الزبير: أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يشير بإصبعه إذا دعى و لا يحركها هكذا

فهذه الزيادة في صحتها نظر، و قد ذكر مسلم الحديث بطوله في صحيحه عنه، و لم يذكر الزيادة بل

قال: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قعد في الصلوة جعل قدمه اليسرى بين فخذه، و ساقه، و فرش قدمه اليمنى، و وضع يده

اليسرى على ركبته اليسرى، و وضع يده اليمنى على فخذه اليمنى، و أشار بإصبعه.

و أيضا فليس في حديث أبي داود عنه أن هذا كان في الصلوة.

و أيضا فلو كان في الصلوة لكان نافيا، و حديث وائل بن حجر مثبتا، و هو مقدم، و هو حديث ذكره أبو حاتم في صحيحه [۱].

و شيخ احمد منيني که از اکابر علمای اعلام و مهتر فخرام است، و محمد مرادی در کتاب (سلک الدرر فی تاریخ القرن الثانی عشر)

بترجمه او علی ما نقل گفته: [۱] زاد المعاد ج ۱ ص ۶۰ ط مصر المؤرخ ۱۳۶۹.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۲۶۱

الشيخ أحمد المنيني هو أحمد بن علي بن عمر بن صالح بن أحمد بن سليمان بن ادريس بن اسماعيل بن يوسف بن ابراهيم الحنفی

الطرابلسی الاصل، المنینی المولد، الدمشقی المنشأ، العالم العلامة، المحدث، المؤلف، الشاعر الماهر، الكاتب الناثر.

ولد بقرية منين ليلة الجمعة ثاني عشر محرم افتتاح سنة ۱۰۸۹، و لما بلغ سنة (۱۳) دخل الى دمشق، و دخل بحجرة داخل السمساطية

عند أخيه عبد الرحمن، و قرأ كتب كثيرة و حضر على جملة من المشايخ منهم: أبو المواهب المفتي الحنبلي، و الشيخ محمد الكاملی،

و الشيخ الياس الكردي، و الشيخ عبد الغنى النابلسی، و الشيخ يونس المصري، و مشايخ كثيرين من أهل الشام.

و من أهل الحجاز: الشيخ سالم البصري المكي، و الشيخ أحمد النخلي، و الشيخ عبد الكريم الخليلی المدني مفتي المدينة المنورة، و

الشيخ أبو طاهر الكوراني المدني و غيرهم ممن

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۲۶۲

لا يحصى الخ [۱].

در شرح تاریخ یمنی که مسمى است (بافتح الوهبي على تاريخ أبي نصر العتبي) گفته:

المشورة بضم الشين لا غير، كذا صححه الحریری فی درة الغواص، قاله البجاتی.

و فی المصباح المنیر: و فیها لغتان: سكون الشين و فتح الواو، و الثانية ضم الشين و سكون الواو وزان المعونة، و المثبت مقدم علی

النافی، و من حفظ حجة علی من لم يحفظ [۲].

و محمد بن ابراهيم اليماني الصنعاني در (روض باسم في الذب عن سنة أبي القاسم) گفته:

و المضعف إذا لم يبين سبب التضعيف ناف، و المثبت أولى من النافي [۳].

از این عبارات متعدده ظاهر است که مثبت مقدم است بر نافی، و محقق بر منکر، و قول جاحد و نافی، بمقابله قول مثبت لائق اعتبار

و اعتناء، و قابل التفات و اصغاء نیست، پس بنابر این قاعده ممهده، بالفرض اگر کسی از [۱] سلک الدرر فی تاریخ القرن الثانی عشر

ج ۲ ص ۱۳۳ ط بولاق مصر ۱۳۰۱.

[۲] الفتح الوهبي على تاريخ أبي نصر ج ۱ ص ۸ ط مصر.

[۳] روض باسم ج ۱ ص ۹۳ ط مصر

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۶۳

صحابه و تابعین هم انکار حدیث غدیر می کرد قول او قابل التفات نبود، تا چه رسد بمحض اظهار عدم سماع خود این حدیث را، که آن به هیچ وجه لایق اعتناء نبوده.

پس اعراض بخاری و مسلم إذ ذکر این حدیث در چه حساب است که احدی از اهل تنقید و تحقیق التفاتی بآن نمایند، یا آن را قاذح در صحت و ثبوت حدیث غدیر گردانند.

و نیز ابن القیم در (زاد المعاد) گفته:

قال أبو عمر بن عبد البر: روى عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان يسلم تسليمه واحدة.

من حدیث سعد بن أبی وقاص، و من حدیث عائشه، و من حدیث أنس الا أنها معلولة و لا يصحها أهل العلم بالحديث. ثم ذكر علّه حدیث سعد

أن النبي صلى الله عليه وآله كان يسلم في الصلوة تسليمه واحدة،

و قال: هذا وهم و غلط، و انما الحديث

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسلم عن يمينه و عن يساره.

ثم ساق الحديث من طريق ابن المبارك، عن مصعب بن ثابت، عن اسماعيل بن محمد بن سعد، عن عامر بن سعد، عن أبيه، قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسلم عن

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۶۴

يمينه و عن شماله، كأني أنظر الى صفحة خده.

فقال الزهري: ما سمعنا هذا من حدیث رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له اسماعيل بن محمد: أ كل حدیث رسول الله صلى الله عليه وسلم قد سمعته؟ قال: لا، قال: فنصفه؟ قال:

لا، قال: فاجعل هذا في النصف الذي لم تسمع [۱].

از این عبارت واضح است که هر گاه اسماعیل بن محمد حدیث تسلیم آن حضرت از یمن و شمال روایت کرد، و زهری گفت: نشنیدیم این را از حدیث رسول خدا.

اسماعیل بن محمد برای الزام و افحام او گفت: آیا کلّ حدیث حضرت رسول خدا را شنیده‌ای؟ زهری گفت: نه.

باز اسماعیل بن محمد گفت: آیا نصف حدیث آن حضرت را شنیده‌ای؟

زهری از ادعای سماع نصف احادیث آن حضرت هم انکار کرد.

اسماعیل بن محمد برای مزید تخجیل او گفت: پس بگردان این را در نصفی که نشنیده‌ای.

پس زهری بالزام و افحام اسماعیل نبیل ساکت و صامت و گرفتار تخجیل گردید.

و هر گاه عدم سماع زهری، و عدم تسلیم او حدیث تسلیم را قاذح در آن نباشد، پس چگونه مجرد اعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر ربیبی [۱] زاد المعاد ج ۱ ص ۶۷ ط مصر.

عَبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۶۵

و شکی در آن پیدا کند، و آن را از درجه ثبوت و تحقق هابط گردانند؟

و نیز ابن القیم در (زاد المعاد) گفته:

و أما الاربع قبل العصر فلم يصح عنه صلى الله عليه وسلم في فعلها شيء الا



حدیث عاصم بن ضمره عن علی الحدیث الطویل: أنه صلی الله علیه و سلم کان یصلی بالنهار ست عشرة رکعة، یصلی إذا كانت الشمس من هیهنا کهیئتها من هیهنا لصلوة الظهر أربع رکعات، و کان یصلی قبل الظهر أربع رکعات، و بعد الظهر رکعتین و قبل العصر أربع رکعات.

و فی لفظ کان إذا زالت الشمس من هیهنا کهیئتها من هیهنا عند العصر صلی رکعتین، و إذا كانت الشمس من هیهنا کهیئتها من هیهنا عند الظهر صلی اربعاً، أو یصلی قبل الظهر أربعاً، و بعدها رکعتین، و قبل العصر أربعاً، و یفصل بین کل رکعتین بالتسلیم علی الملائكة المقربین، و من تبعهم من المؤمنین و المرسلین.

و سمعت شیخ الاسلام ابن تیمیة ینکر هذا الحدیث و یدفعه جدا و یقول: انه موضوع و یدکر عن ابن اسحاق الجوزجانی انکاره. عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۲۶۶

و قد روى أحمد، و أبو داود، و الترمذی من حدیث ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم أنه قال: رحم الله امرءاً صلی قبل العصر أربعاً.

و قد اختلف فی هذا الحدیث فصحه ابن حبان، و علله غیره.

قال ابن أبی حاتم: سمعت أبی یقول: سألت أبا الولید الطیالسی عن حدیث محمد بن مسلم بن المثنی، عن أبیه، عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم: (رحم الله امرءاً صلی قبل العصر أربعاً، فقال: دع ذاً، فقلت: ان أبا داود قد رواه، فقال أبو الولید: کان ابن عمر یقول: حفظت عن النبی صلی الله علیه و سلم عشر رکعات فی الیوم و اللیلة فلو کان هذا لعدّه، قال أبی کان یقول: حفظت اثنتی عشرة رکعة.

و هذا لیس بعلّة أصلاً، فان ابن عمر انما أخبر عما حفظه من فعل النبی صلی الله علیه و سلم لم یخبر عن غیر ذلك، فلا تنافی بین الحدیثین البتة [۱]. [۱] زاد المعاد ج ۱ ص ۸۰ ط مصر.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۲۶۷

از این عبارت ظاهر است که اخبار ابن عمر حفظ ده رکعت را از فعل جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم دافع ثبوت چهار رکعت قبل عصر نمی تواند شد، زیرا که او حسب حفظ خود اخبار از این عدد نموده، و جائز است که غیر او حفظ عدد دیگر کند. پس این افاده هم بتقریب ما تقدّم، مبطل تثبّت بعدم ذکر شیخین حدیث غدیر را خواهد بود.

سوم آنکه خود مخاطب در کید هشتم از باب دوم گفته:

و اگر زجاج انکار کرده باشد جرّ جوار را با وجود حرف عطف اعتبار را نشاید، که ماهران عربیّت و ائمه ایشان تجویز کرده اند، و در قرآن مجید، و کلام بلغاء وقوع یافته، پس شهادت زجاج مبنی بر قصور تتبع است، و مع هذا شهادت بر نفی است، و شهادت بر نفی غیر مقبول [۱].

از این عبارت لائح است که مخاطب انکار زجاج جرّ جوار را شهادت بر نفی قرار داده، از درجه اعتبار ساقط ساخته، و گفته: که شهادت بر نفی غیر مقبول است.

پس بنابر این افاده مخاطب تحریر هم، انکار و ردّ صریح احدی (و لو کان جلیل الشأن، مشاراً الیه بالبنان) بجنب اثبات و تحقیق مثبتین قابل اعتماد و رکون، و موجب اعتبار و سکون نیست.

پس محض اعراض از ذکر حدیثی، و عدم اخراج آن در کتابی، کی قادح در صحت و ثبوت و تحقق آن خواهد بود.

چهارم آنکه فاضل معاصر مولوی حیدر علی فیض آبادی در (منتهی الکلام) گفته: [۱] تحفه اثنی عشریه ص ۳۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۲۶۸

در صحاح روایات مروی است که حضرت فاروق و امثالش با صدیق اکبر، در وقتی که اراده قتال مانعین زکاء بالهام ربّانی در دل و



تصمیم یافت مناظره کردند و گفتند: که حدیث نبوی حکم می کند که جان و مال کلمه گو محفوظ ماند، و تو بر خلاف آن اراده قتل داری، ابو بکر صدیق جواب داد:

که آیا خاتمه این حدیث را یاد ندارید که فرموده: مگر آن قتال که بحق کلمه متعلق باشد و زکاة از حق کلمه هست یا نه؟ بخدا هر که میانه نماز و زکاة فرق خواهد کرد با وی مقاتله خواهم نمود، پس اصحاب کبار رأی جهان آرای او را بر سر چشم گذاشتند، و برای قتال بجان و دل بر خواستند پس حالیا اگر بر فرض و تسلیم، وقت انفاذ جیش و نصب رئیس، که تنبیه اهل انحراف عموما بفرستادنش منظور بود، از وجود و عدم انکار زکاة حرفی نزنند، و بر طبق سنت سنیّه خیر البریه (علیه آلاف الصلوٰۃ و التحیّۃ) امر فرمایند که تا بر سر قومی که تازند هنگام استماع بانک نماز دست از غارت و قتل بازدارند و الا داد قتل و غارت دهند، دلالتی بر آن نمی کند که کسی در آن وقت انکار از ایتاء زکاة نکرده (باحدی من الدلالات الثلاث فانّ عدم الذکر لیس دلیل العدم) سیما عدم ذکر چیزی که بعد تکرار تنقیح یابد، و مردم را علم آن باضطرار بهم رسد، دلیل عدم نمی تواند شد، و اختفاء و استتار این قسم امور، که در مجامع اصحاب بر السنه اصاغر و اکابر جاری شود، از محالات عادیه است چنانکه گفته اند:

(نہان کی مانند آن رازی کزو سازند محفلها). انتہی [۱].

از این عبارت واضح است که عدم ذکر امری دلیل عدم آن در واقع نیست، و عدم ذکر امریکه مردم را علم آن باضطرار بهم رسد، و در مجامع [۱] منتهی الکلام ص ۹۳ ط لکهنو.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۶۹

اصحاب بر ألسنه جاری شود، علی الخصوص دلالت بر عدم آن نمی کند.

پس اعراض بعض صحابه و تابعین هم اگر ثابت شود، در صحت حدیث غدیر که بلا ریب علم اضطرار بآن حاصل است، و در مجامع اصحاب بر ألسنه جاری بوده، قدح نمی تواند کرد، تا چه رسد باعراض بخاری و مسلم از آن

### احادیث صحیحہ منحصر در صحیحین نیست

پنجم آنکه چسان توان گفت: که عدم اخراج بخاری و مسلم حدیثی را قادح در صحت و ثبوت آن است، و حال آنکه بتنصیصات اکابر علمای سنیه و محققین ایشان، صحاح احادیث منحصر در صحیحین نیست.

بلکه از خود بخاری و مسلم ثابت شده، که آنها تصریح کرده اند: که احادیث صحیحہ را ما استیعاب نکرده ایم، بلکه قصد جمع جمله از احادیث نموده اند، چنانکه فقیهی که در فقه تصنیف می کند، قصد او جمله از مسائل فقهیه می باشد نه آنکه جمیع مسائل فقهیه را در آن حصر می کند.

قال الشيخ محیی الدین یحیی بن شرف بن مری بن حسن الشافعی النووی فی (شرح صحیح مسلم) بعد ذکر الزام الدارقطنی و غیره الشیخین اخراج احادیث ترکا اخراجها قائلین ان جماعه من الصحابه رووا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، و رويت أحاديثهم من وجوه صحاح لا مطعن فی

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۷۰

ناقلیها، و لم یخرجا من أحادیثهم شیئا، فیلزمهما اخراجها:

ما هذا لفظه:

و صنف الدارقطنی و ابو ذر الهروی فی هذا النوع الذی ألزموهما، و هذا الإلزام لیس بلازم فی الحقیقه، فانهما لم يلتزما استیعاب الصحیح، بل صح عنهما تصریحهما بأنهما لم يستوعبا، و انما قصدا جمع جمل من الصحیح، كما یقصد المصنف فی الفقه جمع جمله من مسائله الخ [۱].

و قاضی محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعة الكنانی در (منهل الروی فی علم اصول حدیث النبی) گفته:

لم يستوعبا كل الصحيح في كتابيهما و الزام الدارقطني و غيره لهما أحاديث على شرطهما لم يخرجها ليس بلازم لهما في الحقيقة، لانهما لم يلتزما استيعاب الصحيح، بل جملة منه او ما يسد مسده من غيره منه.

قال البخاری: ما أدخلت في كتاب الجامع الا ما صح، و تركت من الصحاح لحال الطول.

و قال مسلم: ليس كل شيء عندی صحيح وضعته ههنا [۱] شرح صحيح مسلم للنووی ج ۱ ص ۲۴ ط مصر الازهر ۱۳۴۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۷۱

و انما وضعت ما أجمعوا عليه.

و لعل مراده ما فيه شرائط الصحيح المجمع عليه عنده، لا اجماعهم على وجودها في كل حديث منه، أو أراد ما أجمعوا عليه في علمه متنا أو اسنادا، و ان اختلفوا في توثيق بعض رواته، فان فيه جملة أحاديث مختلف فيها متنا أو اسنادا، ثم قيل لم يفتحها منه الا قليل، و قيل بل فاتهما كثير منه، و انما لم يفت الاصول الخمسة منه الا قليل و هذا أصح و المعنى بالاصول الخمسة كتاب البخاری و مسلم و أبي داود و الترمذی و النسائي، و يعرف الزائد عليهما بالنص على صحته من امام معتمد في السنن المعتمدة، لا بمجرد وجوده فيها، الا إذا شرط فيها مؤلفها الصحيح ككتاب ابن خزيمة، و أبي بكر البرقاني و نحوها [۱]

### صحيح بخاری و مسلم جامع تمام احاديث صحيحه نیستند

و شيخ عبد الحق دهلوی در مقدمه (شرح فارسی مشکاة) گفته:

احاديث صحيحه منحصر نیست در صحيح بخاری و مسلم، و ایشان استيعاب نکرده اند تمامت صحاح را، بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان [۱] منهل الروی ص ۶ الفرع الثاني من فروع عشرة من القسم الاول من الطرف الاول من أطراف الكتاب.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۷۲

نیز نیاورده اند، چه جای مطلق صحاح.

و بخاری گفت: نیاورده ام من در این کتاب مگر آنچه صحيح است و ترک کردم بسی از صحاح را.

و مسلم گفت: که هر چه در این کتاب آورده ام از احاديث صحيحه است، و نمی گویم که آنچه نیاورده دروی ضعیف است.

و لا بد در این ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود، خواه از حیثیت اصحیّت یا از جهت مقاصد دیگر.

و شمس الدین محمد علقمی که از مشایخ اجازه شاه ولی الله والد مخاطب است در (کوکب منیر شرح جامع صغیر) در شرح

حدیث «ما من غازية تغزو في سبيل الله فيصيبون الغنيمة الا تعجلوا ثلثي أجرهم»

در جواب اقوال قادحین این حدیث گفته:

و أما قولهم: انه ليس في الصحيحين فليس بلازم في صحة الحديث كونه في الصحيحين، و لا في أحدهما [۱].

و ابن القيم در (زاد المعاد في هدى خير العباد) (نقلا عن المانعين لوقوع الطلاق بكلمة واحدة) بجواب کسانی که قائل وقوع هستند،

و در حدیث صحيح مسلم قدح می کند گفته:

فصل و أما تلك المسالك الوعرة التي سيكتموه في حديث أبي الصهباء فلا يصح شيء منها:

أما المسلك الاول و هو انفراد مسلم بروايته و اعراض [۱] کوکب منیر شرح جامع صغیر ج ۴ حرف الميم.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۷۳

البخاری عنه فتلك شكاة ظاهر عنه عارها، و ما ضر ذلك الحديث انفراد مسلم به شيئا، ثم هل تقبلون أنتم أو أحد مثل هذا في كل

حدیث ينفرد به مسلم عن البخاری، و هل قال البخاری قط: ان كل حديث لم ادخله في كتابي فهو باطل أو ليس بحجة أو ضعيف، و

کم قد احتج البخاری باحادیث خارج الصحيح، و ليس لها ذكر في صحيحه، و کم صحح من حدیث خارج عن صحيحه [۱]. از این عبارات متعدده در کمال وضوح و صراحت ثابت است که احادیث صحیحه منحصر در صحیحین نیست، و عدم اخراج بخاری و مسلم حدیثی را در صحیحین دلالت بر قدح و جرح، و عدم ثبوت و عدم صحّت آن نمی کند، و چنانچه این معنی از افادات این ائمه متقدمین، و اساطین سابقین سیّئه ثابت است، هم چنین باین معنی معاصرین هم اعتراف دارند. فاضل معاصر در (منتهی الکلام) گفته:

بالجمله محو حیرتم که بر خلاف اصول مقررہ حنفیان زبان اعتراض (من تلقاء النفس الاماره) گشادن، و حکم بفساد مذهب ایشان کردن، با وصف تصریح بخاری و مسلم: که احادیث صحیحه را در جمع و تألیف ما محصور نباید فهمید، چنانکه خواهی دانست اگر چه جیلانی امامیه بهجت قصور باع و نقصان استقراء از تحصیل آن بی بهره مانده، با دعوی انصاف و فضیلت [۱] زاد المعاد ج ۴ ص ۶۰ ط مصر.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۲۷۴

و ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید انتهی [۱].

از این عبارت ظاهر است که این فاضل تحریر تصریح بتصریح بخاری و مسلم به اینکه احادیث صحیحه را در جمع و تألیفشان محصور نباید فهمید نقل می کند، و بر زعم عدم تحصیل چشمک می زند و طعن می کند، و تخلیص گلوی حنفیه در مخالفتشان با احادیث صحیحین باین تصریح می خواهد.

پس این فاضل و اتباع او امام رازی را که از تحصیل این تصریح شیخین بسبب قصور باع و نقصان استقراء بی بهره مانده بالاولی مورد مزید طعن و ملام خواهند گردانید، و تشبث او را بعدم ذکر شیخین حدیث غدیر را بمراحل قاصیه از دعوی انصاف و فضیلت و ادعای الزام اهل حق خواهند دانست (و لله الحمد حمدا جمیلا).

و نیز در (منتهی الکلام) گفته:

و بحمد الله که از غایت انصاف مؤلفین صحیحین بنصّ قطعی تصریح کرده اند که احادیث صحیحه را در جمع و تلفیق ما محصور نباید پنداشت، بلکه احادیث صحیحه دگر بسیار است که قصد ایراد آن نکرده ایم الخ [۲].

این عبارت هم باواز بلند ندا می کند بآنکه حسب نصّ قطعی و تصریح بخاری و مسلم ثابت است که احادیث صحیحه را در جمع و تلفیقشان محصور نباید پنداشت، بلکه احادیث صحیحه دگر بسیار است که ایشان قصد ایراد آن نکرده اند.

پس تشبث رازی بعدم ایرادشان عین غفلت یا تغافل، و محض بی خبری و تساهل است. [۱] منتهی الکلام ص ۸ ط لکهنو.

[۲] منتهی الکلام ص ۲۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۲۷۵

و از غرائب امور آنست که با وصف تصریحات اکابر ائمه سیّئه بعدم حصر احادیث صحیحه در صحیحین، و نقل تصریح بعدم حصر از خود شیخین باز متعصّبین قوم از ردّ احادیث معتمدہ مروّیه اسلاف خود، به علّت معلوله عدم وجود آن در صحیحین قدح در آن می خواهند، و افتضاح خود در میان ارباب تحقیق و تنقید، و ظهور مجانبت فنّ درایت و حدیث باکی بر نمی دارند.

ابن تیمیه در (منهاج السنّه) بجواب حدیث.

(ما أقلت الغبراء ولا أظلت الخضراء علی ذی لهجه أصدق من أبی ذر).

گفته:

هذا الحديث لم يروه الجماعة كلهم ولا هو في الصحيحين ولا في السنن [۱].

و نیز ابن تیمیّه در (منهاج السنّه) بجواب حدیث.

(ستفترق امتی علی سبعین فرقه)

الخ.

گفته:

الوجه الرابع أن يقال: أولا- أنتم قوم لا- تحتجون بمثل هذه الاحاديث فان هذا الحديث انما يرويه اهل السنة بأسانيد أهل السنة، و الحديث ليس في الصحيحين بل قد طعن [۱] منهاج السنة ج ۲ ص ۱۷۴ ط بولاق مصر ۱۳۲۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۲۷۶

فيه بعض أهل الحديث كابن حزم وغيره، و لكن أورده اهل السنن كأبي داود، و الترمذی، و ابن ماجه، و رواه أهل المسانيد كالامام أحمد، و غيره فمن أين لكم على اصولكم ثبوته حتى تحتجوا به، و بتقدير ثبوته فهو من اخبار الآحاد، فكيف يجوز ان تحتجوا في اصل الدين و اضلال جميع المسلمين الا فرقه واحده بأخبار الآحاد التي لا تحتجون بها في الفروع العملية [۱].

و اگر کلام ابن تیمیّه محمول بر مزید تعصب و غفول گردانند، و استحياء از تشبث او نساازند، این را چه علاج است که معاصرین هم از این قدح رکیک دست بر نمی دارند.

شاه سلامه الله در (معركة الآراء) گفته: ثالثا استنادی که با مفهوم کثّر غیر فرّار نموده در این مقام موجب الزام نمی تواند شد، چه این از اخبار آحاد است، و در امثال این چنین مقامات موافق تصریح مجتهد متوفی کما سیجیء عنقریب باخبار آحاد عمل و تشبّث جائز نباشد، مع هذا وقوع زیادت مذکور در روایت صحیحین نیست.

فی (صحیح البخاری): لاعطین الرأیة غدا، أو لیأخذن الرأیة غدا رجلا یحبه الله [۱] منهاج السنة ج ۲ ص ۱۰۱ ط بولاق مصر ۱۳۲۱.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۲۷۷

و رسوله [۱].

و ایضا فیه: (لاعطین هذه الرأیة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله) [۲].

و فی صحیح مسلم:

ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یوم خیر: (لاعطین هذه الرأیة رجلا یحب الله و رسوله، یفتح الله علی یدیه) [۳].

و ایضا فیه: (لاعطین الرأیة أو لیأخذن الرأیة غدا رجل یحبه الله و رسوله).

أو

قال: (یحب الله و رسوله یفتح الله علیه) [۴].

هر گاه در روایتی از روایات صحیحین لفظ کثّر غیر فرّار وارد نیست، و زیادت غیر ثقه و ثقه مقابل اوثق محلّ کلام است، پس تشبّث با زیادت کذائی مقبول ارباب عقول نیست انتهى [۵]

### نبودن حدیثی در صحیحین قاذح آن نیست

و اعجب عجائب آنست که فاضل معاصر مولوی حیدر علی هم با آن همه کبر و غرور، و تعلی و استکبار، و نخوت و افتخار، و دعوی تحقیق و تنقید، [۱] صحیح البخاری ج ۳ باب غزوة خیر ص ۴۳.

[۲] صحیح البخاری ج ۳ باب غزوة خیر ص ۴۳.

[۳] صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۱ کتاب الفضائل.

[۴] صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۲ کتاب الفضائل.

[۵] معركة الآراء ص ۸۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۷۸

و تَيْقُظُ وَ تَنْبَهُ، و بعد از تهافت و تناقض با وصف آنکه مکرراً عدم انحصار صحاح در صحیحین ذکر کرده الزام و افحام اهل حق بآن خواسته، بلکه بر زعم عدم اطلاع بر آن سخریه زده باز خود باین قدح مقدوح تشبث نموده، چنانکه در جواب حدیث عائشه:

(لما احضرت قیل لها: ندفنک مع رسول الله؟ فقالت:

ادفونی مع اخواتی بالبقیع فانی قد أحدثت امورا بعده) [۱].

که ابو عبد الله محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندی در کتاب (الاعلام بسیره النبی علیه السلام روایت کرده گفته:

(لا نسلم) که لفظ أحداث از جناب ام المؤمنین صحیح باشد، و سند منع روایت بخاری است که از لفظ مذکور عاری.

(و هی هذه عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة رضي الله عنها انها أوصت عبد الله بن الزبير لا تدفني معهم، و ادفني مع صواحبی بالبقیع لا ازکی به ابدًا).

فلا يدل على صدور الاحداث عن أم المؤمنين.

و روایت صاحب اعلام در باب سیزدهم از کتاب مذکور بی سند مروی است انتهى [۲].

و لله الحمد و المنة که برای دفع توهم واهی ابن تیمیه، و شاه سلامت الله، و صاحب منتهی، افادات سابقه ائمه سنیّه کافی است، و برای ازاله مرض [۱] الاعلام بسیره النبی علیه السلام ص ۲۹ من الباب الثالث عشر.

[۲] منتهی الکلام ص ۱۲۶ ط لکهنو.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۷۹

و سوسه صاحب منتهی علاوه بر این افادات افاده مکرره خودش وافی (وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ)

و جواب از اینکه روایت (اعلام) بی سند مروی است پر ظاهر است، چه صاحب اعلام این روایت را بقطع و جزم و حتم وارد کرده است پس احتجاج و استدلال بقطع و حتم اوست.

(و هذه عبارة كتاب الاعلام):

ثم تزوج رسول الله صلى الله عليه و سلم بعد خديجة عائشة بنت أبي بكر رضي الله عنهما و هي بنت ست سنين بمكة في شوال قبل الهجرة بسنتين، و بنى بها و هي بنت تسع سنين بالمدينة بعد هجرته بسبعة أشهر في شوال، و لم ينكح بكرا غيرها، و مكثت عنده تسع سنين، و مات عنها صلى الله عليه و سلم و هي بنت ثمان عشرة سنة، و بقيت الى زمان معاوية، و توفيت سنة ثمان و خمسين و قد قاربت السبعين، و لما احضرت قيل لها ندفنك مع رسول الله صلى الله عليه و سلم؟

فقالت: ادفوني مع اخواتي بالبقيع، فاني قد أحدثت امورا بعده فدفنت به، و أوصت الى عبد الله بن الزبير ابن اختها رضي الله عنهما [۱]. [۱] الاعلام بسیره النبی (ص) ص ۲۹ من الباب الثالث عشر.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۸۰

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که صاحب اعلام اعتراف عائشه را بقطع و جزم و بت و یقین ذکر کرده، و در سلک دیگر حالات ثابتة و خصائص معلومه او کشیده، پس قدح بعدم ذکر سند در این اعتراف محض، تعلل بارد و عین اعتساف است.

عجب که شاه صاحب در باب رابع این کتاب یعنی (تحفه) محض سکوت را بعد نقل روایتی از مخالف مذهب موجب صحت احتجاج و استدلال بآن روایت بر هم مذهبان ساکت گردانند، و الزام بآن دهند، و فاضل معاصر قطع و جزم صاحب اعلام را هم موجب الزام و افحام نداند، و بانک بی سندی بردارد.

و قبل از صاحب اعلام عبد الله بن مسلم بن قتیبه که از اکابر اساطین اعلام، و اجله معتمدین فخام ایشان است، و نبذی از فضایل و محامد و مناقب جمیله او در ما بعد (انشاء الله تعالی) مذکور خواهد شد، این روایت اعتراف عائشه را باحداث حتما و جزما و یقینا وارد کرده است، چنانکه در (کتاب المعارف) که نسخ عدیده آن بنظر قاصر رسیده، و محب الدین طبری در (ریاض نضره) و دیگر علمای اعلام از آن نقلها می آورند مذکور است:

قال أبو محمد: ثم تزوج عائشة ابنة أبي بكر الصديق بكرا و لم يتزوج بكرا غيرها و كان تزوجه بها بمكة و هي بنت ست سنين، و دخل بها بالمدينة و هي بنت تسع سنين بعد سبعة أشهر من مقدمه المدينة، و قبض (ص) و هي بنت ثمانی عشرة، و تكنی أم عبد الله. عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۸۱

و قال: و حدثني أبو الخطاب، قال: حدثنا مالك بن مسعر، قال: حدثنا الاعمش، عن ابراهيم، عن الاسود، عن عائشة رضي الله عنهما، قالت: تزوجني رسول الله صلى الله عليه و سلم و أنا بنت تسع سنين، تريد دخل بي.

و كانت عنده تسعا، و بقيت الى خلافة معاوية، و توفيت سنة ثمان و خمسين، و قد قاربت السبعين، ف قيل لها: ندفنك عند رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فقالت: اني قد أحدثت بعده فادفوني مع أخواتي، فدفنت بالبقيع، و أوصت الى عبد الله ابن الزبير [۱].

علاوه بر این جوابی بس نغز و مفحم که فاضل معاصر را عاجز و ساکت و حیران و صامت گرداند، و اقتراح تعجیزی او را قرین انجام سازد، بعرض می رسانم یعنی سند این اعتراف سراسر انصاف بر می آرم، و بر مجرد ذکر سند اکتفا نکرده، صحت سند و آن هم بر شرط شیخین، یعنی بخاری و مسلم ثابت می گردانم:

أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم الضبي الطهماني النيسابوري المعروف بابن البيع، و الحاكم در کتاب (مستدرک) که نسخه آن بعد تفحص و تلاش بسیار بمحض عنایت پروردگار بدست این خاکسار [۱] المعارف لابن قتیبه ص ۶۵ فی ذکر عائشة من أزواج النبی (ص).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۸۲

افتاده گفته

### اگر حدیث غدیر در صحیحین هم بود متعصبان باز هم قبول نمیگردند

ششم آنکه اگر مسلم و بخاری حدیث غدیر را در صحیحین خود روایت می کردند، باز هم حضرات متعصبین و جاحدین و معاندین را که آب در دیده ندارند کی مانع از قدح و جرح، و انکار و ابطال آن می گردید، چه عن قریب می دانی که حدیث منزلت را با وصفی که شیخین در صحیحین خود روایت کرده اند، باز اکابر سیه دست از قدح آن نکشیدند، و نقاب حیاء در ابطال آن از رخ برکشیدند. [۱] مستدرک ج ۲ ص ۲۰۷.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۸۳

ابو الحسن علی بن ابی علی محمد التغلبي الحنبلي ثم الشافعي المعروف بسيف الدين الآمدي در آن قدح کرده و آن را صحیح ندانسته.

و ابن حجر مکی هم این هفوه واهی او را ذکر نموده دل خوش می کند.

و عضد الدین عبد الرحمن ابن احمد الایجی هم اتباع آمدی پیش می گیرد.

و ابو الثنا شمس الدین محمود بن عبد الرحمن الاصفهانی شارح طوابع هم در این خبط عمیا گرفتار شده.

و علاء الدین علی بن محمد قوشجی هم اشعار بعدم صحت آن نموده.

و سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی هم آن را لائق اعتبار ندانسته، ف (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)

### اهل سنت حدیث مهاجرت فاطمه علیها السلام و غضبی را قدح می کنند با اینکه در صحیحین مذکور است

و نیز حدیث مهاجرت حضرت فاطمه علیها السلام ابی بکر را تا وفات و عدم مکالمه با او که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است باطل پندارند، که اثبات رضای انحضرت از ابی بکر باهتمام تمام نمایند، چنانکه از ملاحظه مرافض و مطالعه تسویلات شاه صاحب در باب مطاعن واضح و ظاهر است.

شاهصاحب در باب مطاعن بجواب طعن سیزدهم از مطاعن ابو بکر گفته اند:

جواب دیگر سلمنا که حضرت زهراء علیها السلام بر منع میراث، یا بنابر نشنیدن دعوی هبه غضب فرمود، و ترک کلام با ابو بکر نمود، لیکن در روایات شیعه و سنی صحیح و ثابت است، که این امر خیلی بر ابو بکر شاق آمد، و خود

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۲۸۴

را بدر سرای زهراء حاضر آورد، و امیر المؤمنین علی را شفیع خود ساخت، تا آنکه حضرت زهراء از او خوشنود شد.

اما روایات اهل سنت، پس در (مدارج النبوة) و کتاب (الوفاء) بیهقی و شروح (مشکاة) موجود است.

بلکه در (شرح مشکاة) شیخ عبد الحق نوشته است: که ابو بکر صدیق رض بعد از این قصه بخانه فاطمه زهراء رفت، و در گرمی آفتاب بر در بایستاد، و عذر خواهی کرد، و حضرت زهراء از او راضی شد.

و در (ریاض النضره) نیز این قصه بتفصیل مذکور است.

و در (فصل الخطاب) بروایت بیهقی از شعبی نیز همین قصه مروی است انتهی [۱]

### حدیث بخاری در استمرار غضب فاطمه علیها السلام تا روز وفات

و روایت بخاری که دلالت صریحه بر استمرار غضب حضرت فاطمه علیها السلام و مهاجرت آن حضرت ابی بکر را و عدم رضا از او دارد این است:

قال فی باب فرض الخمس: حدثنا عبد العزيز بن عبد الله، ثنا ابراهيم بن سعد، عن صالح، عن ابن شهاب، أخبرني عروة بن الزبير: أن عائشة أم المؤمنين أخبرته: أن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت أبا بكر الصديق بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقسم لها ميراثها مما ترك رسول الله [۱] تحفه شاهصاحب ص ۵۵۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۲۸۵

صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه.

فقال لها أبو بكر: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال:

لا نورث ما تركنا صدقة، فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم، فهجرت أبا بكر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت و عاشت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر.

قالت: و كانت فاطمة تسئل أبا بكر نصيبها مما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم من خير و فذك و صدقته بالمدينة، فأبى أبو بكر عليها ذلك، و قال: لست تاركا شيئا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعمل به الا أنى عملت به، فأنى أخشى ان تركت شيئا من أمره أن أزيغ، فأما صدقته بالمدينة فدفعها عمر الى علي و عباس، و أما خير و فذك فأمسكها عمر و قال:

هما صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم كانتا لحقوقه التي تعروه و نوائبه و أمرهما الى من ولى الامر قال: فهما على ذلك الى اليوم



و بخاری عمده الاعلام بنابر مزید مبالغه و اهتمام در تفضیح منکرین لثام، [۱] صحیح البخاری ج ۲ ص ۱۵۱ کتاب الجهاد باب فرض الخمس.

[۲] جمله (فهما علی ذلك الی الیوم) قول ابن شهاب الزهري، كما فی (ارشاد الساری)

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۲۸۶

و تقبیح جاحدین اغشام، اکتفا بر ایراد این خبر بمقام واحد نکرده، بلکه در مواضع دیگر هم نقل آن نموده، داد احقاق و ازهاق باطل داده چنانکه در باب

(قول النبی لا نورث ما ترکنا صدقه)

از کتاب (الفرائض) گفته:

حدثني عبد الله بن محمد، قال: حدثنا هشام، قال: أخبرنا معمر عن الزهري، عن عروه، عن عائشة، أن فاطمة و العباس أتيا أبا بكر، يلتمسان ميراثهما من رسول الله صلى الله عليه و سلم، و هما يومئذ يطلبان أرضيهما من فديك و سهمهما من خيبر، فقال لهما أبو بكر: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: لا نورث ما تركنا صدقة، انما يأكل آل محمد من هذا المال، قال أبو بكر: و الله لا أدع أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم يصنعه فيه الا صنعته، قالت: فهجرته فاطمة فلم تكلمه حتى ماتت [۱].

و نیز بخاری این خبر را بیست زائد از این در باب غزوه خیبر از کتاب (المغازی) روایت کرده (كما ستطلع عليه فيما بعد انشاء الله تعالى) [۲].

و مسلم هم آن را در باب حکم الفیء از کتاب (الجهاد) وارد ساخته.

بس عجب است که روایت بخاری و مسلم را در استمرار غضب حضرت [۱] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۳۴ کتاب الفرائض باب

قول النبی (ص) لا نورث ما ترکنا صدقة. [۲] صحیح البخاری ج ۳ ص ۴۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۲۸۷

فاطمه عليها السلام بر أبي بكر، و ادامت مهاجرت او، و عدم حصول رضا، که حضرت عائشه بآن از مزید انصاف اعتراف کرده، بمقابله اهل حق از پایه اعتماد و اعتبار ساقط سازند، و بی محابا آماده اثبات رضای حضرت فاطمه عليها السلام از أبي بكر بشوند، و دست بر روایات فلان و بهمان اندازند، و حدیث غدیر را به علت عدم اخراج شیخین مقدوح سازند (ان هذا لشیء عجاب)

**اهل سنت حدیث تأخر بیعت علی علیه السلام را نیز با اینکه در صحیحین مذکور است قدح کرده اند**

**اشاره**

و از این هم بالاتر آن است که حدیث ترک جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیعت أبي بكر را تا شش ماه که هادم بناء سقیفه است، و بملاحظه آن حضرات ستنه را اختلاج و ارتعاد فرائض رو می دهد، که این روایت باسناد مذهبشان سیلاب فنا سر می دهد بخاری و مسلم هر دو روایت آن کرده اند، نیز بمزید حیا و انصاف بمقابله اهل حق رد می نمایند.

مگر نمی دانی که فاضل معاصر در (منتهی الکلام) با وصف دعاوی نهایت حزم و احتیاط، و رعایت جوانب و اطراف، چنان مدهوش و بی خود گردیده، که از دعاوی اسلاف و اساطین خود در تعظیم و تبجیل صحیحین، و افاده خودش متضمن صحت آن دست برداشته، در ردّ و قدح این حدیث متنا و سندا اهتمام نموده چنانکه گفته:

بلی از ظاهر روایت صحیحین در قصه فدیك بروایت أم المؤمنین صدیقه می توان دریافت که در بیعت صدیق تا زندگی فاطمه زهراء



علیها السّلام مکث نموده، این تأخیر چنانکه در عدم اهلیت صدیق نصّ نیست، هم چنین تأخیر مذکور در نفس تخلف هم نصّ نمی تواند شد، زیرا که بروایت فریقین حضرت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۸۸

امیر قسم خورده بود که بعد سید الکونین ردا بر دوش نیفکنم تا که سور و آیات قرآنی را (حفظاً) یا (کتابه) جمع نکنم.

(کما فی الاستیعاب، و الصواعق من کتبنا و غیرها من کتب الامامیه مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت محصل ما رواه).

آخر این امر عظیم که اهتمام شأنش بر وجه کمال واقع شد، بدون امتداد زمانه متصور نبود، و هر چند حال جمیع اهل بیت و صحابه غیر از معدودی (کما فی تألیفات المحقق الدهلوی) تا مدّت دراز در فراق برگزیده تمامی انفس و آفاق دگرگون، و بیانش از حوصله بشری بیرون باشد، لیکن در این باب جناب سیده (رضی الله عنها) را خصوصیتی و مزیتی زائد الوصف نسبت بهمه بزرگان حاصل بود، که بر ناظرین و متبعین علم سیر و تواریخ پوشیده نمی ماند.

(و سلّمنا) که نزد حضرات مشیّعین تأیید و تقویت، و حفظ و صیانت حضرت بتول زهراء وقت اسقاط محسن بیگناه، و احراق بیت اهل بیت سید انبیاء، (الی غیر ذلک من الافتراءات) بر خلاف مقتضای شکایت نبوی درباره مقبولین شیعه، که احدی از اینها در اوقات مذکوره باعانت فاطمه زهراء علیها السّلام نخواهد پرداخت (کما سیجی انشاء الله تعالی) مستحسن و اولی هم نباشد، لکن نزد اهل حق تسلیه و تیمار ایشان هم در صحت، و هم در بیماری از متحمّات بود (قس علی هذا حال ریحانه رسول الثقلین) که پژمردگی و افسردگی ایشان سوهان روح و روان، و موجب کاهش جسم و جان نمودار شد و بعضی از شکایات دوستانه، مثل استبداد در تقریر خلافت در سقیفه، و مانند آن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۸۹

نیز ضمیمه گشت (الی غیر ذلک من الامور التي فصلت فی المطولات).

پس نظر باین وجوه اگر امتدادی و مکثی در بیعت صدیقی بمیان آید بجای خویش است، نه مثبت مدعای مدّعی بد اندیش.

فکیف که در سائر صحاح و سنن بسیاری از روایات موجود باشد، که مدلول مطابقی آن بیعت امیر علیه السّلام در مبدء انکشاف صبح خلافت سید المرسلین است (کما سبق شطر منه).

و تازه تر آنکه ابن سعد، و حاکم، و بیهقی، از ابی سعید خدری در قصّه بیعت و تقریر خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه روایت می کنند: که در همان روز عمر رضی الله عنه بیعت نمود، و مهاجر و انصار بر خلافت صدیق گرد آمدند، صدیق بر سر منبر برآمد، و در قوم نظر کرد، و دریافت که زبیر در حاضرین نیست، پس وی را طلب داشت، و خطاب نمود: که تو فضائل خویش را شمار می کنی، و مخالفت جماعت مسلمین می خواهی؟ زبیر گفت: ملامت مکن ای خلیفه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم، و از آنچه بر زبانم رفت بگذر و در پی مؤاخذه مشو.

من بعد معلوم کرد که علی (رضی الله عنه) نیز شریک قوم نیست، کس فرستاد تا او نیز حاضر شد، و همین قیل و قال، و معذرت در میان آمد، و این هر دو بزرگ بطیب خاطر هم در آن روز بیعت کردند انتهی مختصراً.

هم چنین روایت صحیح موسی بن عقبه، و حاکم از عبد الرحمن بن عوف که گفت: ابو بکر صدیق رض خطبه خواند و فرمود: که بکبریا الهی گاهی حرص امارت لیلا و نهارا سرّاً و علانیه نکردم، و لیکن از فتنه ترسیدم، و در امارت را حتی نمی بینم، و طاقتی و قوّتی ندارم، مگر آنکه حق تعالی دستگیری فرماید.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۹۰

بعد از آن علی و زبیر (رض) معذرت کردند و گفتند: ناخوشنود نشدیم مگر بجهت تأخر از مشورت، و در سزاوارتر بودن صدیق باین منصب جلیل شکی نداریم، او یار غار پیغمبر خداست (صلی الله علیه و سلم)، و شرف و نیکی او بالیقین می دانیم، آن حضرت

(صلعم) در حیات خود او را امام و پیشوای نماز فرموده انتہی ملخصاً.

پس احادیث اصحاب (رضی اللہ عنہم) که شریک واقعہ باشند بمقتضای

حدیث (لیس الخبر کالمعینہ)

بر حدیث أم المؤمنین مسطور، که حضور او در این مجامع، مانند حضور حضرت زهراء علیها السلام بر اصول امامیہ هرگز ثابت نیست رجحانی داشته باشد، چه جای آنکه محصّلش نفی بیعت تا شش ماه بود، و محصول روایات اصحاب بیعت مرتضوی قریب وفات جناب پیغمبر (صلی اللہ علیہ و سلم) باشد که اسهل از نفی مذکور است (و قد ثبت أن الاثبات مقدم علی النفی).

و روایت معرفت امام یعنی

(من لم يعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة)

و مانند آن که در کتب معتمده مندرج است، مؤید همین است که طول مکث در بیعت واقع نشده.

و اصرار سعد بن عبادہ بر تخلف (علی ما فی الصواعق و الصواعق) ضعیف و مردود، بلکه خلاف آن از اختیار بیعت، با وصف صحت و اعتماد، نزد محدّثین مروی و مسرود.

و دعوی تخلف اسامه مانند سعد (کما قال الحلّی فی نهج الحق و غیره) از احادیث مطرود، و از نقل سید مرتضی در (شافی) و مجلسی در (بحار) می توان یافت که نزد اهل سنت رجوع سعد بن عبادہ را حج است نه مرجوح.

پس معلوم شد که تقاعد کذائی که از صحیحین دریافت می شود در اجماع

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۲۹۱

قادر نیست.

باقیمانده سخنی دیگر که تعلق بسند احادیث دارد، و آن را بتأسی بیهقی و امثال او، چنانکه بر ناظرین شروح بخاری مثل (ارشاد ساری) مخفی نیست می توانم گفت: که این روایت که دالّ بر تأخر بیعت است، و ابو سعید راوی آن، بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول، و روایت ابو سعید، که منطوق آن بیعت امیر المؤمنین، و حضرت زبیر (رضی اللہ عنہما) روز اول است مسند و موصول، پس این البته اصح خواهد بود.

و بحمد اللہ که طریق تطبیق، و دفع اختلاف روایات عقلا و نقلا آشکار شد، و ضرورتی بدان نماند که گویم بیعت اولی نوعی باختفاء، و ثانیه علانیه واقع شده، انتہی.

از این عبارت واضح است که این بزرگ، نطق همت بر میان جان تسویل و تخدیع بر بسته، علم ترجیح و تقدیم روایت (ابن سعد) و (حاکم) و (بیهقی) و غیر ایشان را بر روایت صحیحین برداشته، و نقل این حضرات را بر ارشاد با سداد حضرت عائشة گذاشته، و گاهی حضرت عائشه را با آن همه جلالت شأن و عظمت، و تهور و تصدّر، که از آراستن معارک قتال، و مکافحه و مناطحه شجعان ابطال، هراسی نداشتند، و اکابر علماء و فقهاء و صحابه آخذ و مستفید احکام جلیله از ایشان، بمفاد (خذوا شطر دینکم عن هذه الحمیراء)

که مخاطب آن را در این کتاب در جواب حدیث ثقلین وارد کرده، و معارضه بآن خواسته بودند، در پرده شرم و حیاء، و حجله استتار و اختفاء نشانیده، و در زمره معتزلات از مجامع رجال، و مجتنبات از محافل گنجانیده، و گاهی (معاذ اللہ) حضرت او را غافل و ذاهل و جاهل، و بی خبر از حقیقت حال، بلکه در حقیقت مجتبی بر نفی باطل و کذب و افتعال گردانیده، ارشاد او را درباره

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۲۹۲

چنین امر جلیل الشأن از درجه اعتبار و اعتماد ساقط ساخته، داد اتعاب نفس و اعیاء فکر در ردّ و قدح و جرح و ابطال آن داده.

پس هر گاه رسوایی صحیحین باین حدّ کشد، از آوردن نام آن بر زبان بمقابله اهل حق استحیاء می باید کرد، نه آنکه گردن کبر

بذکر آن باید افراخت و دست بر عدم اخراجشان باید انداخت، و شناعت خرافات این بزرگ، که در ردّ این حدیث وارد کرده، و هم چنین کمال فضاعت تعریضات قبیحه او، که حاکم بکمال نصب و عداوت او است، اگر بیان کرده شود کلام از بحث خارج گردد

### قدح حدیث تأخر بیعت علی علیه السلام از جهت سند مقدوح است

لکن این قدر باید دانست که دعوی عدم اسناد زهری این حدیث را کذب محض، و بهتان صرف است، زیرا که از ملاحظه صحیح بخاری و صحیح مسلم هر دو واضح است، که زهری این روایت را از عروه از عائشه نقل کرده.

(فدعوی عدم الاسناد و ترک الوصل محض الکذب و البهتان و الهزل).

بخاری در صحیح خود در باب غزوه خیبر از کتاب (المغازی) گفته:

حدثنا یحیی بن بکیر، قال: حدثنا اللیث، عن عقیل، عن ابن شهاب، عن عروه، عن عائشه، أن فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و سلم أرسلت الی أبی بکر، تسأله میراثها من رسول

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۹۳

الله صلی الله علیه و سلم، مما أفاء الله علیه بالمدينة، و فدک، و ما بقی من خمس خیبر.

فقال أبو بکر: ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال: (لا نورث ما ترکنا صدقه انما يأکل آل محمد فی هذا المال).

و انی و الله لا اغیر شیئا من صدقه رسول الله صلی الله علیه و سلم عن حالها التي كانت علیها فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم، و لأعملن فیها بما عمل به رسول الله صلی الله علیه و سلم.

فأبى أبو بکر أن یدفع الی فاطمه منها شیئا، فوجدت فاطمه علی أبی بکر فی ذلک، فهجرتة فلم تکلمه حتی توفیت، و عاشت بعد النبی صلی الله علیه و سلم ستہ أشهر، فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا، و لم يؤذن بها أبا بکر و صلی علیها.

و کان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمه، فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس، فالتمس مصالحةً أبی بکر و مبايعته، و لم یکن یبایع تلک الاشهر، فارسل الی أبی بکر أن ائتنا و لا یأتنا أحد معک، کراهیه لیحضر عمر، فقال عمر: لا و الله لا تدخل

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۹۴

علیهم و حدک، فقال أبو بکر: و ما عسیتم أن یفعلوا بی و الله لآتینهم، فدخل علیهم أبو بکر، فتشهد علی فقال: انا قد عرفنا فضلک و ما أعطاک الله، و لم ننفس علیک خیرا ساقه الله إلیک و لکنک استبددت علینا بالامر، و کنا نری لقربتنا من رسول الله صلی الله علیه و سلم نصیبا، حتی فاضت عینا أبی بکر، فلما تکلم أبو بکر قال: و الذی نفسى بیده لقرباء رسول الله صلی الله علیه و سلم أحب الی أن أصل من قرابتی، و أما الذی شجر بینی و بینکم من هذه الاموال فانی لم آل فیها عن الخیر و لم اترک أمرا رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصنعه فیها الا صنعته.

فقال علی لابی بکر: موعدک العشیة للبیعة، فلما صلی أبو بکر الظهر رقی علی المنبر، فتشهد، و ذکر شأن علی و تخلفه عن البیعة، و عذره بالذی اعتذر إلیه، ثم استغفر و تشهد علی فعظم حق أبی بکر، و حدث أنه لم یحمله علی الذی صنع نفاسه علی أبی بکر، و لا انکارا للذی فضله الله به، و لکننا کنا نری لنا فی هذا الامر نصیبا، و استبد علینا، فوجدنا فی أنفسنا، فسر

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۲۹۵

بذلک المسلمون، و قالوا أصبت، و کان المسلمون الی علی قریبا حین راجع الامر بالمعروف [۱].

و مسلم در (صحیح) خود گفته:

حدثني محمد بن رافع، قال أخبرنا حجين، قال ليث، عن عقيل، عن ابن شهاب، عن عروة بن الزبير، عن عائشة أنها أخبرته: أن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم أرسلت إلى أبي بكر الصديق، تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم، مما أفاء الله عليه بالمدينة، وفدك، وما بقي من خمس خبير.

فقال أبو بكر: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال:

(لا نورث ما تركنا صدقة إنما يأكل آل محمد صلى الله عليه وسلم في هذا المال).

وإني والله لا أغير شيئاً من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله، ولا عملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأبى أبو بكر [١] صحيح البخاري ج ٣ ص ٤٦ كتاب المغازي، باب غزوة خيبر.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٢، ص: ٢٩٦

أن يدفع إلى فاطمة شيئاً، فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك، فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت، وعاشت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها علي بن أبي طالب ليلاً، ولم يؤذن بها أباً بكر، وصلى عليها علي، وكان لعلي من الناس وجهة حياة فاطمة، فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس، فالتمس مصالحة أبي بكر رض ومبايعته، ولم يكن بايع تلك الأشهر، فأرسل إلى أبي بكر أن ائتنا ولا- يأتنا معك أحد، كراهية محضر عمر بن الخطاب رض، فقال عمر رض لأبي بكر والله لا تدخل عليهم وحدك، فقال أبو بكر رض وما عساهم أن يفعلوا بي، وإني والله لأتنيهم فدخل عليهم أبو بكر رض.

فتشهد علي بن أبي طالب (رض) ثم قال: أنا قد عرفنا يا أبا بكر فضيلتك، وما أعطاك الله عز وجل، ولم ننفس عليك خيراً ساقه الله إليك، ولكنك استبددت علينا بالامر، وكنا نحن نرى لنا حقاً لقربتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يزل يكلم أبا بكر حتى فاضت عينا أبي بكر.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٢، ص: ٢٩٧

فلما تكلم أبو بكر قال: والذي نفسي بيده، لقرباء رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إلى أن أصل من قرابتي، وأما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الأموال فإني لم آل فيها عن الحق، ولم أترك أمراً رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها إلا صنعته.

فقال علي لأبي بكر: موعدك العشي للبيعة، فلما صلى أبو بكر صلاة الظهر، رقى على المنبر فتشهد وذكر شأن علي وتخلفه عن البيعة، وعذره بالذي اعتذر إليه، ثم استغفر الله وتشهد على ابن أبي طالب (رض) فعظم حق أبي بكر، وأنه لم يحمله على الذي صنع نفاساً على أبي بكر ولا إنكاراً للذي فضله الله عز وجل به، ولكننا كنا نرى لنا في هذا الأمر نصيباً فاستبد علينا به فوجدنا في أنفسنا، فسر بذلك المسلمون، وقالوا أصبت، وكان المسلمون إلى علي قريباً حين راجع الأمر المعروف [١]

### حديث تاخر بيعت را زهري از عروه از عائشه نقل کرده

از ملاحظه عبارت بخاری و مسلم ظاهر است که زهري این خبر را از عروه [١] صحيح مسلم ج ٥ ص ١٥٤، کتاب الجهاد، باب قول النبی (ص): لا نورث ما تركنا فهو صدقة. عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٢، ص: ٢٩٨ و او از عائشه روایت کرده است، پس ادعای قطع و فصل، و عدم اسناد و وصل کذب بی اصل است

### اسناد حديث تاخر بيعت بأبي سعيد غير سديد است

و نیز نسبت این روایت بابی سعید هم غیر سدید است، چه (بخاری) و (مسلم) هر دو این خبر را از (عائشه) نقل کرده اند نه ابی سعید

(کما لا یخفی علی من ألقى السمع و هو شهید).

پس عجب که صاحب (منتهی) با این همه کبر و نخوت، نسبت این روایت را بآبی سعید منسوب به (ارشاد ساری) ساخته، و حال آنکه در آن اصلی از آن نیست، و مقتضای بالا-خوانی، و دراز نفسی او آن بود، که اگر بالفرض در (ارشاد ساری) این نسبت غیر صحیح می‌یافت، بکتمان آن می‌پرداخت، نه آنکه بیچاره (قسطلانی) را باین نسبت باطله مبتلا می‌ساخت.

شهاب الدین احمد بن محمد القسطلانی در (ارشاد الساری) گفته.

و قد صحح ابن حبان و غیره من حدیث أبی سعید الخدری رضی الله عنه (ان علیا بايع أبا بکر فی أول الامر).

و أما ما فی مسلم، عن الزهري (ان رجلا- قال له لم یبايع علی أبا بکر حتی ماتت فاطمة رضی الله عنها)، قال: (و لا أحد من بنی هاشم).

فقد ضعفه البيهقي، بأن الزهري لم یسند، فان الرواية

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۲۹۹

الموصولة عن أبی سعید أصح [۱].

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که قسطلانی نسبت روایت مسلم بأبو سعید نکرده است، پس حیرت است که چگونه صاحب (منتهی) این نسبت غیر صحیح ساری (بارشاد ساری) می‌گرداند، و نسبت عاری از صحت بآن می‌نماید لکن ظاهرا چون این بزرگ این نسبت در (صواعق) دیده آن را محض صواب فهمیده، و مراجعت اصل (صحیح مسلم)، و تتبع دیگر افادات محدثین، بآن همه استکبار و خیلا نکرده، و در وقت تحریر این مقام اتکال بر حافظه مؤفه نموده، این نسبت غیر صحیح را که در صواعق دیده، بارشاد ساری منسوب ساخته.

شهاب الدین احمد بن حجر مکی در (صواعق محرقه) گفته:

روی البخاری عن عائشة رضی الله عنه: أن فاطمة أرسلت الى أبی بکر تسأله میراثها من النبی صلی الله علیه و سلم، مما أفاء الله علی رسولہ من المدینة، و فدک و ما بقی من خمس خیر.

فقال أبو بکر: ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال: (لا نورث ما ترکنا صدقة، انما يأکل آل محمد من هذا المال) و انی و الله لا اغير شیئا من صدقة رسول الله صلی الله علیه و سلم عن حالها التي كانت علیها فی عهد رسول الله صلی الله [۱] ارشاد الساری ج ۶ ص ۳۷۷ ط بیروت، دار احیاء التراث العربی.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۰۰

علیه و سلم، فأبی أبو بکر أن یدفع الی فاطمة منها شیئا.

فوجدت فاطمة علی أبی بکر فی ذلک فهجرتہ فلم تکلمه حتی توفیت، و عاشت بعد النبی صلی الله علیه و سلم ستة أشهر، فلما توفیت دفنها زوجها علی لیل، و لم یؤذن بها أبو بکر، و صلی علیها.

و کان لعلی من الناس وجهه حیاة فاطمة، فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس، فالتمس مصالحةً أبی بکر و مبايعته و لم یکن یبايع تلك الاشهر، فأرسل الی أبی بکر أن اتنا و لا یأتنا معک أحد، کراهیه لمحضرم عمر.

فقال عمر: لا و الله لا تدخل علیهم وحدک، فقال أبو بکر:

و ما عسیتهم أن یفعلوا بی و الله لآتینهم.

فدخل علیهم ابو بکر فتشهد علی فقال: انا قد عرفنا فضلك و ما أعطاک الله، و لم نفس علیک خیرا ساقه الله إلیک، و لکنک استبددت علینا بالامر، و کنا نرى لقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و سلم أن لنا نصیبا، حتی فاضت عینا أبی بکر.

فلما تکلم أبو بکر قال: و الذی نفسی بیده لقرابة رسول الله

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۰۱

صلی الله علیه و سلم أحب الی أن أصل من قرابتی، و أما الذی شجر بینی و بینکم من هذه الاموال، فانی لم آل فیها عن الخیر، و لم اترك أمرا رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصنعه فیها الا صنعته.

فقال علی لابی بکر: موعدک العشیة للبیعة، فلما صلی أبو بکر الظهر رقی علی المنبر، فتشهد و ذکر شأن علی و تخلفه عن البیعة، و عذره بالذی اعتذر إلیه، ثم استغفر و تشهد علی فعظم حق أبی بکر و حدث أنه لم یحمله علی الذی صنع نفاسه علی أبی بکر، و لا انکارا للذی فضله الله به، و لكننا کنا نری لنا فی هذا الامر «أی المشورة کما یدل علیه بقیة الروایات» نصیبا فاستبد علینا فوجدنا فی أنفسنا.

فسر بذلك المسلمون و قالوا أصبت و کان المسلمون الی علی قریبا حین راجع الامر بالمعروف.

فتأمل عذره و قوله: انه لم ینفس علی أبی بکر خیرا ساقه الله إلیه و انه لا ینکر ما فضله الله به و غیر ذلك مما اشتمل علیه هذا الحدیث تجده بریئا مما نسبه إلیه الرافضة و نحوهم

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۰۲

فقاتلهم الله ما أجهلهم و أحمقهم.

ثم هذا الحدیث فیہ التصریح بتأخر بیعة علی الی موت فاطمة رضی الله عنها، فینافی ما تقدم عن أبی سعید أن علیا و الزبیر بایعا من أول الامر، لكن هذا الذی مر عن أبی سعید هو الذی صححه ابن حبان و غیره.

و قال البیهقی، و اما ما وقع فی صحیح مسلم عن ابی سعید من تأخر بیعته هو و غیره من بنی هاشم الی موت فاطمة رضی الله عنها فضعیف، فان الزهري لم یسنده.

و ایضا فالروایة الاولى عن ابی سعید هی الموصولة فتكون أصح انتهى.

و علیه فینه و بین خبر البخاری المار عن عائشة رضی الله عنها تناف الخ [۱].

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که ابن حجر با وصف آنکه بروایت عائشه که بخاری وارد کرده بر فضل ابی بکر احتجاج نموده، لکن باز بمزید اعوجاج و لجاج از منافات و مناقضت احتجاج و استدلال خود باکی برنداشته ردّ ابن روایت خواسته، و حدیث ابی سعید را بر آن ترجیح داده، و بتصحیح [۱] الصواعق المحرقة ص ۸ ط مصر.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۰۳

ابن حبان متمسک گردیده، و باز کلام بیهقی متضمن تضعیف روایت مسلم وارد کرده دل خوش کرده، و نسبت روایت مسلم بأبو سعید که از بیهقی نقل کرده خطائی صریح است از بیهقی یا از خود ابن حجر.

و بهر حال تضعیف بیهقی متعلق بقره مخصوصه است که مثبت تخلف جمیع بنی هاشم است و از خصائص مسلم می باشد (کما یظهر من جامع الاصول) و این تضعیف مساس با اصل حدیث عائشه که مسند است هم در صحیح مسلم و هم در صحیح بخاری ندارد.

پس ارجاع تضعیف بیهقی باصل روایت عائشه که از کلام صاحب (متهی) ظاهر می شود ناشی از اختلال حواس است، و بهر کیف از این مقام ظاهر است که این حضرات هر گاه این روایت را مؤید مطلوب اهل حق یافتند، خود را از ردّ و قدح آن باز نداشتند، و انواع هفوات بر زبان آورند.

و فاضل معاصر در (ازالة الغین) بجواب روایت مغازی بخاری متضمن قصه فدک، و هجران حضرت فاطمة علیها السلام، و ترک جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیعت ابی بکر را تا شش ماه، زیاده تر پیچ و تاب خورده، اهتمام بلیغ تر در تکذیب و ابطال این روایت آغاز نهاده، داد تفضیح اسلاف و اخلاف نا انصاف داده، چنانکه بعد از یاهو درائی بسیار بجواب این حدیث گفته:



این جمله که احاطه بر آن کردی، و آنچه بعد از این هم در ردّ اقوال آتیه مخالف خواهی دید، مبتنی بر تقدیر صحت حدیث است، و آلمای می توان گفت که از کتب محدّثین چنان بوضوح می انجامد که بعد از تنقید و تحقیق، در صحت بعضی از روایات صحیح بخاری کلام است، و همچنین در بعضی از روایات صحیح مسلم، و قبل از این گذشته که آن روایات که اهل حدیث در صحت آن قیل و قال دارند هر چند اقلّ قلیل است، مگر در صحیح ثانی زیاده

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۰۴

تر از آن است، و بر این قدر اکتفاء نمی توان کرد زیرا که افاده ابن اثیر رحمه الله علیه در صدر (جامع الاصول) جائی که فرع ثالث در طبقات مجروحین قرار داده است، دلالت بر آن دارد که بعضی از وضّاعین خود اقرار کرده اند که حدیث فدک را ساخته، بر مشایخ بغداد خواندیم، همگان قبول کردند مگر ابن ابی شیبۀ علوی، که او بعثت جعل و افتراء پی برد، و هرگز قبول نکرد و عبارت آن مقام این است:

و منهم قوم وضعوا الحديث لهوى يدعون الناس إليه، فمنهم من تاب عنه و أقر على نفسه.

قال شيخ من شيوخ الخوارج بعد أن تاب: ان هذه الاحاديث دين فانظروا ممن تأخذون دينكم، فانا كنا إذا هونا أمرا صيرناه حديثا. و قال أبو العيّن: وضعت أنا و الجاحظ حدیث فدک و أدخلناه على الشيوخ ببغداد فقبلوه الا ابن ابی شیبۀ [۱] العلوی فانه قال: لا يشبه آخر هذا الحديث أوله و أبی أن يقبله الى آخره [۱] مخفی نماند که در اصل جامع الاصول ابن شیبۀ العلوی است، و صاحب ازاله لفظ ابی در عبارت جامع الاصول زیاده کرده و هم در بیان خلاصه آن در عبارت خود لفظ ابی آورده و در صفحه ۴۰۰ از ازاله الغین در ترجمه عبارت ابن اثیر ابن شیبۀ علوی نوشته لفظ ابی حذف کرده چنانچه عبارت آن مقام در ما بعد بگوشه می رسد و مع ذلک در هر سه جا لفظ شبیه را که بتقدیم باء موحده بر یای تحتانیه است بشبیه بتقدیم یای تحتانیه بر باء موحده مبدل ساخته.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۰۵

بلفظه.

و از کتب کلامیه، و احادیث اهل حقّ و امامیه، بعد از تتبع یسیر می توان دانست: که اهل تشیع در مطاعن خلفای راشدین، خصوصا احادیثی که تعلّق بقصّه فدک دارد، چه افتراها که در لباس تسنّن و اعتزال نکرده اند، و قبل از این گذشت که تمییز و اخراج ایشان از زمره اهل سنت خیلی مشکل افتاده مگر بعضی از اهل کشف و عرفان را این امر عظیم که مشکل ترین جمله مشکلاها توان گفت، بعنایت ایزدی آسان گشته چنانکه قبل از اینهم گذشت فلا تغفل انتهی [۱]

**اهل سنت بصحت جمیع احادیث صحیحین معتقد نیستند**

**اشاره**

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که بعد تحقیق و تنقید، در بعض روایات بخاری و مسلم کلام قیل و قال است، یعنی نزد اهل تنقید و تحقیق، و ارباب تتبع و تفحص، صحت جمله از روایات صحیحین مسلم نیست، بلکه این روایات مقدوح و مجروح و مطعون است، و باز بنابر مزید اختلاج قلب، و ارتعاد جگر، و نهایت پریشانی و حیرانی، بر این قدر اکتفاء نکرده، مکذوب و مجعول و موضوع بودن روایت فدک ظاهر کرده، اثبات وجود موضوعات و مفتریات در صحیحین خواسته.

پس هر گاه روایت فدک که در صحیح بخاری چند جا موجود است، و در صحیح مسلم هم مذکور، موضوع و مجعول و مکذوب و منحول باشد، پس بیچاره شیخین و صحیحین ایشان را چه وقعت و مرتبت باقی ماند، که کسی [۱] ازاله الغین ص ۵۸۲ ط دهلی.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۰۶

بعدم ذکرشان قدح در ثبوت و تحقق حدیثی تواند کرد، چه این قدح در صورت صحت جمیع احادیثشان هم معقول و مقبول نبود، چه جا در صورت انتفاء صحت روایاتشان بلکه وجود موضوع و مکذوب در انباشان

### مولوی حیدر علی حدیث بخاری را در فدک موضوع دانسته

و فاضل ممدوح را بر ما ذکر اکتفاء و اقتصار، و صبر و قرار دست نداده، بار دگر هم بآهنگ بی‌هنگام قدح و جرح روایت فدک برداشته است چنانکه پس از فاصله چند ورق از عبارت سابقه گفته:

و اهل بصیرت نیک می‌دانند: که این قسم روایات در کتب شیعه بیش از پیش موجود است، که روایت بخاری که کلام در آن می‌رود حرفی از آن کتاب است، پس یحتمل که رواه حدیث مذکور، بجهت دغل اهل تلبیس بالخصوص قدمای شیعه فریب خورده باشند، و غایت شروطی که در اخذ روایت عند المحدثین معتبر است، در این مردم مکیدت پیشه که از عاداتشان است که خود را بصفات جمیل می‌آریند، و دل‌های مردم می‌ربایند، چنانکه (مجالس) قاضی نور الله شوشتری و غیره بر آن گواه است موجود باشد (نعوذ بالله عن المکیده و النفاق) فکیف که فرق دیگر هم در دشمنی اصحاب و اهل سنت کامل باشند، و در کمین نشینند، و به عفت و پارسایی خود را دور دور کشند انتهی [۱].

از این عبارت ظاهر است: که این فاضل نبیل، روایت بخاری را از جمله روایات موضوعه شیعه می‌داند، لکن بمزید اضطراب، اولاً حتماً و جزماً بر این حکم جسارت کرده، و باز لفظ (یحتمل) بر زبان آورده داد تهاوت داده، [۱] ازاله الغین ص ۵۸۹ ط دهلی.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۰۷

بهر حال تجویز محض هم که بلفظ (یحتمل) ذکر کرده، در این مقام برای تخجیل رازی و اتباعش کافی و وافی است، چه جا که اولاً حتماً و جزماً این روایت را حرفی از کتاب روایات شیعه گردانیده، کذب و وضع و بطلان آن حتماً و قطعاً ظاهر ساخته.

و نیز در عبارت سابقه، که در آن عبارت ابن اثیر نقل کرده مکذوب و مجعول بودن حدیث فدک ظاهر ساخته.

و نیز در (ازاله الغین) بعد فاصله از این عبارت گفته: اهل انصاف اندک انصاف نمایند که غضب آن محفوظه، و هجران ما دام الحیوة از ابو بکر صدیق امت محمدی، که از وجوه اصحاب رسالت مآب بود (چنانکه والد مخاطب در مجلد امامت (عماد الاسلام) از اکابر خویش نقل می‌کند) و دغلی در اسلام نداشت، و انواع فضائل از وی صدور یافت (چنانکه از تفسیر (مجمع البیان) و (منهج الصادقین) و (خلاصه المنهج) معلوم توان کرد) با وجود حقیقه خلافتش می‌تواند شد؟ و با وصف اینکه نماز جنازه وظیفه سلطان و خلیفه بود، چنانکه علمای شیعه اعتراف برورود روایات در این خصوص دارند.

كما يظهر من الكتاب المسمى بهدایة الامة الى احکام الائمة.

عدم اعلام و ایذان ابو بکر برای نماز جنازه، و وقت شب دفن نمودن آن جناب، با وجود علم بحقیقه صدیق، از مثل نفس رسول مقبول ممکن است (لا والله ثم لا والله).

پس معلوم شد که هر چند این روایت در صحیح بخاری باشد، مگر چون مخالف روایات و درایات است، اعتمادی بر آن نمی‌توان کرد، آیا عاقلی دیندار

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۰۸

تجویز تواند کرد که جناب امیر کلّ امیر مصداق

(علی مع الحق و الحق مع علی)



تا عرصه شش ماه بیعت امام بحق ننماید، و خود را معاذ الله داخل

«من لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»

(علی ما سنحقیقه انشاء الله تعالی) سازد و بعد عرصه شش ماه وقت استنکار وجوه ناس التماس بیعت از امام بحق فرماید؟ (هیئات، هیئات) رمد تعصب و عناد، بصر بصیرت اهل تشیع را محیط گشته، که در این مقامات، بلکه دیگر امور متنازع فیها نیز، دست از انصاف برداشته، و بنیاد اعتراضات را بر معانی این قسم روایات گذاشته‌اند، که خلاف روایت و درایت است انتهى [۱].

از این عبارت ظاهر است که این بزرگ روایت فدک را با وصف تصریح بوجود بودنش در صحیح بخاری مخالف در آیات و روایات وامی‌نماید، و سلب اعتماد از آن می‌کند، و مضمون آن را خلاف عقل و دین می‌داند، و اعتقاد را بمفاد آن عین تعصب و عناد، و حقد و لداد می‌پندارد، پس این غایت تهجین و توهین این روایت، و نهایت تفضیح و تقبیح صحیحین و مؤلفین آن است بوجوه عدیده.

پس چگونه عاقلی بعد سماع این همه افادات گوش به تشبث رازی و اتباع او بعدم ذکر شیخین حدیث غدیر را خواهد داد، که از این کلمات نهایت شناعة و رکاکت این تشبث ظاهر می‌شود

### مولوی حیدر علی حدیث قرطاس را در صحیحین موضوع دانسته

و نیز فاضل معاصر در تکذیب حدیث قرطاس، که بخاری آن را در هفت جا [۱] ازاله الغین ص ۵۹۳ ط دهلی.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۰۹

از صحیح خود وارد کرده، و مسلم هم در صحیح خود به سه طریق روایت نموده اهتمام تمام نموده است.

چنانکه در «ازاله الغین» قبل از این مبحث بجواب حدیث قرطاس گفته:

بدانکه فقیر را بعد از تتبع کتب قدمای این فرقه، و تصفح مضمرات و مکنونات ایشان، که در تألیفات خویش بمقتضای حدیث مرتضوی

«ما أضمر أحد شیئا إلّا وقد ظهر فی فلتات لسانه»

گاه گاه از آن خبر می‌دهند، چنان مذعن شد: که این حدیث مثل

حدیث ردّت جمیع أصحاب الّا شاذی

(لا- یعبأ به) از خصائص مذهب امامیه بوده، و اکابر این مسلک باین اسرار و دقائق آگهی داشتند، و این قصه را علق نفیس گمان می‌بردند، و بکتمانش هم دگر وصایا می‌نمودند، من بعد اهل مکیدت و بدا مصلحت در آن دیدند که در لباس تسنن این روایت را، که منتهای آرزویشان بقول مجلسی در بحار و حیاة القلوب است، در مدرسه‌ها پیش معتقدین خویش از زمره اهل حق روایت نمودند، تا آنکه رفته رفته در کتب محدثین حتی ملتزمین صحت مندرج شد، و پر ظاهر است که اگر این حدیث در صدر اول طبقه تابعین ثابت و مشهور می‌بود، کتمان و اختفاء، و آن هم بدین تاکیدات بی‌انتهای که پاره از آن بگوشت رسانیدم، صورت نمی‌داشت و هر یکی از دیگری عهد و موثیق چرا می‌گرفت، و کی می‌گفت که پس خبردار باید بود، چنان نشود که اهل خلاف، که بر محبت شیخین خود را فدا می‌کنند، بر این معنی مطلع شوند.

چنانکه نسخه سلیم بن قیس هلالی که اقدم و افضل از جمیع کتب احادیث امامیه توان گفت (کما اعترف المجلسی فی مجلد الفتن من البحار) بر امور مرقوم الصدور دلالت می‌کند، و این هم از اشارات و عباراتش پیداست، که بعضی از اسرار این حدیث، مثل نام فاروق، از شیعیان هم دریغ می‌کردند

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۱۰

و کتب رجال، و رسائل تحقیق اسامی رواة، بر این مکاید اول دلیل است، که مقصود اینها از اختفاء و استتار همین بود، که آینده علمای اهل سنت فریب خورند، و سهام تدبیر بر نشانه نشینند، و برای مناظره خصوصا متأخرین را بکار آید، و در صورت ظهور این کید پیش نخواهد رفت، و جمهور محدثین سنیان خواهند گفت: که این روایت از خصائص شیعه است، و مؤید این مدعا که در این جا یاد کردم آن است، که بعضی از علمای ما باین مکاید پی بردند، و حقیقت امر را دانستند، چنانکه ناقضین هفوات مشهدی از آمدی نقل می کنند و می گویند: که او در مسند خویش می فرماید که قصه (ایتونی بقرطاس)

بی ثبوت و بی اساس است، و از شیوخ محدثین نقل می نمایند، که بعد از تصفح بظهور می انجامد که در صحیحین دویست و ده حدیث ضعیف است، تفرد بخاری بهشتاد و تفرد مسلم بیک صد می رسد، و در سی روایت هر دو بزرگ شریک شده اند انتهی. پس حال حدیث قرطاس نزد احقر الناس، در رنگ حدیث فدک می نماید که شیخ مبارک جزری ابو السعادات در تصانیف خویش آورده، و گفته: که بعضی از اهل اختلاق بعد از آنکه اقرار بجعل و افتراء کردند و گفتند: که ما قصه فدک را موضوع ساخته بر محدثین بغداد عرض کردیم، و نزد آنها معنعن روایت نمودیم، پس تمامی جماعت مذکور قبول کردند، و بدام فریب واقع شدند، مگر ابن شبیه علوی که بوضع و اختلاق پی برد، و دانست که حدیث از موضوعات است. و انشاء الله تعالی عبارت جزری بعد از این خواهد آمد.

بالجمله از دقائق مکیدت اهل دغا، جان بسلامت بردن سخت دشوار

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۱۱

است (شعر): (هان مگر لطف خدا پیش نهد گامی چند) انتهی [۱].

از این عبارت واضح است که فاضل معاصر بقطع و حتم، و جزم و یقین، و اذعان و ایقان، حدیث قرطاس را، مثل حدیث ردّ جمیع أصحاب الا شاذی، از اکاذیب فضیحه، و مفتریات قبیحه می داند، و از ناقضین کلمات مشهدی نقل می کند: که ایشان از آمدی ردّ حدیث قرطاس نقل کرده اند، و بر آن هم اکتفاء نکرده، برای مزید تفضیح و تقبیح صحیحین، از شیوخ محدثین نقل کرده اند: که در صحیحین دویست و ده حدیث ضعیف است، و نیز تصریح کرده: که حال حدیث قرطاس نزد او در رنگ حدیث فدک است، یعنی مثل حدیث فدک مجعول و مفتری و مکذوب و معیوب است.

پس بعد این همه تفضیح و تقبیح صحیحین، چگونه عاقلی روایات ایشان را لائق اعتناء و اعتبار خواهد گردانید، چه جا که بعدم ذکر ایشان قدح در ثبوت و تحقق حدیثی خواهد کرد، لکن حضرات را در هوای باطل، اصلا تمیز در غث و سمین، و واهی و متین دست نمی دهد، و بهر رطب و یابس که می خواهند و آن را نافع گمان می بردند دست می زنند.

### مولوی حیدر علی در منتهی الکلام احادیث بخاری را واجب القبول ندانسته

و نیز فاضل معاصر در «منتهی الکلام» بجواب الزام مخالفت حنفیه با احادیث صحیح بخاری گفته است:

مغلطه اولی آنکه ملازمانش در میان صحت حدیث صحیح بخاری، و وجوب عمل بر آن، بتقلید صاحب «نزهة» ملازمت فهمیده اند، یعنی هر حدیث [۱] ازالة الغین ص ۳۹۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۱۲

آن واجب العمل است، من بعد در لجه تحیر فرو رفته گفته اند: که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است، یا اکثر اخبار مرویه

صحیح بخاری صحیح نیست، و همانا این تقریر از جهت غلبه و هم، و تسلط سلطان قوی، بر جوهر عقل است، و الا بودن هر حدیث صحیح واجب العمل مخالف تصریح علمای اعلام است.

شیخ الاسلام ابو زکریای نووی، در تقریب آنچه فرموده مالش آنست که هر حدیث صحیح جائز العمل هم نیست، چه جای آنکه واجب العمل باشد، و ادله این مسئله را از شروح آن مثل (تهذیب) و غیره مفصّل می توان دریافت، بلکه ملخص کلام قدوة المحدثین، و الفقهاء المتبحرین، کمال الدین ابن الهمام، باین عبارت می رسد: که ضرور نیست که هر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان واجب القبول باشد، زیرا که در جرح و تعدیل بعضی از رواة اختلاف است، ممکن است که نزد امام ابو حنیفه راوی مجروح باشد، و نزد شیخین موثق، و هم چنین چیزی که آن را ضعیف یا موضوع گفته اند، علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست انتهى.

بلکه از کتب ثقات بوضوح می انجامد، که خود علمای شافعیّه، روایات دیگران را در بعضی از مقامات بر روایت بخاری ترجیح داده اند، بلکه علی جیلانی شیعه در (فتح السبل) می گوید (و العهده علیه): که امام فخر الدین رازی در (رساله تفصیل مذهب شافعی) در بعض روایات بخاری طعن نموده انتهى.

و این همه که مذکور شد منافی اصحّیت صحیح بخاری که من حیث المجموع است نیست، چه این مرتبه عقلا و نقلا باین صورت مجتمع می تواند شد که در افضل صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبوده باشد کما

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۱۳

لا يخفى الخ [۱].

از این عبارت واضح است که فاضل معاصر اولاً برای تخلیص گلوی امام اعظم و اتباعش از مخالفت احادیث صحیحّه، منع ملازمت در میان وجوب عمل و صحت حدیث صحیح بخاری کرده، و بر فهمیدن این ملازمت استهزاء را بغایت قصوی رسانیده، با آنکه موافق تصریح خود همین نووی که استناد بکلامش کرده، و او را از علماء اعلام دانسته، این ملازمت ثابت است (کما لا يخفى علی من راجع شرحه علی صحیح مسلم) و بعد این منع ممنوع ترقی بر آن کرده، در هتک استار و کشف عوار صحیحین مشغول شده، از ابن الهمام که او را بقدوة المحدثین، و الفقهاء المتبحرین ستوده، عدم وجوب قبول هر روایت بخاری و مسلم نقل کرده.

و نیز امکان این معنی را که راوی موثق شیخین نزد ابو حنیفه مجروح باشد از او آورده، و نیز ترجیح علمای شافعیّه روایات دیگر آن را بر روایت بخاری در بعض مقامات ذکر کرده، و علاوه بر این همه طعن فخر رازی را در بعض روایات بخاری، بواسطه صاحب (فتح السبل) نقل کرده، و فتح سبل تفضیح بخاری نموده، و بعد ذکر این همه آن را منافی اصحّیت صحیح بخاری ندانسته، در رفع اعتراض بر آن کوشیده.

پس این همه افادات برای تفضیح رازی و اتباعش که تشبث بعدم ذکر شیخین حدیث غدیر را می کنند کافی و وافیه است. [۱] منتهی الکلام ص ۶ مسلک اول

### قدح مولوی حیدر علی در منتهی الکلام در تقدم صحیحین بر کتب دیگر

و فاضل معاصر در (منتهی الکلام) بسبب مزید اضطراب، و التهاب، و اختلاج، و انزعاج، صبر و قرار بر این همه خدمت گزاری مسلم و بخاری دست نداده، باز هم آهنگ قدح صحیحین برداشته است، چنانکه بعد عبارت سابقه بفاصله چند ورق گفته:

مغلطه خامسه آنکه مؤلف رساله مذهب محدثین و مجتهدین را هر دو یکی دانسته، و خیال نکرده که در کتب معتمده حنفیه که اسامی بعضی از آن بر زبان قلم رفت، هر دو مذهب را جدا جدا نوشته اند، از تتبع کتب و تصفح مقالات، چنان بوضوح می گراید که

ترتیبی که اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده‌اند، و این هر دو را بر دیگر کتب مقدم داشته‌اند، بر السنه اتباع مجتهدین (بضرب من التقلید) جاری می‌شود، و آما از ائمه اربعه چیزی در این باب منقول نیست، و چگونه تصور توان کرد و حال آنکه علم غیب خاصیه الوهیت یا نزد شیعه از خواص امامت است، پس اگر شخصی بعد تألیف این کتب بپایه اجتهاد می‌رسید، و تمیز صحیح از سقیم نزد او مناط اعتبار می‌شد، و در باب جرح و تعدیل بلا واسطه متوجه می‌گشت، ضرور نبود که بر قرار داد شیخین در باب اخذ روایت می‌رفت، و مخالفت ایشان را بهیچ گونه مباح نمی‌دانست، آخر این بزرگان هم از جمله بشر بوده‌اند، اگر چه در تصحیح حدیث بغایت قصوی کوشیده باشند، سیما محمد بن اسماعیل بخاری که او در این امور گوی سبق از اقران و امثال ربوده، لیکن باز هم جای اجتهاد مجتهدین باقی است، مگر یاد نداری که در باره چندی از روایتش بعضی از علماء و فقهاء بحث

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۱۵

دارند، و شارحین در جواب آن وجوهی نقل می‌کنند، که بعضی از آن خالی از غرابت نیست، و از مطالعه (صحاح سته) دریافت می‌شود: که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی‌کردند، بلکه خود اجتهاد می‌نمودند، و تأییدات مجتهدات خود را در این کتب غالبا مدّ نظر داشته‌اند [۱]

### جمعی از اکابر اهل سنت صحیحین را از اعتماد کلی ساقط کرده‌اند

#### اشاره

هفتم آنکه قطع نظر از آنکه این حضرات بمقام مقابله و مناظره اهل حق، بسبب مزید عجز و اضطرار، و نهایت ناچاری و انتشار، دست بر ردّ و قدح و جرح احادیث صحیح انداخته‌اند، در مقام تحقیق نیز اکابر و اجلّه اینها هتک استار صحیحین کرده‌اند، و بمطاعن و فضائح آن را نواخته، و از اوج اعتماد کلی بحضیض جرح و قدح انداخته، بنابر انموزج بر بعضی عبارات در این مقام اکتفاء می‌رود

### ترجمه عبد القادر حنفی که از قادیان صحیحین است

#### اشاره

محیی الدین عبد القادر بن محمد القرشی الحنفی که علامه سیوطی در (حسن المحاضرة فی أخبار مصر و القاهرة) بترجمه او گفته: عبد القادر بن محمد بن محمد بن نصر الله بن سالم محیی الدین أبو محمد بن أبی الوفاء القرشی، درس و صنف شرح معانی الآثار، و طبقات الحنفیة، و شرح الخلاصة و تخریج [۱] منتهی الکلام ص ۲۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۱۶

أحادیث الهدایة، و غیر ذلک.

ولد سنه ست و سبعین و ستمائة، و مات فی ربيع الاول سنه خمس و سبعین و سبعمائه [۱].

و محمود بن سلیمان الکفوی در کتاب (اعلام الاخیار من مذهب النعمان المختار) بترجمه او گفته:

المولی الفاضل، و التحریر الکامل، عبد القادر بن محمد ابن محمد بن نصر الله بن سالم بن أبی الوفاء القرشی، کان عالما فاضلا جامعا للعلوم، له مجموعات، و تصانیف، و تواریخ، و محاضرات، و تألیف الخ.

در کتاب (الجواهر المضية في طبقات الحنفية) که در (كشف الظنون) ذکر آن باین نهج کرده:

طبقات الحنفية أول من صنف فيه الشيخ عبد القادر بن محمد القرشي المتوفى سنة خمس و سبعين و سبعمائة، صاحب الجواهر المضية في طبقات الحنفية الخ [۲]

### قدح عبد القادر حنفی در صحیح بخاری و مسلم

و حقیر بمساعی جمیله نقل آن از بعض علمای مخالفین گرفته‌ام گفته: [۱] حسن المحاضرة ج ۱ ص ۲۶۸.  
[۲] كشف الظنون ص ۱۰۹۷.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۱۷

فائدة: حديث أبي حميد الساعدي في صفه صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسلم وغيره يشتمل على أنواع: منها التورك في الجلسة الثانية، ضعفه الطحاوي لمجيئه في بعض الطرق عن رجل عن أبي حميد.

قال الطحاوي: فهذا منقطع على أصل مخالفينا، و هم يردون الحديث باقل من هذا. قلت: و لا يخفق علينا لمجيئه في مسلم فقد وقع في مسلم أشياء لا تقوى عند الاصطلاح، فقد وضع الحافظ الرشيد العطار كتابا على الاحاديث المقطوعة المخرجة في مسلم، سماه (بغرر الفوائد المجموعة في بيان ما وقع في مسلم من الاحاديث المقطوعة) سمعته عن شيخنا أبي اسحاق ابراهيم بن محمد بن عبد الله الطاهري سنة اثنى عشر و سبعمائة، بسماعه من مصنفه الحافظ رشيد الدين، بقراءة الشيخ فخر الدين أبي عمرو عثمان المقابلي، و بينها الشيخ محيي الدين في أول شرح مسلم و ما يقوله الناس ان من روى له الشيخان فقد جاز القنطرة، هذا أيضا من التخنيق و لا يقوى.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۱۸

فقد روى مسلم في كتابه عن ليث بن أبي مسلم وغيره من الضعفاء، فيقولون انما روى في كتابه للاعتبار و الشواهد و المتابعات، و هذا لا- يقوى لان الحفاظ قالوا الاعتبار و الشواهد و الاعتبار و المتابعات امور يتعرفون بها حال الحديث، و كتاب مسلم التزم فيه الصحة، فكيف يتعرف حال الحديث الذي فيه بطرق ضعيفة.

و اعلم أن عن مقتضية للانقطاع عند أهل الحديث، و وقع في مسلم و البخاري من هذا النوع شيء كثير، فيقولون على سبيل التخنيق ما كان من هذا النوع في غير الصحيحين فمنقطع، و ما كان في الصحيحين فمحمول على الاتصال، و روى مسلم في كتابه عن أبي الزبير عن جابر احاديث كثيرة بالنعنة.

و قال الحافظ: أبو الزبير محمد بن مسلم بن تدرس المكي يدلس في حديث جابر فما كان يصفه بالنعنة و لا يقبل.

و قد ذكر ابن حزم، و عبد الحق عن الليث بن سعد، أنه قال لابي الزبير علم، لي احاديث سمعتها من جابر حتى

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۱۹

أسمعها منك، فعلم لي احاديث أظن أنها سبعة عشر حديثا، فسمعتها منه.

قال الحافظ: فما كان من طريق الليث عن أبي الزبير عن جابر فصحيح، و في مسلم من غير طريق الليث عن أبي الزبير عن جابر أحاديث.

و قد روى مسلم في كتابه أيضا عن جابر و ابن عمر في حجة الوداع ان النبي صلى الله عليه وسلم توجه الى مكة يوم النحر، و طاف طواف الافاضة، ثم صلى الظهر بمكة، ثم رجع الى منى.

و في الرواية الاخرى انه طاف طواف الافاضة، ثم رجع فصلى الظهر بمنى.

فيتخفقون، و يقولون أعادها لبيان الجواز، و غير ذلك من التأويلات، و لهذا قال ابن حزم في هاتين الروايتين إحداهما كذب بلا شك. و روى مسلم أيضا حديث الاسراء، و فيه: «و ذلك قبل أن يوحى إليه».

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۲۰

و قد تکلم الحفاظ فی هذه اللفظة، و بینوا ضعفها.

و روى مسلم أيضا: «خلق الله سبحانه التربة يوم السبت».

و اتفق الناس على أن يوم السبت لم يقع فيه خلق.

و قد روى مسلم عن أبي سفيان أنه قال للنبي صلى الله عليه و سلم لما أسلم: يا رسول الله أعطني ثلاثا: تزوج ابنتي أم حبيبة، و ابني معاوية اجعله كاتباً، و أمرني أن اقاتل الكفار كما قاتلت المسلمين، فأعطاه النبي صلى الله عليه و سلم ما سأله.

و الحديث معروف مشهور، و فی هذا من الوهم ما لا يخفى.

فأم حبيبة تزوجها رسول الله صلى الله عليه و سلم، و هى بالحبيشة و أصدقها النجاشي عن النبي صلى الله عليه و سلم أربعمائه دينار، و حضر، و خطب و أطمع. و القصة مشهورة، و ابو سفيان انما اسلم عام الفتح، و بين الهجرة الى الحبيشة و الفتح عدة سنين.

و معاوية كان كاتباً للنبي صلى الله عليه و سلم من قبل.

و اما اماره أبي سفيان فقد قال الحافظ: انهم لا يعرفونها،

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۲۱

فيجيون على سبيل التخنق بأجوبة غير طائفة:

فيقولون في نكاح ابنته: اعتقد أن نكاحها بغير اذنه لا يجوز، و هو حديث عهد بكفر، فأراد من النبي صلى الله عليه و سلم تجديد النكاح.

و يذكرون عن الزبير بن بكار باسانيد ضعيفة: أن النبي صلى الله عليه و سلم أمره [۱] في بعض الغزوات، و هذا لا يعرف.

و ما حملهم على هذا كله الا بعض التعصب، و قد قال الحافظ: ان مسلماً لما وضع كتابه الصحيح عرضه على أبي زرعة الرازي، فانكر عليه، و قال سميت الصحيح فجعلت سلماً لاهل البدع و غيرهم، فاذا روى لهم المخالف حديثاً يقولون هذا ليس في صحيح مسلم، فرحم الله تعالى أبا زرعة فقد نطق بالصواب، فقد وقع هذا، و ما ذكرت ذلك كله الا أنه وقع بيني و بين بعض المخالفين بحث في مسئلة التورك، فذكر لي حديث أبي حميد المذكور اولاً، فاجبته بتضعيف الطحاوي، [۱] امره: بتشديد الميم من باب التفعيل.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۲۲

فما تلفظ و قال: مسلم يصحح و الطحاوي يضعف، الله تعالى يغفر لنا و له آمين [۱].

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که عبد القادر بغرض ردّ حدیث تورّک که در صحیح مسلم مذکور است، و مخالف مذهب او است، قدح صحیح مسلم آغاز نهاده، و تمسّک را باین حدیث، بسبب ورود آن در صحیح مسلم خلاف حق و صواب دانسته، و افاده کرده که حافظ رشید عطار کتابی برای بیان احادیث مقطوعه که در صحیح مسلم واقع شده تصنیف کرده، و آن را (بغرر الفوائد المجموعه) (فی بیان ما وقع فی مسلم من الاحادیث المقطوعه) نام نهاده، و نیز عبد القادر، زعم مردم را که روات صحیحین را کلاً موثق و مزکی می‌دانند باطل ساخته، و قول ایشان را که (من روى له الشيخان فقد جاز القنطرة) ناشی از تخنق دانسته، و اظهار کرده که مسلم در کتاب خود از ضعف روایت کرده، و اعتذار اعتبار، و شواهد، و متابعات را ساقط از اعتبار ساخته، متابعت آن را جائز ندانسته، و شاهد و دلیل فساد آن وارد کرده.

و نیز افاده کرده که عنعنه موجب انقطاع نزد اهل حدیث است، و در صحیحین عنعنه بسیار واقع است، و زعم حامیان صحیحین که عنعنه صحیحین محمول بر اتصال است، نه عنعنه غیر صحیحین، مردود و غیر مقبول است.

و نیز ذکر کرده که روایت کرده است مسلم در کتاب خود از ابی الزبیر از جابر احادیث بسیار را بعننه، و حافظ عطار گفته است: که ابو الزبیر محمد ابن مسلم مکی تدلیس می‌کند در حدیث جابر، پس حدیثی را که بعننه روایت [۱] الجواهر المضیئه فی طبقات

الحنفیه ص ۳۶۴.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۲۳

می کند مقبول نیست.

و از ابن حزم و عبد الحق نقل کرده که ایشان از لیث بن سعد نقل کرده اند که او بأبو الزبیر گفته: که نشان کن برای من احادیثی را که شنیدی از جابر، پس نشان کرد ابو الزبیر احادیثی را که بناء بر ظنّ لیث هفده حدیث باشد، حافظ عطار گفته: که هر حدیثی که از طریق لیث از ابی الزبیر از جابر باشد پس صحیح است، و در مسلم از غیر طریق لیث از ابی الزبیر از جابر احادیثی است بطریق عنعنه، یعنی آن صحیح نیست.

و نیز افاده کرده که روایت کرده است مسلم در کتاب خود از جابر و ابن عمر در حَجَّةُ الْوِدَاعِ روایتی که دلالت دارد بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم نماز ظهر را روز نحر در مکه خوانده، و روایت دیگر متضمن خواندن آن حضرت نماز ظهر را روز نحر بمنی آورده، و ابن حزم افاده کرده که یکی از این هر دو روایت کذب است بلا شک.

و نیز مسلم روایت کرده است حدیثی که دلالت دارد بر آنکه اسراء قبل از وحی واقع شده، و حَفَازُ تَكَلَّمَ کرده اند در این لفظ و بیان کرده اند ضعف آن را.

و نیز مسلم روایت کرده است که خلق کرده است حق تعالی تربت را روز شنبه، و اتفاق کرده اند بر آنکه خلق روز شنبه واقع نشده.

و نیز مسلم حدیث سؤال ابو سفیان سه چیز را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم نقل کرده و در آن اوهام عدیده است، و جوابات مسئولین لا طائل است، باعث بر آن نیست مگر بعض تعصّب.

و نیز مسلم هر گاه کتاب خود تصنیف کرد و عرض کرد آن را بر ابو زرعه رازی، ابو زرعه بر آن انکار کرد، و گفت که نام نهادی آن را صحیح، پس

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۲۴

گردانیدی نردبانی برای اهل بدع و غیر ایشان، که هر گاه روایت کند برای ایشان مخالف حدیثی را خواهند گفت که این حدیث در صحیح مسلم نیست.

عبد القادر می گوید که رحمت کند خدای تعالی ابو زرعه را، پس گویا شد او بصواب، پس بتحقیق که واقع شد این معنی، یعنی اهل بدع و غیر ایشان باین حیل در ردّ احادیث نبویّه متمسک شدند، که این حدیث در صحیح مسلم نیست.

و فقیر می گویم: که تشبث رازی و اتباع او در قدح حدیث غدیر نیز از این قبیل است که ابو زرعه رازی از وقوع آن تخویف کرده، و بر مسلم بسبب آن انکار و طعن آغاز نهاده

### ملا علی قاری از محققین اهل سنت نیز در صحیحین قدح کرده

و ملا علی قاری که از اجلّه محققین، و اکابر محدّثین، و اعظم منقّدین سنّیه است نیز مثل عبد القادر در قدح و جرح صحیحین، خصوصا صحیح مسلم مبالغه نموده است.

چنانکه در کتاب (الرجال) علی ما نقل صاحب الزهّه طاب ثراه گفته:

وقد وقع منه أي من مسلم أشياء لا تقوى عند المعارضة، فقد وضع الحافظ الرشيد العطار كتابا على الاحاديث المقطوعة و بينها الشيخ محي الدين النووي في اول شرح مسلم و ما يقوله الناس ان من روى له الشيخان فقد جاز القنطرة، هذا أيضا من التجاهل و التساهل، فقد روى مسلم في كتابه عن الليث



عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۲۵

عن أبى مسلم وغيره من الضعفاء، فيقولون انما روى عنهم فى كتابه للاعتبار، و الشواهد، و المتابعات، و هذا لا يقوى لان الحفاظ قالوا: الاعتبار امور يتعرفون بها حال الاحاديث:

و كتاب مسلم التزم فيه الصحة فكيف يتعرف حال الحديث الذى فيه بطرق ضعيفة.

و قال الحافظ: ابو الزبير محمد بن مسلم المكى يدلّس فى حديث جابر فما يصفه بالنعنة لا يقبل.

و قد ذكر ابن حزم و عبد الحق عن الليث بن سعد أنه قال لابي الزبير: علم لى على أحاديث سمعتها من جابر حتى أسمعها منك، فعلم لى على أحاديث أظن أنها سبعة عشر حديثا فسمعتها منه.

قال الحافظ: فما كان من طريق الليث عن أبى الزبير عن جابر فصحيح، و فى مسلم عن غير طريق الليث، عن أبى الزبير عن جابر بالنعنة أحاديث، و

قد روى أيضا فى كتابه عن جابر عن ابن عمر فى حجة الوداع: أن النبى صلى الله عليه و سلم توجه الى مكة يوم النحر، فطاف طواف الافاضة، ثم

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۲۶

صلى الظهر بمكة، ثم رجع الى منى.

و فى الرواية الاخرى أنه طاف طواف الافاضة، ثم رجع، فصلى الظهر بمنى.

فيوجهون، و يقولون أعادها لبيان الجواز،

و غير ذلك من التأويلات، و لهذا قال ابن حزم فى هاتين الروايتين: إحداهما كذب بلا شك.

و روى مسلم أيضا حديث الاسراء فيه: و ذلك قبل أن يوحى إليه، و قد تكلم الحفاظ فى هذه اللفظة و بينوا ضعفها.

و قد روى مسلم أيضا: خلق الله التربة يوم السبت،

و اتفق الناس على أن السبت لم يقع فيه خلق، و أن ابتداء الخلق يوم الاحد.

و قد روى مسلم عن أبى سفيان أنه قال للنبى صلى الله عليه و سلم لما أسلم: يا رسول الله أعطني ثلاثا: تزوج ابنتى أم حبيبة، و ابنى معاوية اجعله كاتباً، و أمرنى أن اقاتل الكفار كما قاتلت المسلمين، فأعطاه النبى صلى الله عليه و سلم ما سأله.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۲۷

و الحديث معروف مشهور و فى هذا من الوهم ما لا يخفى:

فأم حبيبة تزوجها النبى صلى الله عليه و سلم و هى بالجبهة، و أصدقها النجاشى أربعمئة دينار و حضر و خطب، و أطمع و القصّة مشهورة، و أبو سفيان و ابنه معاوية انما أسلما عام الفتح سنّة ثمان من الهجرة، و أما امارّة أبى سفيان فقد قال الحفاظ:

انهم لا يعرفونها فيجيبون بأجوبة غير طائفة: فيقولون فى نكاح ابنته: اعتقد أن نكاحها بغير اذنه لا يجوز و هو حديث عهد بالكفر، فاراد النبى صلى الله عليه و سلم تجديد النكاح، و يذكرون عن الزبير بن بكار بأسانيد ضعيفة أن النبى صلى الله عليه و سلم أمره فى بعض الغزوات، و هذا لا يعرف الاثبات.

و قد قال الحافظ: ان مسلما لما وضع كتابه الصحيح عرضه على أبى زرعة فانكر عليه و تغيط و قال: سميت الصحيح و جعلته سلما لاهل البدع و غيرهم

**ترجمه ادفوى شافعى كه از قادحين صحيحين است**



## اشاره

و علامه ابو الفضل جعفر بن ثعلب الادفوی الشافعی که ابن حجر عسقلانی بترجمه او در (درر کامنه) گفته:

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۲۸

جعفر بن ثعلب بن جعفر بن علی ابو الفضل الادفوی الادیب الفقیه الشافعی، ولد بعد سنه ثمانین و ستمائه، و قرأت بخط الشيخ تقي الدين السبكي: انه كان يسمى وعد الله.

قال الصفدي: اشتغل في بلاده، فمهر في الفنون، و لازم ابن دقيق العيد، و تأدب بجماعة منهم أبو حيان، و حمل عنه كثيرا، و كان يقيم في بستان له ببلده، و صنف (الامتناع في احكام السماع) و (الطالع السعيد في تاريخ الصعيد)، و (البدر السافر في تحفة المسافر) و كل مجاميعه جيدة، و له النظم و النثر الحسن.

الى أن قال ابن حجر بعد ذكر نبذ من أشعاره: و من خط البدر النابلسي كان عالما، فاضلا، متقللا من الدنيا، و مع ذلك فكان لا يخلو من المكان الطيبة، مات في اوائل سنه ۷۴۸ قرأت بخط السبكي قال: ورد الخبر بذلك في ربيع الاول من السنه، و في آخر ترجمه ابراهيم بن محمد بن عثمان من المعجم المختص للذهبي: مات في صفر سنه ۷۴۸، و مات قبله بأيام الادیب العالم کمال الدین جعفر بن ثعلب عن نيف و

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۲۹

ستین سنه بعد رجوعه من الحج [۱].

و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن علی الاسنوی در (طبقات) خود گفته:

کمال الدین أبو الفضل جعفر وعد الله [۲] ابن ثعلب بن جعفر الادفوی، و هذه الاربعه كانت أعلاما عليه بوضع والده، و كان يعرف بكل منها، و لا يعرف أحد من العصرين وقع له مثل ذلك، و أدفو بلدۀ في أواخر الاعمال القوصية، قريه من اسوان.

كان المذكور فاضلا مشاركا في علوم متعدده، أديبا شاعرا، ذكيا، كريما، طارحا للتكلف، ذا مروئه كبيرة.

صنف في أحكام السماع كتابا نفيسا، سماه بالامتناع، أنبأ فيه عن اطلاع كثير، فانه كان يميل الى ذلك ميلا كبيرا و يحضره.

سمع، و حدث، و درس قبل موته بأيام يسيرة بمدرس الحديث الذي أنشأه الامير جنكلى ابن البابا بمسجده، و أعاد [۱] الدرر الكامنة ج ۱ ص ۵۳۵.

[۲] و عبد الله: على ما في الطبقات المطبوعة في بغداد ۱۳۹۰ ج ۱ ص ۱۷۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۳۰

بالمدرسة الصالحية من القاهرة، و كان مقيما بها، لم يتزوج و لم يتسر لفقدان داعية ذلك عنده، الا أنه عقد على امرأة لغرض آخر.

مات قبيل الطاعون الكبير الواقع في سنه تسع و أربعين و سبعمائۀ و عمره ما بين الستين و السبعين [۱].

و أبو بكر اسدی در (طبقات فقهاء شافعيه) مدح او بابن عنوان نموده:

جعفر بن ثعلب بن جعفر بن علی الامام، العلامة، الادیب البارع، ذو الفنون، کمال الدین أبو الفضل الادفوی.

ولد في شعبان سنه خمس و ثمانين، و قيل خمس و سبعين و ستمائه، و سمع الحديث بقوص، و القاهرة، و أخذ المذهب و العلوم عن علماء ذلك العصر، منهم ابو دقيق العيد.

قال الاسنوی: كان مشاركا في علوم متعدده أديبا شاعرا ذكيا، كريما، طارحا للتكلف، ذا مروئه كثيرة، و صنف في أحكام السماع كتابا نفيسا، سماه بالامتناع، أنبأ فيه عن اطلاع كثير، فانه كان يميل الى ذلك ميلا كثيرا و يحضره، سمع، و حدث، و درس، و أفاد، و لم يتزوج، و لم يتسر لفقدان داعية [۱] طبقات الشافعيه اسنوی ج ۱ ص ۱۷۰ ط بغداد ۱۳۹۰ هـ.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۳۱

ذلك عنده.

وقال أبو الفضل العراقي: كان من فضلاء أهل العلم، صنف تاريخاً للصعيد، و مصنفاً في حل السماع، و الطالع السعيد في تاريخ الصعيد، و البدر السافر في تحفة المسافر في التاريخ انتهى.

و قد كتب على مقدمته شرح المذهب أشياء حسنة، و زاد أشياء مهمة، و قفت له على مجموع فيه فوائد فقهية، اعتنى فيها بالنقل، و له فيها مباحث حسنة، و جمع لنفسه جزءاً سماه الغرر المأثورة.

قيل: انه توفي في صفر سنة ثمان و أربعين و سبعمائة، و قيل في السنة الآتية، و قال الاسنوي: قبل الطاعون الواقع في سنة تسع و أربعين، و عمره ما بين الستين و السبعين، و دفن بمقابر الصوفية الخ [۱]

### قدح ادفوی شافعی در صحیحین

در کتاب (الامتناع فی احکام السماع) در تبیین فضائح و قبائح صحیحین، [۱] طبقات ابن شهبه اسدی ص ۸۹ مخطوط.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۳۲

و نشر معایب و مثالب آن سعی وافر نموده، چنانکه در مقام ردّ مذهب ابن الصلاح گفته:

ثم أقول ان الامّة تلقت كل حديث صحيح و حسن بالقبول، و عملت به عند عدم المعارض، و حينئذ لا يختص بالصحيحين، و قد تلقت الامّة الكتب الخمسة و الستة بالقبول و أطلق عليها جماعة اسم صحيح، و رجح بعضهم بعضها على كتاب مسلم و غيره.

و قال أبو سليمان أحد الخطابي: كتاب السنن لأبي داود كتاب شريف، لم يصنف في حكم الدين كتاب مثله، و قد رزق من الناس القبول كافة، فصار حكماً بين فرق العلماء، و طبقات الفقهاء، على اختلاف مذاهبهم، و كتاب السنن أحسن وضعاً و أكثر فقهاً من كتاب البخاري و مسلم.

و قال الحافظ أبو الفضل محمد بن طاهر المقدسي: سمعت الامام أبا الفضل عبد الله بن محمد الانصاري بهراً يقول و قد جرى بين يديه ذكر أبي عيسى الترمذي و كتابه، فقال: عندي كتابه أنفع من كتاب البخاري و مسلم.

و قال الامام أبو القاسم سعيد بن علي الزنجاني: ان لأبي

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۳۳

عبد الرحمن النسائي شرطاً في الرجال أشد من شرط البخاري و مسلم.

و قال أبو زرعة الرازي لما عرض عليه ابن ماجه السنن كتابه: أظن ان وقع هذا في أيدي الناس تعطلت هذه الجوامع كلها، أو قال أكثرها.

و وراء هذا بحث آخر، و هو أن قول الشيخ أبي عمرو بن الصلاح ان الامّة تلقت الكتابين بالقبول.

ان أراد كل الامّة فلا يخفى فساد ذلك، إذ الكتابان انما صنفا في المائة الثالثة، بعد عصر الصحابة، و التابعين، و تابعي التابعين، و أئمة المذاهب المتبعة، و رؤس حفاظ الاخبار، و نقاد الآثار المتكلمين في الطرق و الرجال المميزين بين الصحيح و السقيم.

و ان أراد بالامّة الذين وجدوا بعد الكتابين، فهم بعض الامّة، فلا يستقيم له دليله الذي قرره من تلقى الامّة، و ثبوت العصمة لهم، و الظاهرية انما يعتنون باجماع الصحابة خاصة و الشيعة لا تعدد بالكتابين، و طعن فيهما، و قد اختلف في اعتبار

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۳۴

قولهم في الاجماع و انعقاده.

ثم ان أراد كل حديث فيهما تلقى بالقبول من الناس كافة فغير مستقيم، فقد تكلم جماعة من الحفاظ في أحاديث فيهما: فتكلم الدارقطني في أحاديث و عللها.

و تکلم ابن حزم فی احادیث، کحدیث شریک فی الاسراء قال: انه خلط.

و وقع فی الصحیحین احادیث متعارضة لا یمکن الجمع بینهما و القطع لا یقع التعارض فیہ.

و قد اتفق البخاری و مسلم علی اخراج حدیث محمد بن بشار بندارا، و أكثر من الاحتجاج بحدیثه، و تکلم فیہ غیر واحد من الحفاظ، ائمة الجرح و التعديل، و نسب الی الکذب، و حلف عمرو بن علی الفلاس شیخ البخاری: أن بشار یکنز فی حدیثه عن یحیی: و تکلم فیہ أبو موسی، و قال علی بن المدینی فی الحدیث الذی رواه فی السجود: هذا کذب، و کان یحیی لا یعبا به، و یتضعفه، و کان القواریری لا یرضاه.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۳۵

و أكثر من حدیث عبد الرزاق، و الاحتجاج به، و تکلم فیہ و نسب الی الکذب.

و أخرج مسلم لاسباط بن نصر، و تکلم فیہ أبو زرعة و غیره.

و أخرج أيضا عن سماک بن حرب، و أكثر عنه، و تکلم فیہ غیر واحد، و قال الامام أحمد بن حنبل: هو مضطرب الحدیث و ضعفه أمير المؤمنين فی الحدیث شعبه، و سفیان الثوری.

و قال یعقوب بن شعبه: لم یکن من المتثبتین، و قال النسائی:

فی حدیثه ضعف، قال شعبه: کان سماک یقول فی التفسیر عکرمة و لو شئت لقلت له ابن عباس لقاله، و قال ابن المبارک سماک ضعیف فی الحدیث، و ضعفه ابن حزم قال: و کان یلقن فیتلقن.

و کان أبو زرعة یدم وضع کتاب مسلم، و یقول: کیف تسمیه الصحیح و فیہ فلان و فلان، و ذکر جماعه.

و أمثال ذلك یتغرق أوراقا، فتلك الاحادیث عندهما و لم یتلقوها بالقبول.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۳۶

و ان أراد أن غالب ما فیهما سالم من ذلك لم یبق له حجة [۱].

از ملاحظه این عبارت واضح است که این عالم نحیر، و فقیه کبیر، اولاً تفضیل و ترجیح سنن أبی داود، و سنن ترمذی بر صحیحین، و همچنین ترجیح شرط نسائی بر شرط شیخین، و غابت مدح سنن ابن ماجه از ابو زرعه رازی نقل کرده، و بعد از آن افاده کرده آنچه حاصلش این است: که اگر مراد ابن صلاح از تلقی امت کتابین را بقبول آن است که کل امت تلقی آن بقبول کرده‌اند.

پس این معنی ظاهر الفساد است، زیرا که این هر دو کتاب در مائه ثالثه تصنیف شده، و بعد از انقراض عصر صحابه، و تابعین، و تبع تابعین، و ائمه مذاهب متبعه، و رؤس حفاظ اخبار، و نقاد آثار، که تکلم می کردند در طرق روایات و رجال آن، و تمیز می نمودند در صحیح و سقیم مؤلف شده، پس اجماع کل امت بر تلقی صحیحین بقبول راست و درست نباشد، و اگر مراد ابن صلاح از امت کسانی هستند که بعد از تصنیف صحیحین بوجود آمدند، پس ایشان بعض امتند نه کل امت.

پس دلیل ابن صلاح که تقریر آن نموده، و بنای آن را بر تلقی امت و نبوت عصمت بر ایشان گذاشته، مدخول و غیر مستقیم خواهد بود.

و چگونه این دلیل تمام شود و حال آنکه ظاهریه اعتناء نمی کنند مگر باجماع صحابه خاصه، و شیعه اعتداد باین هر دو کتاب نمی کنند، بلکه طعن [۱] الامتاع فی احکام السماع ص ۲۰۹ مخطوط - الفصل العاشر من الباب الثانی فی الکلام علی الآلات.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۳۷

در آن می نمایند، و اختلاف است در اعتبار قول شیعه در اجماع و انعقاد آن، حاصل آنکه هر گاه در اعتبار قول شیعه در اجماع خلاف باشد، و عدم اعتبار قولشان اجماعی نباشد، اجماع بر قبول صحیحین با وصف مخالفت شیعه، و عدم اعتدادشان باین هر دو کتاب، و طعنشان در آنها ثابت نشود.

و بعد از این همه افادات، فقیه مذکور غایت سعی در استیصال دعوی اجماع نموده، طعن و قدح ائمه و اعظام سنیّه در صحیحین ثابت کرده، و ارشاد کرده آنچه حاصلش این است: که اگر اراده کرده است ابن صلاح: که هر حدیثی که در صحیحین است تلقی کرده شده است بقبول از کافّه مردم، پس غیر مستقیم است.

زیرا که تکلم کرده‌اند جماعتی از حفاظ در احادیث عدیده که در صحیحین است، پس تکلم کرده است دارقطنی در احادیث عدیده و تعلیل کرده است آن را، و تکلم کرده است ابن حزم در احادیث عدیده، مثل حدیث شریک در اسراء، و گفته است که این حدیث خلط است.

و نیز واقع شده است در صحیحین احادیث متعارضه که ممکن نیست جمع در میان آن، و در قطع تعارض واقع نمی‌شود. و نیز اتفاق کرده‌اند بخاری و مسلم بر اخراج حدیث محمد بن بشار بنادر، و اکثر احتجاج بحدیث او کرده‌اند، و تکلم کرده‌اند حفاظ که ائمه جرح و تعدیلند در او، و منسوب شده است محمد بن بشار بکذب، و قسم یاد کرده است عمرو بن علی الفلاس شیخ بخاری بر اینکه بنادر دروغ می‌گوید در حدیث خود از یحیی، و نیز تکلم کرده است در او ابو موسی، و علی بن المدینی گفته است: در حدیثی که روایت کرده است آن را محمد بن بشار در سجود که این دروغ است، و یحیی اعتناء باو نمیکرد، و استضعاف او می‌نمود، و قواریری

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۳۸

او را نمی‌پسندید.

و نیز اکثر کرده‌اند از حدیث عبد الرزاق و احتجاج باو، و حال آنکه تکلم کرده شده است در او، و منسوب شده است بکذب. و اخراج کرده است مسلم برای اسباط بن نصر، و تکلم کرده است در او ابو زرعه و غیر او. و نیز اخراج کرده است مسلم از سماک بن حرب، و اکثر کرده است از او با اینکه تکلم کرده در او غیر واحد، و گفته است امام احمد بن حنبل: که او مضطرب الحدیث است، و تضعیف کرده است او را شعبه که معاذ الله نزد اینها موسوم بامیر المؤمنین فی الحدیث است، و نیز تضعیف کرده است او را سفیان ثوری، و یعقوب بن شبیه، و نسائی، و ابن المبارک هم در او قدح کرده‌اند. و ابو زرعه ذمّ وضع کتاب مسلم می‌نمود، و می‌گفت: که چگونه نام می‌گذاری آن را صحیح و حال آنکه در آنست فلان و فلان، و ذکر کرد جماعتی را. فقیه ابو جعفر افاده می‌کند: که امثال این ذمّ و لوم، و جرح و قدح صحیحین استغراق اوراق می‌کند، یعنی آنچه آورده بطور انموذج اندکی بسیار اس

### ابو زرعه رازی نیز صحیح مسلم را مذمت کرده

#### اشاره

و تناول ابو زرعه صحیح مسلم را بذمّ، و عیب، و لوم، و طعن، و ثلب علّامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی هم در مصنفات خود نقل کرده چنانکه در (تذهیب التهذیب) بترجمه احمد بن عیسی المصری گفته:

قال سعید البرذعی: شهدت أبا زرعه ذكر صحيح مسلم

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۳۹

فقال: هؤلاء قوم أرادوا التقدم قبل أوانه، فعملوا شيئاً يتسوقون به، و أتاه رجل و أنا شاهد بكتاب مسلم، فجعل ينظر فيه، فاذا حدیث عن أسباط بن نصر، فقال: ما أبعد هذا عن الصحيح ثم رأى قطن بن نسير فقال لي: هذا أطم من الاول، قطن بن نسير يصل أحادیث

عن ثابت جعلها عن أنس، ثم نظر فقال:

یروی عن أحمد بن عیسی فی الصحيح، ما رأیت أهل مصر یشکون فی أنه، و أشار الی لسانه [۱].

و نیز ذهبی در (میزان الاعتدال) فی نقد الرجال بترجمه احمد بن عیسی گفته:

قال سعید البرذعی: شهدت أبا زرعة ذکر عنده صحيح مسلم، فقال: هؤلاء قوم أرادوا التقدم قبل أوانه فعملوا شيئاً يتسوقون به، و قال:

یروی عن أحمد بن عیسی فی صحيح:

ما رأیت أهل مصر یشکون فی أنه، و أشار الی لسانه [۲].

و نیز ذهبی در کتاب (سیر اعلام النبلاء) بترجمه محمد بن یحیی ذهلی گفته:

قال أبو قریش الحافظ: كنت عند أبي زرعة فجاء مسلم [۱] تهذيب التهذيب ج ۱ ص ۱۶.

[۲] میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۲۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۴۰

ابن الحجاج، فسلم علیه، و جلس ساعه و تذاکرا، فلما أن قام قلت له: هذا جمع أربعة آلاف حديث فی الصحيح، قال: فلمن ترک الباقی، ثم قال: هذا ليس له عقل، لو دارى محمد بن یحیی لصار رجلاً [۱].

از این عبارت ظاهر است: که هر گاه ابو قریش نزد ابو زرعه بعد از رفتن مسلم ذکر کرد: که این کس جمع کرده چهار هزار احادیث در صحيح، ابو زرعه گفت: که پس برای که ترک کرده باقی را، و این اظهار تنگص و تکدر صریح است از تصنیف مسلم، و ابو زرعه بر این قدر اکتفاء فرموده، همت عالی را باخراج مسلم از زمره عقلاء گماشته، بتصریح صریح فرموده: که این کس نیست برای او عقلی، و باز گفت: که اگر مدارات می کرد محمد بن یحیی را هر آینه می شد مردی، و این صریح است در آنکه مسلم نزد ابو زرعه بمرتبه بی عقل و احمق بود که او را از جمله رجال خارج می دانست.

و چون محتمل است که بعد از اطلاع بر نهایت توهین، و تهجین، و تقبیح و تفضیح ابو زرعه مسلم و صحيح او را، ناواقفی در جلالت شأن ابو زرعه ارتیابی بهم رساند، لهذا بعض جلائل فضائل ابو زرعه، که قفل سکوت بر لب زند نقل می کنم

### ابو زرعه و فضائل او در کتب تراجم اهل سنت

#### اشاره

علامه شمس الدین ابو عبد الله محمد الذهبی در (سیر اعلام النبلاء) گفته: [۱] سیر اعلام النبلاء ج ۷ ص ۳۸۱ مخطوط.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۴۱

أبو زرعة الرازی الامام سید الحفاظ عیید الله بن عبد الکریم بن یزید بن فروخ محدث الری، و دخول الزای فی نسبه غیر مقیس کالمروزی.

مولده بعد نیف و مائتین، و قد ذکر ابن أبی حاتم: أن أبا زرعة سمع من عبد الله بن صالح العجلی، و الحسن بن عطیة بن نجیح، و هما ممن توفي سنه احدى عشرة و مائتین فیما بلغنی، فاما وقع غلط فی وفاتهما، و اما فی مولده، و اما فی لقیاه لهما و قد سمع من محمد بن سابق، و قره بن حبیب، و أبی نعیم، و القعنبی، و خلاد بن یحیی، و عمرو بن هاشم، و عیسی بن مینا قالون، و اسحاق بن محمد الفروی، و عبد العزیز بن عبد الله الاویسی، و یحیی بن بکیر، و عبد الحمید بن بکار، و صفوان بن صالح، و سلیمان بن بنت شرحبیل، و أحمد بن حنبل و طبقتهم قال لنا أبو الحجاج فی تهذیبه: هو مولی عیاش بن مطرف ابن عبد الله بن عیاش بن أبی ربیع المخرومی، ثم سرد شیوخه، و منهم أحمد بن یونس الیربوعی، و الحسن بن بشر البجلی، و الحسن بن ربیع البورانی، و أبو عمر الحوضی، و الربیع بن

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۴۲

يحيى الاشنانى، و سهل بن بكار الدارمى، و شاذ بن فياض، و قبيصة بن عقبة، و محمد بن الصلت الاسدى، و مسلم بن ابراهيم و موسى بن اسماعيل، و أبو الوليد الطيالسى، و آخرون.

و ذكر شيخنا أبو الحجاج فيهم: أبا عاصم النبيل، و هذا وهم، لم يدركه، و لا سمع منه، و لا دخل البصرة الا بعد موته بأعوام. و طلب هذا الشأن و هو حدث، و ارتحل الى الحجاز، و الشام، و مصر، و العراق، و الجزيرة، و خراسان، و كتب ما لا يوصف كثرة. حدث عنه أبو حفص الفلاس، و حرمله بن يحيى، و اسحاق ابن موسى الحظي، و محمد بن حميد الرازى، و يونس بن عبد الاعلى، و الربيع المرادى، و هم من شيوخه، و ابن واره، و أبو حاتم، و مسلم بن الحجاج، و خلق من اقرانه، و عبد الله بن أحمد و أبو بكر بن أبي داود، و أبو عوانة الاسفراينى، و أبو بكر بن زياد، و أحمد بن محمد بن أبي حمزة الذهبى، و محمد بن حمدون النيسابورى، و عدى بن عبد الله والد الحافظ أبي أحمد، و موسى

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۴۳

ابن العباس الجوينى، و محمد بن الحسين القطان، و الحسن بن محمد الداركي، و خلق كثير، و ابن سابق شيخه هو محمد بن سعيد بن سابق.

و ذكر سعيد بن عمرو البرذعى: أن أبا زرعة قال: لا أعلم صفا لى رباط يوم قط، اما سرت [۱] فأردت العباس بن الوليد ابن مزيد، و أما عسقلان فأردت محمد بن أبي السرى، و أما قزوين فمحمد بن سعيد بن سابق.

قال ابن أبي حاتم: فروخ جد أبي زرعة هو مولى عياش ابن مطرف القرشى.

قال أبو بكر الخطيب: سمع أبو زرعة من مسلم بن ابراهيم، و أبي نعيم، و قبيصة، و أبي الوليد، و يحيى بن بكير.

قال: و كان اماما ربانيا، حافظا، متقنا، مكثرا، جالس أحمد بن حنبل و ذاكره.

و حدث عنه من أهل بغداد ابراهيم الحربى و عبد الله بن [۱] سرت بضم الاول و سكون الثانى مدينه على ساحل البحر الرومى - معجم البلدان ج ۳ ص ۲۰۶.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۴۴

أحمد، و قاسم المطرز.

قال تمام الرازى: أنبا جعفر بن محمد الكندى: ثنا أبو زرعة الدمشقى قال: قدم علينا جماعة من أهل الرى دمشق قديما منهم: أبو يحيى فرخويه، فلما انصرفوا فيما أخبرنى غير واحد، منهم أبو حاتم الرازى رأوا هذا الفتى قد كاس [۱]، يعنى أبا زرعة الرازى، فقالوا له:

نكنيك بكنية أبى زرعة الدمشقى ثم لقينى أبو زرعة الرازى بدمشق، و كان يذكر لى هذا الحديث و يقول: بكنيتك اكنيت.

قال أبو عبد الله بن بطة: سمعت النجار، سمعت عبد الله بن أحمد يقول: لما ورد علينا ابو زرعة، نزل عندنا، فقال لى أبى:

يا بنى قد اعتضت بنوافلى مذاكرة هذا الشيخ.

و قال صالح بن محمد جزرة: سمعت ابا زرعة يقول: كتبت عن ابراهيم بن موسى الرازى مائة ألف حديث، و عن أبى بكر ابن أبى شيبه مائة ألف، فقلت له: بلغنى أنك تحفظ مائة ألف حديث تقدر ان تملى على ألف حديث من حفظ؟ قال: لا [۱] كاس: كان ظريفا فطنا.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۴۵

و لكن إذا القى على عرفت.

قال عبد الرحمن بن أبى حاتم قلت لابی زرعة تجوز ما كتبت عن ابراهيم بن موسى مائة ألف؟ قال: مائة ألف كثير، قلت فخمسين ألفا؟ قال: نعم و ستين و سبعين ألفا، حدثنى من عد كتاب الوضوء و الصلوة فبلغ ثمانية عشر ألف حديث.

و قال أبو عبد الله بن مندة الحافظ: سمعت أبا العباس محمد ابن جعفر بن حمكويه بالرى يقول: سئل أبو زرعة عن رجل حلف بالطلاق أن أبا زرعة يحفظ مائتي ألف حديث هل حنث؟ فقال: لا، ثم قال أبو زرعة: أحفظ مائتي ألف حديث كما يحفظ الانسان قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

، و في المذاكرة ثلث مائة ألف حديث، هذه حكاية مرسله، و حكاية صالح جزرة أصح، روى الخطيب هذه من عبد الله بن احمد السوذرجاني، أنه سمع ابن مندة يقول ذلك.

قال الحافظ أبو أحمد بن عدى: سمعت أبي يقول: كنت بالرى و أنا غلام فى البرازين، فحلف رجل بالطلاق من امرأته ان أبا زرعة يحفظ مائة ألف حديث، فذهب قوم أنا

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۴۶

فيهم الى أبي زرعة فسلناه، فقال: ما حمله على الحلف بالطلاق؟

قيل قد جرى الان منه ذلك، فقال أبو زرعة: ليمسك امرأته فانها لم تطلق عليه.

و قال ابن عدى: سمعت الحسن بن عثمان التستري، سمعت أبا زرعة يقول: كل شيء قال الحسن قال رسول الله صلى الله عليه و سلم، وجدت له أصلا الا اربعة احاديث.

و قال ابن أبي حاتم: قال أبو زرعة: عجت ممن يفتى فى مسائل الطلاق يحفظ اقل من مائة ألف حديث.

و قال ابن أبي شيبة: ما رأيت احفظ من أبي زرعة.

و قال أبو عبد الله الحاكم: سمعت أبا جعفر محمد بن احمد الرازى يقول: سمعت محمد بن مسلم بن واره، قال: كنت عند اسحاق بنيسابور، فقال رجل من العراق: سمعت احمد بن حنبل يقول: صح من الحديث سبعمائة ألف حديث و كسر و هذا الفتى يعنى أبا زرعة قد حفظ ستمائة ألف حديث.

قلت: أبو جعفر ليس بثقة.

ابن عدى سمعت أحمد بن محمد بن سعيد، حدثنى

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۴۷

الحضرمى، سمعت أبا بكر ابن أبي شيبة و قيل له من أحفظ من رأيت؟ قال: ما رأيت أحفظ من أبي زرعة الرازى.

ابن المقرئ أنبأنا عبد الله بن محمد بن جعفر القزوينى، سمعت محمد بن اسحاق الصاغانى، يقول: أبو زرعة يشبه بأحمد بن حنبل.

و قال على بن الحسين بن الجنيد: ما رأيت أحدا أعلم بحديث مالك من أبي زرعة، و كذلك سائر العلوم.

قال ابن أبي حاتم: سئل أبي عن أبي زرعة؟ فقال: امام.

قال عمر بن محمد بن اسحاق القطان: سمعت عبد الله بن أحمد بن حنبل، سمعت أبي يقول: ما جاوز الجسر أحد أفقه من اسحاق بن راهويه. و لا أحفظ من أبي زرعة.

ابن عدى سمعت أبا يعلى الموصلى يقول: ما سمعنا يذكر أحد فى الحفظ الا كان اسمه اكبر من رؤيته الا أبو زرعة الرازى. فان مشاهدته كانت أعظم من اسمه، و كان قد جمع حفظ الابواب و الشيوخ و التفسير، كتبنا باملائه بواسط ستة آلاف حديث.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۴۸

و قال صالح جزرة: حدثنا سلمة بن شبيب، حدثنى الحسن ابن محمد ابن امين، حدثنا زهير، حدثتنا أم عمرو بنت شمر، سمعت سويد ابن غفلة يقول: و اعيس عين يريد حور عين قال صالح: فألقيت هذا على أبي زرعة فبقى متعجبا، فقال:

أنا أحفظ فى القراءات عشرة آلاف حديث، قلت: فتحفظ هذا؟ قال: لا.

ابن عدى، سمعت الحسن بن عثمان، سمعت ابن واره، سمعت اسحاق بن راهويه، يقول: كل حديث لا يعرفه أبو زرعة الرازى فليس



له أصل.

و قال الحاكم: سمعت الفقيه أبا حامد أحمد بن محمد، سمعت أبا العباس الثقفي يقول: لما انصرف قتيبة بن سعيد الى الري، سأله أن يحدثهم، فقال: احدثكم بعد أن حضر مجلسي أحمد، و ابن معين، و ابن المديني، و أبو بكر بن أبي شيبة، قالوا له: فان عندنا غلاما يسرد كل ما حدثت به مجلسا مجلسا قم يا أبا زرعة، قال: فقام، فسرد كل ما حدث به قتيبة فحدثهم قتيبة.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۴۹

قال سعيد بن عمرو الحافظ: سمعت أبا زرعة يقول: دخلت البصرة فحضرت سليمان الشاذكوني في يوم الجمعة، فروى حديثا فرددت عليه، ثم قال: حدثنا ابن أبي عتيبة، عن أبيه عن سعيد بن ابراهيم، عن نافع، عن ابن جبير، عن أبيه، قال: لا حلف في الاسلام.

قلت: هذا وهم، انما هو سعد عن أبيه، عن جبير.

قال: من يقول هذا؟

قلت: حدثنا ابراهيم بن موسى، أنبا ابن أبي عتيبة.

فغضب، ثم قال لي: ما تقول في من جعل الاذان مكان الاقامة؟

قلت: يعيد.

قال: من قال هذا؟

قلت: الشعبي.

قال من عن الشعبي؟

قلت: ثنا قبيصة، عن سفيان، عن جابر، عن الشعبي.

قال: و من غير هذا؟

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۵۰

قلت: ابراهيم، حدثنا أبو نعيم، حدثنا منصور بن أبي الاسود، عن مغيرة، عنه.

قال: أخطأت.

قلت: حدثنا أبو نعيم، حدثنا جعفر الاحمر، حدثنا مغيرة عنه.

قال: أخطأت.

قلت: أنا أبو نعيم، حدثنا أبو كدينة، عن مغيرة.

قال: أصبت.

ثم قال أبو زرعة: اشتبه علي، و كتبت هذه الاحاديث الثلاثة عن أبي نعيم، فما طالعها منذ كتبتها.

ثم قال: و ايش غير هذا؟

قلت: معاذ بن هشام، عن أشعث، عن الحسن.

قال: هذا سرقة، و صدق، كان ذاكرني به رجل ببغداد، فحفظته عنه.

قال أبو علي جزرة: قال أبو زرعة: مر بنا الى سليمان الشاذكوني نذاكره، قال: فذهبنا، فما زال يذاكره، حتى عجز

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۵۱

الشاذكوني عن حفظه، فلما أعياه، القى حديثا من حديث الرازيين فلم يعرفه أبو زرعة، فقال سليمان: يا سبحان الله حديث بلدك هذا مخرجه من عندكم، و أبو زرعة ساكت و يرى من حضر انه قد عجز، فلما خرجنا رأيت أبا زرعة قد اغتم و يقول: لا أدري من اين جاء



بهذا؟ فقلت له: وضعه في الوقت كي تعجز و تخجل، قال: هكذا؟ قلت: نعم، فسرى عنه.

ابن عدی سمعت مغلد بن ابراهيم المقرئ، سمعت فضلك الصائغ يقول: دخلت المدينة، فصرت الى باب أبي مصعب، فخرج الى شيخ مخضوب و كنت ناعسا، فحركني و قال: يا مردك من أنت أى شىء تنام؟ قلت: أصلحك الله أنا من الرى من بعض شاكردى أبى زرعة.

قال: و دخلت على الربيع بمصر، فقال: من اين؟ قلت:

من الرى، قال: تركت أبا زرعة و جئت، ان أبا زرعة آيه، و ان الله تعالى إذا جعل انسانا آيه أبانه من شكله حتى لا يكون له ثان.

قال ابن أبى حاتم: سمعت يونس ابن عبد الاعلى، يقول:

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۵۲

ما رأيت أكثر تواضعا من أبى زرعة، هو و أبو حاتم اماما خراسان.

و قال يوسف المنايحي: سمعت عبد الله بن محمد القزويني القاضي، يقول: حدثنا يونس بن عبد الاعلى يوما فقال: حدثني أبو زرعة، فقليل له: من هذا؟ فقال: ان أبا زرعة اشهر في الدنيا من الدنيا.

ابن أبى حاتم حدثنا الحسن بن احمد، سمعت احمد بن حنبل يدعو الله لأبى زرعة، و سمعت عبد الواحد بن غياث يقول ما رأى ابو زرعة مثل نفسه.

سعيد بن عمرو البرذعي، سمعت محمد بن يحيى، يقول:

لا يزال المسلمون بخير ما أبقي الله لهم مثل أبى زرعة يعلم [۱] الناس، و ما كان الله ليترك الارض الا و فيها مثل أبى زرعة يعلم الناس ما جهلوه.

علقها ابن أبى حاتم، عن سعيد بن عدى، حدثنا احمد بن محمد بن سليمان القطان، أنبأنا ابو حاتم الرازي، حدثني ابو [۱] يعلم بتشديد اللام من التعليم.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۵۳

زرعة عبيد الله، و ما خلف بعده مثله علما و فهما، و لا أعلم من المشرق و المغرب من كان يفهم هذا الشيطان مثله.

ابن عدى سمعت القاسم بن صفوان، سمعت ابا حاتم، يقول أزهد من رأيت اربعة: آدم بن أبى ياس، و ثابت بن محمد الزاهد، و ابو زرعة الرازي، و ذكر آخر.

قال النسائي: أبو زرعة الرازي ثقة.

و قال أبو نعيم بن عدى: سمعت ابن خراش، يقول: كان بينى و بين أبى زرعة موعد أن ابكر عليه فاذا كره فبكرت عليه، فمررت بأبى حاتم و هو قاعد، فأجلستني معه يذاكرني حتى أضحى النهار، فقلت بينى و بين أبى زرعة موعد، فجئت الى أبى زرعة و الناس منكبين عليه، فقال لى: تأخرت عن الموعد، قلت بكرت فمررت بهذا المسترشد، فدعاني فرحمته لوحده و هو أعلى اسنادا منك، و صرت أنت بالذست.

أو كما قال أبو العباس السراج: أنبا محمد بن مسلم بن واردة، قال: رأيت ابا زرعة في المنام فقلت له ما حالك؟ قال:

أحمد الله على الاحوال كلها، انى حضرت فوقفت بين يدي الله

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۵۴

فقال لى: يا عبيد الله لم تذرعت [۱] في القول في عبادى؟ قلت يا رب انهم حاولوا دينك، فقال: صدقت، ثم اتى بطاهر الخلقاني فاستعديت عليه، الى ربي فضرب الحد عليه مائة، ثم امر به الى الحبس، ثم قال: ألحقوا عبيد الله بأصحابه بأبى عبد الله، و أبى عبد الله، و أبى عبد الله: سفيان، و مالك، و أحمد بن حنبل.

رواها عن ابن واره ايضا ابن أبي حاتم، و أبو القاسم بن أخى أبي زرعة.

قال ابو جعفر محمد بن على، و راق أبي زرعة: حضرنا أبا زرعة بمارستان، و هو فى السوق [۲]، و عنده ابو حاتم، و ابن واره، و المنذر بن شاذان، و غيرهم، فذكروا حديث التلقين:

(لقنوا موتاكم لا اله الا الله) و استحيوا من أبي زرعة ان يلقنوه فقالوا تعالوا نذكر الحديث،

فقال ابن واره: حدثنا أبو عاصم حدثنا عبد الحميد بن جعفر، عن صالح، و جعل يقول ابن أبي [۱] التذرع: كثرة الكلام و الافراط فيه.

[۲] ساق المريض نفسه عند الموت سواق: شرع فى نزع الروح.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۵۵

و لم يجاوزه، و قال ابو حاتم: حدثنا بندار، حدثنا ابو عاصم، عن عبد الحميد بن جعفر، و لم يجاوز، و الباكون سكتوا،

فقال ابو زرعة و هو فى السوق: حدثنا بندار، أنبا ابو عاصم، حدثنا عبد الحميد، عن صالح بن أبي عريب، عن كثير بن مرة، عن معاذ بن جبل، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: (من كان آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة) و توفى رحمه الله تعالى.

رواها ابو عبد الله الحاكم، و غيره، عن أبي بكر محمد بن عبد الله الوراق الرازى، عن أبي جعفر بهذا.

قال ابو الحسين بن المنادى، و أبو سعيد بن يونس: توفى ابو زرعة الرازى فى آخر يوم من سنه اربع و ستين و مائتين، و مولده كان فى سنه مائتين.

و أما الحاكم فقال فى ترجمه أبي الحسين محمد بن على بن محمد بن مهدى الرازى المعمر: هذا الشيخ عندى صدوق فانه قال: رأيت ابا زرعة الرازى، فقلت له: كيف رأيته؟ فقال أسود اللحية نحيف اسمر، و هذه صفة أبي زرعة، فانه توفى

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۵۶

و هو ابن ست و خمسين سنه.

قلت: احسب ابا عبد الله و هم فى مقدار سن أبي زرعة، فانه قد ارتحل بنفسه و سمع من قبيصة و أبي نعيم، و الظاهر أنه ولد سنه مائتين، و الله اعلم.

و قد ذكر الحاكم فى كتاب الجامع لذكر أئمة الاعصار المزيكين لرواه الاخبار: سمعت عبد الله بن محمد بن موسى، سمعت احمد بن محمد بن سليمان الرازى الحافظ يقول: ولد ابو زرعة سنه اربع و تسعين و مائه و ارتحل من الرى و هو ابن ثلث عشرة سنه، و أقام بالكوفه عشرة اشهر ثم رجع الى الرى ثم خرج فى رحلته الثانيه، و غاب عن وطنه اربع عشرة سنه، و جلس للتحديث و هو ابن اثنتين و ثلثين سنه، قال: و توفى سنه ستين و مائتين و هو ابن اربع و ستين سنه.

قلت: و هذا القول خطأ فى وفاته و الصحيح ما مر.

و ذكر ابراهيم حرب العسكرى: انه رأى ابا زرعة الرازى و هو يؤم الملئكة فى السماء الرابعه، فقلت: بما نلت هذه المنزله؟ قال: برفع اليدين فى الصلوة عند الركوع و عند

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۵۷

الرفع منه.

و قال اسحاق بن ابراهيم بن عبد الحميد القرشى: سمعت عبد الله بن احمد يقول: ذاكرت أبي ليلة الحفاظ، فقال: يا بنى قد كان الحفاظ عندنا، ثم تحول الى خراسان الى هؤلاء الشباب الاربعه، قلت: من هم؟ قال: ابو زرعة ذاك الرازى، و محمد بن اسماعيل ذاك البخارى، و عبد الله بن عبد الرحمن ذاك السمرقندى، و الحسن بن شجاع ذاك البلخى، قلت: يا أبت فمن أحفظ هؤلاء؟ قال: أما أبو زرعة فأسردهم، و أما البخارى فأعرفهم، و أما عبد الله يعنى الدارمى فأتقنهم، و أما ابن شجاع فأجمعهم للابواب.

قال الحاكم: أنبا ابو حاتم الرازى، سمعت ابا محمد بن أبي حاتم، سمعت أبا زرعة يقول: بينا انا قائم اصلى و أنا أقرأ:

(وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ)

(فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ)

الآية [ ۱ ]، فوقف متعجبا من هذا الوعيد ساعة، و رجعت الى اول الآية ثلث مرات، فلما كانت المرة [ ۱ ] البقرة: ۲۷۸ - ۲۷۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۵۸

الثالثة وقعت هذه من الزلزلة، فبلغني أنهم عدوا بضعة عشر الف جنازة حملت من الغد بالرى.

قال احمد بن محمد بن سليمان: سمعت ابا زرعة يقول: إذا مرضت شهرا أو شهرين تبين على في حفظ القرآن، و أما الحديث فاذا تركت أياما تبين على، ثم قال ابو زرعة: يرى قوم من اصحابنا كتبوا الحديث تركوا المجالسة منذ عشرين سنة أو أقل، إذا جلسوا اليوم مع الاحداث كأنهم لا يعرفون، أو لا يحسنون الحديث، ثم قال: الحديث مثل الشمس إذا حبس عن الشرق خمسة أيام لا يعرف السفر، فهذا الشأن يحتاج أن نتعاهده أبدا.

قال ابن أبي حاتم: سمعت ابا زرعة يقول: اختيار احمد و اسحاق أحب الى من قول الشافعي، و ما أعرف في أصحابنا أسود الرأس أفقه من احمد.

و سمعت ابا زرعة و سئل عن مراسلات الثوري و مراسلات شعبه، فقال الثوري: يتساهل في الرجال، و شعبه لا يدلس و لا يرسل، قيل له: فما لك مراسلاته أثبت أم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۵۹

الاوزاعي؟ قال: مالك لا يكاد يرسل الا عن قوم ثقات، مالك مثبت في اهل بلده جدا، فان تساهل فانما يتساهل في قوم غرباء لا يعرفهم.

قال الحاكم: سمعت ابا حامد احمد بن محمد بن عبد الوهاب السيارى، سمعت محمد بن داود بن يزيد الرازى، سمعت ابا زرعة يقول: ارتحلت الى احمد بن صالح المصرى، فدخلت عليه مع اصحاب الحديث، فتذاكرنا الى ان ضاق الوقت، ثم اخرجت من كمى أطرافها فيها احاديث سألتها عنها، فقال لى:

تعود، فعدت من الغد و معى اصحاب الحديث، فأخرجت الاطراف و سألتها عنها، فقال: تعود، فقلت: أ ليس قلت لى بالامس تعود؟ ما عندك مما يكتب أورد على مسندا أو مراسلا او حرفا مما استفيد، فان لم أروه لك عمن هو أوثق منك فليست بأبى زرعة، ثم قلت: من ههنا ممن يكتب عنه؟ قالوا: يحيى ابن بكير بن حوصا.

سمعت ابا بكر الجوزجاني يقول: كنا عند سليمان بن عبد الرحمن، فلم يأذن لنا اياما ثم دخلنا عليه، فقال: بلغني

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۶۰

ورود هذا الغلام يعنى ابا زرعة فدرست للالتقاء به ثلاثمائة الف حديث.

و عن أبى حاتم قال: كان ابو زرعة لا يأكل الجبن و لا الخل.

و قال احمد بن محمد بن سليمان: سمعت ابا زرعة يقول:

لا تكتبوا عنى بالمذاكرة، فانى اخاف أن تحملوا خطاء، هذا ابن المبارك كره ان يحمل عنه بالمذاكرة.

و قال ابراهيم بن موسى: لا تحملوا عنى بالمذاكرة شيئا و سمعت ابا زرعة يقول: إذا انفرد ابن اسحاق بالحديث لا يكون حجة، ثم روى له حديث القراءة خلف الامام، و سمعته يقول:

كان الحوضى و على بن الجعد و قبيصة يقدرون على الحفظ يجيئون بالحديث بتمام، و ذكر عن قبيصة كأنه يقرأ من كتاب.

قلت: يعجبني كثيرا كلام أبى زرعة فى الجرح و التعديل يبين عليه الورع و الخبرة بخلاف رفيقه أبى حاتم فانه جراح.

أخبرنا ابو على الحسن بن على، و محمد بن الحسن الفقيه،

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۶۱

و ابراهیم بن عبد الرحمن الشاهد، و ست القضاء بنت یحیی قراءه، قالوا: انبا کریمه بنت عبد الوهاب القرشیة، حدثنا ابو الخیر محمد بن احمد بن محمد الباغبان فی کتابه، انبا ابو عمرو عبد الوهاب بن أبی عبد الله بن منده، انبا أبی، انبا محمد ابن الحسین النیسابوری، حدثنا ابو زرعة الرازی، حدثنا یحیی ابن عبد الله بن بکیر، انبا یعقوب بن عبد الرحمن، عن موسی ابن عقبه، عن عبد الله بن دینار، عن ابن عمر، قال: کان من دعاء النبی صلی الله علیه و سلم: (اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک، و تحول عافیتک، و فجائته نعمتک و جمیع سخطک).

أخرجه مسلم عن أبی زرعة فوافقناه بعلو درجه، و رواه الطبرانی عن أبی الدنیا، عن أبی بکیر، و رواه ابو داود عن محمد بن عوف عن عبد الغفار بن داود، عن یعقوب نحوه.

أخبرنا ابو زکریا یحیی بن أبی منصور فی کتابه، أنبا عبد القادر بن عبد الله الحافظ، أنبا محمد بن الحسین القطان، حدثنا أبو زرعة عبيد الله بن عبد الكريم، أنبا سعيد بن محمد الجرمی، حدثنا أبو عبيدة عبد الواحد بن واصل، أنبا محمد عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۶۲

ابن ثابت البنانی، عن عبد الله بن عبيد الله بن الحرث بن نوفل، عن أبيه، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: للأنبياء منابر من ذهب، يجلسون عليها، و يبقى منبري لا اجلس عليه، (أو قال: لا اقعده عليه) فيما بين يدي ربي عز و جل منتصباً، مخافة أن يذهب بي الى الجنة و تبقى امتي، فأقول: رب امتي امتي، فيقول الله تعالى: و ما تريد أن أصنع بامتك؟ فأقول: يا رب عجل حسابهم، فيدعى بهم فيحاسبون، فمنهم من يدخل الجنة برحمة الله تعالى، و منهم من يدخل الجنة بشفاعتي، فما أزال أشفع حتى اعطى صكاً لرجال قد بعث بهم الى النار، حتى ان مالكا يقول: يا محمد ما تركت للنار و لغضب ربك في امتك من نسمة). هذا حديث غريب منكر، تفرد به محمد بن ثابت أحد الضعفاء، قال البخاري: فيه نظر و قال یحیی بن معین: ليس بشيء، روى له الترمذی وحده.

أخبرنا أبو الفضل احمد بن أبی الحسين، أنبأنا عبد الرحيم ابن أبی سعيد، أنبا عبد الله بن محمد الصاعدي، أنبا عثمان بن عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۶۳

محمد ح، و أنبا ابو الفضل، عن القاسم بن أبی سعد، أنبا هبة الرحمن بن عبد الواحد، حدثنا عبد الحميد بن عبد الرحمن، قال: أنبا ابو نعيم عبد الملك بن الحسن، حدثنا یعقوب بن اسحاق الحافظ، أنبا ابو زرعة الحافظ الرازی، أنبا عمر بن مرزوق، بالاسناد الى یعقوب قال: و أنبا ابراهيم بن مرزوق، حدثنا عمر بن یونس، قال: أنبا عكرمة بن عمار، أنبا شداد، قال: سمعت أبا امامة رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: (يا بن آدم انك ان تبذل الفضل خير لك، و ان تمسكه شر لك و لا ملام على كفاف، و ابدأ بمن تعول، و اليد العليا خير من اليد السفلى).

انبأنا احمد بن سلامة، عن یحیی بن یونس، أنبا ابو طالب ابن یوسف، أنبا ابو اسحاق البرمکی، أنبا علی بن عبد العزيز، ثنا عبد الرحمن بن أبی حاتم، قال: سألت أبی و أبا زرعة عن مذاهب أهل السنة فی اصول الدين، فقالا: أدركنا العلماء فی جمیع الاعصار، فكان من مذهبهم ان الله على عرشه، بائن من خلقه، كما وصف نفسه بلا كيف أحاط بكل شيء

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۶۴

علما

### ترجمه ابو زرعة قادح مسلم در تهذيب التهذيب

و ابن حجر عسقلانی در (تهذيب التهذيب) گفته:

عبد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ المخزومي، مولى عياش بن مطرف، ابو زرعة الرازي، احد الائمة الحفاظ. روى عن أبى عاصم، و أبى نعيم، و قبيصة بن عقبة، و مسلم ابن ابراهيم، و أبى الوليد الطيالسي، و أحمد بن يونس، و ثابت بن محمد الزاهد، و خلاد بن يحيى، و عبد الله بن صالح العجلي، و القعنبى، و محمد بن سعيد بن سابق، و أبى ثابت المدينى، و ابن سلمة التبوذكى، و ابراهيم بن شماس، و الحسن بن بشر العجلي، و الحسن بن الربيع البورانى، و الحكم بن موسى، و صفوان بن صالح، و سعيد بن داود، و عبد الرحمن بن شيبه، و على بن عبد الحميد المعنى، و محمد بن الصلت الاسدى، و يحيى بن عبد الله ابن بكير، و محمد بن أمية الساوى، و منجاب بن الحارث، و عبد الرحيم بن مطرف السروجى، و هشام بن خالد الازرق، و خلق كثير، قد ذكرنا فى تراجم كثير منهم روايته عنهم.

روى عنه مسلم، و الترمذى، و النسائى، و ابن ماجة، و اسحاق

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۶۷

ابن موسى الانصارى، و حرمله بن يحيى، و الربيع بن سليمان، و محمد بن حميد الرازى، و عمرو بن على، و يونس بن عبد الاعلى و هم من شيوخه.

و أبو حاتم، و أبو زرعة الدمشقى، و ابراهيم الحربى، و محمد بن عوف الطائى، و هم من اقرانه.

و سعيد بن عمر الاذرعى، و صالح بن محمد جزرة، و عبد الله ابن احمد، و عبد الرحمن بن أبى حاتم، و ابن أخيه أبو القاسم ابن محمد بن عبد الكريم، و أبو عوانة الاسفراينى، و موسى بن العباس الجوينى، و عمر بن عبد العزيز بن مقلاص، و أبو بكر ابن أبى داود، و عبد الله بن محمد بن وهب الدينورى، و أبو يعلى الموصى، و القاسم بن زكريا المطرز، و على بن الحسين بن الجنيد، و أبو بكر بن زياد النيسابورى، و محمد بن الحسين بن الحسن بن القطان و آخرون.

قال النسائى: ثقة.

و قال أبو حاتم: امام.

و قال الخطيب: كان اماما، ربانيا، حافظا، مكثرا، صادقا.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۶۸

قال عبد الله بن أحمد: لما قدم أبو زرعة نزل عند أبى، و كان كثير المذاكرة له، فسمعت أبى يقول: يوما ما صليت غير الفرض، استأثرت بمذاكرة أبى زرعة.

و قال عبد الله بن أحمد: قلت لابی: يا أبت من الحفاظ؟

قال: يا بنى شباب كانوا عندنا من أهل خراسان، قلت: من هم؟ قال: محمد بن اسماعيل، و عبيد الله بن عبد الكريم، و عبد الله بن عبد الرحمن، و الحسن بن شجاع.

و قال عبد الله بن أحمد: سمعت أبى يقول: ما جاوز الجسر أفقه من اسحاق، و لا أحفظ من أبى زرعة.

و قال الحسن بن أحمد بن الليث: سمعت أحمد، يدعو الله لابی زرعة.

و قال فضلك الرازى: لقيت مالک بن أنس، و غيره فما رأت عينای مثله.

عن أبى مصعب ما رأيت مثله بعينه.

و قال فضلك الصائغ: أخبرنا الربيع أن أبا زرعة آية.

و قال عبد الوهاب بن عتاب: ما رأى أبو زرعة مثل نفسه.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۶۹

و قال ابن واره: سمعت اسحاق بن راهويه، يقول: كل حديث لا يعرفه ابو زرعة ليس له أصل.

قال ابن أبي حاتم: قرأت في كتاب اسحاق بخطه الى أبي زرعة: أني أزداد بك كل يوم سرورا.

و قال البرذعي: سمعت محمد بن يحيى، يقول لا يزال المسلمون بخير ما أبقى الله لهم مثل أبي زرعة.

و قال صالح بن محمد: عن أبي زرعة أنا احفظ عشرة آلاف حديث في القراءات.

و قال أيضا: سمعت أبا زرعة يقول: كتبت عن ابراهيم بن موسى الرازي مائة الف حديث، و عن أبي بكر بن أبي شيبة مائة الف

حديث، قال: فقلت له: بلغني أنك تحفظ مائة الف حديث، تقدر أن تملئ ألف حديث من حفظك؟ قال:

لا، و لكن إذا القي على عرفت.

و قال أبو يعلى الموصلي: ما سمعنا أحدا يذكر في الحفظ الا كان اسمه اكبر من رؤيته الا أبا زرعة، قال: فمشاهدته كانت أعظم من اسمه.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۷۰

و قال أبو جعفر التستري: سمعت أبا زرعة يقول: ما سمع اذني شيئا من العلم الا وعاه قلبي، و اني كنت لامشى في سوق بغداد فأسمع من الغرف صوت المغنيات فأضع اصبعي في اذني، مخافة أن يعيه قلبي.

و قال أبو حاتم: حدثني أبو زرعة، و ما خلف بعده مثله علما، و فقها، و فهما، و صيانة و صدقا، و لا أعلم من المشرق و المغرب من كان يفهم هذا الشأن مثله، قال: و إذا رأيت الرازي ينتقص أبا زرعة فاعلم أنه مبتدع.

روى البيهقي عن ابن واره، قال: كنا عند اسحاق بنيسابور فقال رجل: سمعت أحمد يقول: صح من الحديث سبعمائة الف حديث و كسر، و هذا الفتى يعني أبا زرعة قد حفظ ستمائة الف حديث.

قال البيهقي: انما أراد ما صح من حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم و أقاويل الصحابة و فتاوى من أخذ عنهم من التابعين.

و قال محمد بن جعفر بن حكويه: قال أبو زرعة: أحفظ

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۷۱

مائة ألف حديث كما يحفظ الانسان قل هو الله أحد

و قال أبو جعفر التستري: سمعت أبا زرعة يقول: ان في بيتي ما كتبه منذ خمسين سنة و لم اطالعه منذ كتبه، و اني أعلم في أي كتاب هو، في أي ورقه هو، في أي صفح هو، في أي سطر هو.

و قال عبد الرحمن بن أبي حاتم: حضر عند أبي زرعة محمد بن مسلم يعني ابن واره، و الفضل ابن العباس المعروف بفضلك، فجرى بينهم مذاكرة، فذكر محمد بن مسلم حديثا فأذكر فضلك الصائغ فقال يا أبا عبد الله ليس هو هكذا، فقال كيف هو؟ فذكر رواية

اخرى، فقال محمد بن مسلم: بل الصحيح ما قلت، قال: فأبو زرعة الحاكم بيننا، قال ابن مسلم لابي زرعة:

أيش تقول؟ فسكت فألح عليه، فقال: هاتوا أبا القاسم ابن أخي، فدعى به، فقال: اذهب فادخل بيت الكتب فدع القمطر الاول و الثاني

و الثالث، و عد ستة عشر جزءا، و ايتني بالجزء السابع عشر، فجاء بالدفتري فتصفح أبو زرعة و أخرج الحديث فدفعه الى محمد بن مسلم، فقرئه، فقال: نعم غلطنا.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۷۲

قال ابو سعيد بن يونس: مات بالري آخر يوم من ذي الحجة سنة ۲۶۴.

و قال ابن المنادي: كان مولده سنة مائتين [۱].

قلت: و قال ابن حبان في الثقات: كان أحد أئمة الدنيا في الحديث مع الدين و الورع و المواظبة على الحفظ و المذاكرة و ترك الدنيا

و ما فيه الناس توفي سنة ۲۶۸ كذا قال

**ترجمه ابو زرعه رازی در عبر ذہبی**

و نیز ذہبی در (عبر فی خبر من غیر) در سنه اربع و ستین و مائتین گفته:  
و فیها ابو زرعه عبید اللہ بن عبد الکریم القرشی مولاہم الرازی، الحافظ أحد الاثمة الاعلام فی آخر یوم من السنہ رحل و سمع من  
أبی نعیم، و القعنبی، و طبقتہما.  
قال ابو حاتم: لم یخلف مثله علما، و صیائنه، و صدقا و هذا ما لا یرتاب فیہ، و لا أعلم فی المشرق و المغرب من کان یفہم هذا الشأن  
مثله.

و قال اسحاق بن راہویہ: کل حدیث لا یعرفہ ابو زرعه [۱] تہذیب التہذیب ج ۶ ص ۳۰ رقم ۶۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۷۳

لیس له اصل [۱]

**ترجمه ابو زرعه رازی در کاشف ذہبی**

و نیز ذہبی در (کاشف) گفته:  
عبید اللہ بن عبد الکریم أبو زرعه الرازی الحافظ أحد الاعلام، عن أبی نعیم، و القعنبی، و قبیصہ، و طبقتہم فی الآفاق عنہ م ت س ق  
و أبو عوانہ، و محمد بن الحسین، و القطان، و امم.  
قال ابن راہویہ: کل حدیث لا یعرفہ ابو زرعه فلیس له اصل، مناقبہ تطول [۲].  
و ابن حجر عسقلانی در (تقریب) گفته:  
عبید اللہ بن عبد الکریم بن یزید بن فروخ أبو زرعه الرازی امام، حافظ، ثقہ، مشہور من الحادیۃ عشر [۳]

**ترجمه ابو زرعه در کتاب مرآۃ الجنان**

و ابو محمد عبد اللہ بن اسعد بن علی الیمنی المعروف بالیافعی در (مرآۃ الجنان) در وقایع سنہ اربع و ستین و مائتین گفته: [۱] العبر  
فی خبر من غیر ج ۲ ص ۲۸.  
[۲] الکاشف ص ۱۰۸.

[۳] تقریب التہذیب ج ۱ ص ۵۳۶ رقم ۱۴۷۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۷۴

و فیها ابو زرعه عبید اللہ بن عبد الکریم القرشی مولاہم الرازی الحافظ، أحد الاثمة الاعلام، فی آخر یوم من السنہ.  
سمع من أبی نعیم و القعنبی و طبقتہما.  
قال أبو حاتم: لم یخلف بعده مثله علما، و فقہا، و صیائنه، و صدقا، و هذا مما لا یرتاب فیہ، و لا أعلم من المشرق و المغرب من یفہم  
هذا الشأن مثله.

قال اسحاق بن راہویہ: کل حدیث لا یحفظہ ابو زرعه لیس له أصل [۱].

و ابو علی یحیی بن عیسی بن جزلہ الحکیم البغدادی در (مختار مختصر تاریخ بغداد) خطیب گفته:

عبید اللہ ابو زرعه کان حافظا، مکثرا، صادقا، فسئل عن رجل حلف بالطلاق أن ابا زرعه یحفظ مائتی ألف حدیث هل حنث؟ قال: لا،  
و قال: أحفظ مائتی ألف حدیث کما یحفظ الانسان قل هو اللہ أحد



، و فی المذاکره ثلاثمائة الف حدیث. [۱] مرآة الجنان ج ۲ ص ۱۷۶ ط دائرة المعارف النظامیة بمدينة حیدرآباد الدکن سنہ ۱۳۳۸

### ترجمہ ابو زرعه در کتاب انساب سمعانی

و ابو سعد عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن مظفر بن منصور السمعانی در (انساب) گفتہ:  
 أبو زرعه عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ الرازي مولى عياش بن مطرف القرشي من أهل الرى.  
 سمع خلاد بن يحيى، و أبان نعيم، و قبيصة بن عقبة، و مسلم ابن ابراهيم، و أبان الوليد الطيالسي، و أبان سلمة التبوذكي، و القعنبى، و أبان  
 عمر الحوضي، و ابراهيم بن موسى الفراء، و يحيى ابن بكير المصري.  
 و كان اماما، ربانيا، متقنا، حافظا، مكثرا، صادقا.  
 و قدم بغداد غير مرة، و جالس أحمد بن حنبل، و ذاكره و كثرت الفوائد فى مجلسهما.  
 روى عنه مسلم بن الحجاج، و ابراهيم بن اسحاق الحربى، و عبد الله بن أحمد بن حنبل، و قاسم بن زكريا المطرزي، و أبو بكر محمد  
 بن الحسين القطان، و ابن اخته أبو محمد عبد الرحمن بن أبى حاتم الرازي.  
 و حكى عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: لما قدم أبو زرعه  
 عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۷۶  
 نزل عند أبى، و كان كثير المذاكرة له، فسمعت أبى يقول:  
 ما صليت غير الفرض استأثرت بمذاكرة أبى زرعه على نوافلى.  
 و ذكر عبد الله بن أحمد قال: قلت لابی: يا أبت من الحفاظ؟  
 قال يا بنى شباب كانوا عندنا من أهل خراسان و قد تفرقوا، قلت: من هم؟ يا أبت، قال: محمد بن اسماعيل ذاك البخارى و عبيد الله  
 بن عبد الكريم ذاك الرازي، و عبد الله بن عبد الرحمن ذاك السمرقندى، و الحسن بن شجاع ذاك البلخى.  
 و حكى عن أبى زرعه الرازي أنه قال: كتبت عن رجلين مائتى ألف حدیث، كتبت عن ابراهيم الفراء مائة ألف حدیث و عن أبى شيبه  
 مائة ألف حدیث.  
 ذكر أبو عبد الله محمد بن مسلم بن واره يقول: كنت عند اسحاق بن ابراهيم بنيسابور، فقال رجل من أهل العراق:  
 سمعت أحمد بن حنبل يقول: صح من الحديث سبعمائة ألف حدیث و كسر، و هذا الفتى يعنى أبان زرعه قد حفظ ستمائة ألف  
 حدیث.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۷۷

و كان اسحاق بن راهويه يقول: كل حدیث لا يعرفه ابو زرعه ليس له أصل.  
 و كانت ولادته سنه مائتين و توفى سلخ ذى الحجه سنه أربع و ستين و مائتين بالرى، و زرت قبره [۱]

### ترجمہ ابو زرعه در طبقات الحفاظ سیوطی

و جلال الدین سیوطی در (طبقات الحفاظ) گفتہ:  
 أبو زرعه الرازي عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فروخ القرشي المخزومي أحد الائمة الاعلام و حفاظ الاسلام.  
 روى عن أبى نعيم، و قبيصة، و خلاد بن يحيى، و مسلم بن ابراهيم، و القعنبى، و الطبقة.  
 و عنه مسلم، و الترمذى، و النسائى، و ابن ماجه، و أبو عوانه و خلق.  
 قال أحمد: ما جاوز الجسر أفقه من اسحاق بن راهويه، و لا أحفظ من أبى زرعه.



و قال اسحاق بن راهويه: كل حديث لا يعرفه أبو زرعة [۱] الانساب للسمعاني ج ۶ ص ۳۷ ط حيدرآباد الدكن.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۷۸

الرازی ليس له أصل.

مات بالری آخر یوم من ذی الحجة سنة ۲۶۴ [۱]

### ترجمه عبد الغنی المقدسی الحنبلی در (عبر) یافعی

و حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی الحنبلی که ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در (عبر) در وقایع سنه ستمائه بترجمه او گفته:

الحافظ عبد الغنی بن عبد الواحد بن علی بن سرور الامام تقی الدین أبو محمد المقدسی الجماعلی الحنبلی.

ولد سنة احدى و أربعين و خمسمائة، و هاجر صغيرا الى دمشق بعد الخمسين، فسمع أبا المكارم بن هلال، و ببغداد، أبا الفتح بن البطي، و بالاسكندرية، من السلفي و طبقتهم، و رحل الى اصبهان فأكثر بها سنة نيف و سبعين.

و صنف التصانيف، و لم يزل يسمع و يكتب، الى أن مات، و إليه انتهى حفظ الحديث متنا، و اسنادا، و معرفة بفنونه، مع الورع و العبادة، و التمسك بالاثار، و الامر بالمعروف، و النهي عن المنكر.

و سيرته في جزئين ألفها الحافظ الضياء [۲]. [۱] طبقات الحفاظ ص ۲۴۹.

[۲] العبر فی خبر من غبر ج ۴ ص ۳۱۳.

### ترجمه عبد الغنی الحافظ المقدسی (مرآت الجنان) یافعی

و ابو محمد عبد الله بن اسعد المعروف بالیافعی در (مرآة الجنان) در وقایع سنه ستمائه گفته:

و فی السنة المذكورة توفي الحافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی الحنبلی.

سمع فی دمشق و الاسكندرية، و بغداد، و اصبهان و صنف التصانيف، و لم يزل يسمع و يكتب، و إليه انتهى حفظ الحديث متنا، و اسنادا و معرفة، مع الورع، و العبادة، و التمسك بالاثار و الامر بالمعروف، و النهي عن المنكر.

و سيرته فی جزئين تأليف الحافظ الملقب بالضياء [۱]

### ترجمه ابو زرعه در کتاب الکمال تألیف مقدسی حنبلی

در کتاب (کمال فی اسماء الرجال) که مأخذ تهذیب الکمال مزی است، نیز ترجمه ابو زرعه را بیسط وارد کرده، لکن چون نسخه کمال که بدست این منکسر البال افتاد، کرم خورده است و جابجا سطور عیدیه از صفحات آن ضایع شده، لهذا نقل ترجمه بالتام ممکن نشد، قدری که خوانده شد ملقطا نقل می شود:

قال فی الکمال: عبید الله بن عبد الکریم بن یزید بن فروخ أبو زرعه الرازی، الامام أحد حفاظ الاسلام القرشی المخزونی [۱] مرآت الجنان ج ۳ ص ۵۰۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۸۰

مولی ابن عیاش بن مطرف بن عبد الله بن عیاش بن أبی ربیعہ.

سمع أبا الوليد الطيالسي، و مسلم بن ابراهيم، و أبا نعيم الفضل بن دكين، و قبيصة بن عقبة، و أبا سلمة موسى بن اسماعيل و عبد الله بن مسلمة القعنبي، و أبا عمر الحوضي، و ابراهيم بن موسى الرازی، و يحيى بن عبد الله بن بكير المصري، و عمرو بن هاشم البيروتي،

و اسحاق بن محمد القروی، و عبد العزیز بن عبد اللہ الایسی، و خلاد بن یحیی، و المعافی بن سلیمان، و صفوان بن صالح، و ابا نعیم ضرار بن صرد الطحان، و عبد اللہ ابن أحمد بن بشیر بن ذکوان، و عمران بن یزید بن أبی جمیل، و العباس بن الولید بن مزید البیروتی، و سعید بن محمد الجرمی، و عیسی بن مینا قالون، و سهل بن تمام بن بزیع، و محمد بن سعید ابن سابق، و قره بن حبیب الغنوی، و عبد الرحمن بن عبد الملک ابن شیبہ الحزامی.

و جالس أحمد بن حنبل و ذاكره.

روی عنه مسلم، و الترمذی، و النسائی، و ابن ماجه، و ابراهیم بن اسحاق الحربی، و عبد اللہ بن أحمد بن حنبل، و قاسم

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۸۱

ابن زکریا المطرز الخ.

و نیز در (کمال) از محمد بن عوف منقول است که او گفته:

قدم علينا أبو زرعة فما ندري ما نتعجب منه؟ مما وهب الله له من الصيانة، و الحرفة، مع الفهم الواسع.

و نیز در (کمال) مذکور است:

أخبرنا أبو عبد الله محمد بن حمزة بن محمد القرشي بدمشق، أخبرنا أبو محمد هبة الله بن أحمد بن محمد الانصاري أخبرنا أحمد بن علي بن ثابت، أخبرنا أبو سعيد الماليني، أخبرنا عبد الله بن عدي الحافظ، قال: سمعت أبا يعلى الموصلي يقول: ما سمعنا يذكر أحد في الحفظ، الا كان اسمه أكبر من رؤيته، الا أبو زرعة الرازي، فان مشاهدته كان أعظم من اسمه، و كان قد جمع حفظ الابواب، و الشيوخ و التفسير و غير ذلك، و كتبنا بانتخابه بواسط ستة آلاف.

أخبرنا أبو موسى، قال: قرء على الشريف أبي محمد حمزة ابن العباس العلوي، و أنا أسمع قيل له: أخبركم أحمد بن الفضل الشيخ الصالح، حدثنا ابو عمرو عبد الوهاب، حدثنا أبو الحسن البناني، حدثنا أبو بكر محمد بن علي بن الهيثم

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۸۲

النسوي، قال: لما أن قدم حمدون البرذعي على أبي زرعة لكتابة الحديث، دخل عليه فرأى في بيته أواني و فرشاً كثيرة، قال: و كان ذلك لـاخيه، فهم أن يرجع و لا يكتب، فلما كان من الليل رأى كأنه على شط بركة، و رأى ظل شخص في الماء، فقال: أنت الذي زهدت في أبي زرعة؟ أما علمت ان احمد بن حنبل رحمه الله كان من الابدال، فلما مات أبدل الله مكانه ابا زرعة؟.

و نیز در (کمال) از احمد بن محمد بن العباس المرادی منقول است او گفته:

رأيت ابا زرعة في المنام فقلت: يا ابا زرعة ما فعل الله بك قال: لقيت ربي عز و جل فقال: يا ابا زرعة: اني أوتى بالطفل فأمر به الى الجنة، فكيف بمن حفظ السنن على عبادي، تبوء من الجنة حيث شئت.

قال: و رأيت ابا زرعة مرة أخرى في المنام كأنه يصلي في السماء الرابعة بالملائكة، فقلت يا ابا زرعة: بما نلت أن تصلي بالملائكة؟ قال: برفع اليدين.

و نیز در (کمال) مسطور است:

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۸۳

أخبرنا ابو طاهر السلفي، أخبرنا ابو العباس احمد بن عبد الغفار بن أشته الكاتب، أخبرنا ابو سعيد محمد بن علي بن عمرو النقاش الحافظ، قال: سمعت أبا سعيد محمد بن بشر المصري، قال: سمعت أبا محمد عبد الرحمن بن محمد بن ادريس الرازي، قال سمعت أبي يقول: رأيت أبا زرعة رحمه الله في النوم، فقلت: ما فعل بك؟ قال: وقفت بين يدي الله عز و جل، فقال لي:

يا عبيد الله تورعت [۱] عن الكلام، فقلت: يا رب العزة انهم حاولوا دينك، قال: ألحقوه بأبي عبد الله، و أبي عبد الله، و أبي عبد الله، و أبي عبد الله، قلت: من أبو عبد الله؟ قال: ابو عبد الله مالك، و أبو عبد الله سفيان، و أبو عبد الله الشافعي، و أبو عبد الله احمد بن

حنبل.

و قال محمد بن اسحاق الصنعانی: ابو زرعه جمع الحفظ مع التقوى و الورع، و هو يشبه بأبى عبد الله احمد بن حنبل

### فضیلت ابو زرعه در تهذیب الاسماء نووی

و علامه محیی الدین یحیی بن الشرف النووی در (کتاب تهذیب الاسماء [۱] کذا فی أصل الکمال، و فی سیر النبلاء تذرعت فی الکلام فی عبادى و کذا فی حلیه الاولیاء فی ترجمه احمد بن حنبل، و هو صحیح.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۸۴

و اللغات) بترجمه محمد بن اسماعیل بخاری گفته:

و روينا عن الامام احمد بن حنبل، قال: ما أخرجت خراسان مثل محمد بن اسماعيل البخاری.

و عنه قال: انتهى الحفظ الى اربعة من اهل خراسان: ابو زرعه الرازی، و محمد بن اسماعيل البخاری، و عبد الله بن عبد الرحمن السمرقندی یعنی الدارمی، و الحسين بن شجاع البلخی.

و عن الحافظ أبی علی صالح بن محمد بن جزره، قال: ما رأيت خراسانيا أفهم من البخاری.

و عنه قال: أعلمهم بالحديث البخاری، و أحفظهم ابو زرعه و هو اکثرهم حديثا.

و عن محمد بن بشار شيخ البخاری و مسلم قال: حفاظ الدنيا اربعة: ابو زرعه بالری، و مسلم بن الحجاج نيسابور، و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی بسمرقند، و محمد بن اسماعيل ببخاری [۱]

### فضیلت ابی زرعه رازی در (تاریخ بغداد)

و حافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن ثابت البغدادی [۱] تهذیب الاسماء و اللغات ج ۱ ص ۶۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۸۵

المعروف بالخطيب در (تاریخ بغداد) در ترجمه محمد بن مسلم بن عثمان ابن عبد الله المعروف بابن واره گفته:

كتب الی ابو نصر عبد الوهاب ابن عبد الله بن عمر المزّی من دمشق، قال: حدثنا القاضي يوسف ابن قاسم الميانجي، قال: سمعت أبا جعفر الطحاوی يقول: ثلثة من علماء الزمان بالحديث اتفقوا بالری، لم يكن فى الارض فى وقتهم امثالهم، فذكر أبا زرعه، و محمد بن مسلم بن واره، و أبا حاتم الرازی [۱]

### ابو زرعه باعتراف شاهصاحب رئیس محدثین است

و خود مخاطب تحریر هم در (بستان المحدثین) تصریح کرده است بآنکه ابو زرعه رئیس محدثین است، چنانکه در ذکر (موطأ) گفته:

ابو زرعه رازی که رئیس محدثین است گفته است که: اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در (موطأ) است بلا شك و شبهه صحیح است حاث نشود، و این وثوق و اعتماد بر کتابی دیگر نیست [۲].

و عجب آنست که شاهصاحب با وصف آنکه ابو زرعه را رئیس محدثین گفته‌اند، و باین مدح و تبجیل اثبات متانت ستایش او موطأ را خواسته در باب مطاعن این کتاب اعنی (تحفه) (صحیح مسلم) را اصح الكتب نزد اهل سنّه وانموده‌اند، و بروایات آن بر تحریم متعه استدلال بمقابله اهل حق نموده، و ندانسته که این بالاخوانی بعد ادراک تفضیح و تقبیح ابو زرعه صحیح مسلم را و خود مسلم را، مبدل بکمال حیرانی و پریشانی خواهد شد، لکن جنابشان را بالحاظ جوانب و اطراف و تتبع و تفحص افادات اسلاف چه

کار بود، که از این مجازفت باز می ماندند، و طی [۱] تاریخ بغداد ج ۳ ص ۲۵۶.

[۲] بستان المحدثین ص ۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۸۶

کشح از این وادی می نمودند

### ابو زرعه رازی از مسلم بن حجاج نفی عقل کرده

و علامه ذهبی ذمّ و لوم ابو زرعه مسلم را، و نفی عقل از او، و اخراج او از جمله رجال، و سرزنش او بعدم مدارات ذهلی، در کتاب (تذهیب التهذیب) هم بترجمه محمد بن یحیی ذهلی وارد کرده است، و اثبات فضل ذهلی بآن خواسته، چنانکه گفته: قال ابو قریش الحافظ: کنت عند ابي زرعه، فجاء مسلم، فجلس ساعة و تذاکرا، فلما ان قام قلت: هذا جمع اربعة آلاف حديث في الصحيح، قال: فلم ترك الباقي؟، ثم قال: هذا ليس له عقل، لو داری محمد بن یحیی لصار رجلا [۱]

### ابو زرعه بخاری را نیز قدح کرده

#### اشاره

و چنانکه ابو زرعه در تفضیح مسلم سعی بلیغ نموده، هم چنان بقدح و جرح بخاری هم پرداخته، و او را بمتروکین و مجروحین و مقدوحین نواخته، و تخم تضلیل و تبذیر او در قلوب معتقدین خود کاشته، و بزمه هالکین و مطعونین و ملومین انداخته. علامه ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی در (میزان الاعتدال فی نقد الرجال) که بعنایت رب متعال چهار نسخه آن پیش این متشتت البال حاضر است گفته:

علی بن عبد الله بن جعفر بن الحسن الحافظ، احد الاعلام الاثبات، و حافظ [۱] تذهیب التهذیب ج ۳ ص ۸۸ مخطوط.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۸۷

العصر، ذكره العقيلي في كتاب الضعفاء، فبئس ما صنع فقال: جنح الى ابن أبي داود و الجهمي و حديثه مستقيم انشاء الله. قال لي عبد الله بن احمد: كان أبي حدثنا عنه، ثم امسك عن اسمه و كان يقول: حدثنا رجل، ثم ترك حديثه بعد ذلك. قلت: بل حديثه عنه في مسنده، و قد تركه ابراهيم الحربي، و ذلك لميله الى احمد بن أبي داود، فقد كان محسنا إليه، و كذا امتنع مسلم من الرواية عنه في صحيحه لهذا المعنى، كما امتنع ابو زرعه و ابو حاتم من الرواية عن تلميذه محمد لاجل مسألة اللفظ. و قال عبد الرحمن بن أبي حاتم: كان ابو زرعه ترك الرواية عنه، من اجل ما كان منه في المحنة الخ [۱].

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که ابو زرعه، و ابو حاتم هر دو ترک کرده اند روایت را از محمد تلمیذ علی بن المدینی، بسبب مسئله لفظ، و مراد از محمد ابن اسماعیل بخاری، صاحب صحیح است.

و از طرائف آنست که مسلم بن الحجاج که تلمیذ بخاری است، امتناع کرده از روایت کردن از علی بن المدینی که استاد استاد او است، باین سبب که ابن المدینی میل داشت باحمد بن ابی داود، و بهمین سبب ابراهیم حربی او را ترک کرده.

و نیز از این عبارت ظاهر است که ابو زرعه ترک روایت علی بن المدینی کرده، پس ابو زرعه استاد و شاگرد هر دو را در یک رسن بسته، بدار البوار فرستاده. [۱] میزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۲۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۸۸

و نیز از این عبارت ظاهر است که حسب افاده عبد الله، امام احمد بن حنبل اولاً از علی بن المدینی تحدیث کرد، بعد از آن از ذکر اسم او استحیاء می کرد، و او را بلفظ رجل تعبیر می کرد، تا بر مردم روایت کردن احمد از او ثابت نشود.

و علامه نحیر، و محقق معدوم النظیر، عقیلی هم تصریح بمیل علی بن المدینی بسوی ابن ابی داود و جهمیه کرده، و بهمین سبب او را در ضعفاء و مقدوحین داخل ساخته.

پس هر گاه قدح و جرح ابو زرعه در مسلم، و قدح ابو زرعه و ابو حاتم در بخاری، و قدح استاد بخاری ثابت شد، تشبث باعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر خیلی بی ربط است، چه اگر این قدح و جرح را مقبول دارند، پس ظاهر است که اعراض مقدوح و تلمیذ مقدوح اصلاً لائق اعتناء نیست، و اگر این قدح و جرح را بر خلاف صواب دانند، پس باز هم این اعراض قابل اعتناء نیست، چه هر گاه ترک کردن اکابر ائمه سنیہ روایات بخاری را، و قدح و جرح او، و قدح و جرح استاد و تلمیذ او، قابل اعتماد نباشد اعراض بخاری و مسلم یا دیگری از ذکر حدیث غدیر چگونه قابل التفات خواهد بود، و عجب که خود مسلم هم امتناع از روایت از علی بن المدینی استاد استاد خود کرده است، و باز آن را نافی و منافی جلالت و عظمت او ندانند، و اعراض مسلم را از ذکر حدیث غدیر مطمح نظر گردانند

### قدح ابو زرعه و ابو حاتم در بخاری را حافظ ذہبی در (مغنی) آورده

و نیز ذہبی در (مغنی) گفته:

محمد بن اسماعیل ابو عبد الله البخاری قدم بغداد طالب حدیث علی رأس

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۸۹

الخمیس مائة و کتب عن الموجودین، قال ابن الجوزی و غیره: کان کذاباً.

فأما محمد ابن اسماعیل مولى الجعفیّین فحجّة امام، و لا عبرة بترك أبی زرعة و أبی حاتم له من اجل اللفظ [۱].

از این عبارت هم واضح است که ابو زرعه و ابو حاتم محمد بن اسماعیل جعفی را که مراد از آن همین بخاری است، بسبب مسئله لفظ ترک کرده اند، یعنی چون او قائل بود بآنکه الفاظ قرآن، که ملفوظ مخلوقین باشد مخلوق است، باین سبب ابو زرعه و ابو حاتم او را مقدوح و مجروح دانسته، و ترک او کردند، مگر ذہبی این ترک و قدح و جرح را لائق اعتبار نمی داند، و لکن دانستی که این قدح و جرح و ترک علی کلاً التقدیرین برای ما نافع است (و لیس لما أراد الله دافع).

و از افادات دیگر حضرات سنیہ نیز ترک ابو زرعه و ابو حاتم بخاری را، و کمال استعظام و استشناع این ترک ظاهر می شود

### قدح بخاری از طرف ابی زرعه و ابی حاتم در (طبقات سبکی) نقل شده

عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی بن علی بن تمام السبکی ابو نصر تاج الدین بن تقی الدین در (طبقات کبری) گفته:

و ممّا ینبغی أن یتفقّد عند الجرح حال العقائد و اختلافها بالنسبة الى الجرح و المجروح، فربما خالف الجارج المجروح فی العقيدة، فجرّحه بذلك، و إليه أشار الراعی بقوله: و ینبغی أن یکون المزکون براء من الشحاء و العصیة فی المذهب، خوفاً من أن یمثلهم ذلک علی جرح عدل او ترکیة فاسق، و قد وقع هذا لکثیر من الائمة، جرحوا بناء علی معتقدهم، و هم [۱] مغنی فی رجال الحدیث ص ۱۱۳ مخطوط.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۹۰

المخطوّن و المجروح مصیب، و قد أشار شیخ الاسلام سید المتأخرین تقی الدین بن دقیق العید فی کتابه (الاقتراح) الى هذا و قال: أعرّض المسلمین حفرة من حفر النار، وقف علی شفیرها طائفتان من الناس: المحدثون و الحکّام.

قلت: و من أمثله قول بعضهم فی البخاری ترکه ابو زرعه و ابو حاتم من أجل مسئله اللفظ، فیا لله و للمسلمین أ یجوز لاحد أن یقول: البخاری متروک، و هو حامل لواء الصنعة، و مقدّم أهل السنة و الجماعة؟ یا لله و للمسلمین، أ یجعل ممدّحه مذاماً؟ فان الحق فی

مسئله اللفظ معه، إذ لا يستريب عاقل من المخلوقين في أن تلفظه من الافعال الحادثة التي هي مخلوقة لله تعالى، وإنما أنكرها الامام أحمد رح لبشاعة لفظها [۱].

از ملاحظه این عبارت واضح است که سبکی اولاً از تقی الدین ابن دقیق العید نقل کرده: که اعراض مسلمین حفره از حفر نار است که بر شفیق آن دو گروه از مردم ایستاده‌اند: یکی محدثین و دیگر حکام و بعد از آن ارشاد کرده که از امثله این حکم است قول بعض ایشان در بخاری، که ترک کرده است او را ابو زرعه و ابو حاتم بسبب مسئله لفظ، و بعد از ذکر این قول بنیاد فریاد و فغان آغاز نهاده، و کمال شناعت و فظاحت آن ظاهر کرده.

و ظاهراً مراد از این بعض علامه ذهبی است که استاد و شیخ سبکی است، لکن ستراً لحقیقه الحال، کار باجمال و ابهام ساخته. [۱] طبقات سبکی ج ۱ ص ۱۹۰ در ذیل ترجمه احمد بن صالح مصری

### مناوی شافعی نیز قدح بخاری را از ابی زرعه و ابی حاتم در (فیض القدير) آورده

و عبد الرؤف بن تاج العارفين بن علی بن زین العابدین الملقّب بزین الدین الحدادی ثم المناوی القاهری الشافعی هم، مثل سبکی بر ذکر ترک ابو زرعه و ابو حاتم بخاری را نهایت پیچ و تاب خورده، و کمال تنغص و تألم از آن ظاهر کرده است، چنانکه در (فیض القدير شرح جامع صغیر) بترجمه بخاری گفته:

زین الامه، افتخار الاثمة، صاحب أصح الكتب بعد القرآن، صاحب ذیل الفضل علی ممر الزمان، الذی قال فیہ امام الاثمة ابن خزيمة: ما تحت أديم السماء أعلم بالحديث منه، و قال بعضهم: انه آية من آیات الله یمشی علی وجه الارض.

قال الذهبي: كان من أفراد العالم مع الدين و الورع و المتانة هذا كلامه في الكاشف، و مع ذلك غلب عليه الغص من أهل السنة، فقال في كتاب (الضعفاء و المتروكين): ما سلم من الكلام لاجل مسئله اللفظ، تركه لاجلها الرازيان هذه عبارته، و أستغفر الله تعالى نسأل الله تعالى السلامة و نعوذ به من الخذلان انتهى [۱].

از این عبارت واضح است که عبد الرؤف مناوی بعد از نقل مدح بخاری از کاشف ذهبی می گوید: آنچه حاصلش این است که با وصف این مدح و ثناء، غالب آمد بر ذهبی تحقیر و ازراء اهل سنت، پس گفت در کتاب ضعفاء و متروكين: که سالم نمانده است بخاری از کلام یعنی جرح و قدح بسبب مسئله لفظ، که ترک کرده‌اند بخاری را بسبب این مسئله رازیان یعنی ابو زرعه و ابو حاتم. [۱] فیض القدير ج ۱ ص ۱۰ فی مقدمه الكتاب.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۹۲

و مناوی بعد از نقل عبارت ذهبی استغفار از خدای تعالی می کند، و سؤال سلامت از او تعالی می نماید، و پناه می برد باو تعالی شأنه از خذلان. حاصل آنکه این کلام در باره بخاری عین معصیت و آفت، و خلاف طاعت و سلامت، و صریح خسران و خذلان، و محض مجازفت و عدوان است.

پس از این اضطراب و التهاب سبکی و مناوی ظاهر است که ابو زرعه و ابو حاتم حضرت بخاری را کما ینبغی خدمت گزاری کرده‌اند

### محمد بن یحیی ذهلی نیز از قادحین بخاری است

و باید دانست که ذهبی در (میزان) و (مغنی) اگر چه بر محض ذکر ترک ابو زرعه و ابو حاتم بخاری را اکتفاء کرده است، لکن در دیگر افادات خود پرده ناموس را زیادتیر دریده است، و قدح محمد بن یحیی ذهلی، و ابو بکر اعین، و غیر ایشان هم در بخاری ذکر

کرده، و ظاهراً سبکی و مناوی بر آن مطلع نشده‌اند، ورنه زیاده‌تر می‌نالیدند و زاری و بیقراری را باقصی‌الغایات می‌رسانیدند

### ذهلی نیز بخاری را قدح کرده

علامه ذهبی در کتاب (سیر اعلام النبلاء) بترجمه بخاری گفته:

قال عبد الرحمن بن أبي حاتم في (الجرح و التعديل): قدم محمد بن اسماعيل بالري سنة خمسين و مائتين، و سمع منه أبي، و أبو زرعة، و تركا حديثه عند ما كتب إليهما محمد بن يحيى أنه أظهر عندهم بنيسابور أن لفظه بالقرآن عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۹۳ مخلوق.

قلت: ان تركا حديثه أو لم يتركاه، البخاري ثقة مأمون محتج به في العالم [۱].

از این عبارت واضح است که عبد الرحمن بن ابی حاتم در کتاب (جرح و تعدیل) ارشاد کرده است: که قدوم کرد محمد بن اسماعیل درری در سنه خمسين و مائتين، و شنیدند از او پدر من و ابو زرعه، و ترک کردند این هر دو حدیث بخاری را هر گاه نوشت بسوی ایشان محمد بن یحیی: بدرستی که بخاری اظهار کرده است نزد ایشان بنیسابور بدرستی که لفظ او بقرآن مخلوق است.

پس واضح شد که ابو زرعه و ابو حاتم (من عند انفسهما) ترک حدیث بخاری نکرده‌اند، بلکه چون محمد بن یحیی ذهلی بمزید اهتمام در هتک ستر بخاری بسوی ایشان حال او نوشت، ایشان بسمع و اطاعت قول او ترک حدیث بخاری کردند، و او را بزمه مبتدعین و متروکین انداختند

### عبد الرحمن بن ابی حاتم نیز بخاری را مقدوح دانسته

#### اشاره

و نیز ثابت شد که عبد الرحمن بن ابی حاتم نیز بخاری را مقدوح و مجروح می‌دانست، که در کتاب (جرح و تعدیل) ترک پدر خود ابو حاتم و ابو زرعه حدیث بخاری را ذکر کرده قدح و جرح او ثابت ساخته

### ترجمه عبد الرحمن بن ابی حاتم

و عبد الرحمن بن أبي حاتم از اجله اعلام و ائمه فخام و منقدين عظام است. [۱] سیر اعلام النبلاء ج ۷ ص ۲۵۱ مخطوط.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۹۴

خود علامه ذهبی در همین کتاب (سیر اعلام النبلاء) گفته:

عبد الرحمن العلامة الحافظ يکنى أبا محمد، ولد سنة اربعين و مائتين، أو احدى و أربعين.

قال ابو الحسن علي بن ابراهيم الرازي الخطيب في ترجمه عملها لابن أبي حاتم: كان رحمه الله قد كساه الله نورا و بهاء، يسر من نظر إليه، سمعته يقول: رحل بي أبي سنة خمس و خمسين و مائتين و ما احتملت بعد، فلما بلغنا ذا الحليفة احتملت، فسر أبي حيث ادركت حجة الاسلام، فسمعت في هذه السنة من محمد بن أبي عبد الرحمن المقرئ.

قلت: و سمع من أبي سعيد الأشج، و الحسن بن عرفة و الزعفراني، و يونس بن عبد الأعلى، و علي بن المنذر الطريقي، و احمد بن



سنان، و محمد ابن اسماعیل الاحمسی، و حجاج بن الشاعر، و محمد بن حسان الازرق، و محمد بن عبد الملک بن زنجویہ، و أبی ابراهیم المزنی، و الربیع بن سلیمان المؤذن، و بحر بن نصر و سعدان بن نصر، و الرمادی، و أبی زرعة، و ابن واره، و خلائیق من طبقتهم، و ممن بعدهم، بالحجاز، و العراق، و العجم، و مصر، و الشام، و الجزيرة و الجبال، و كان بحرا لا تكدره الدلاء.

روی عنه ابن عدی، و حسین بن علی التیمی، و القاضی یوسف المناحی و أبو الشیخ ابن حیان، و أبو أحمد الحاکم، و علی بن عبد العزیز بن مردک، و أحمد بن محمد البصیر الرازی، و عبد الله بن محمد بن یزداد، و أخوه أحمد، و ابراهیم بن محمد النصرآبادی، و أبو سعید بن عبد الوهاب الرازی، و علی بن محمد القصار، و خلق سواهم.

قال أبو یعلی الخلیلی: أخذ أبو محمد علم أبیه و أبی زرعة، و كان بحرافی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۹۵

العلوم و معرفه الرجال، صنف فی الفقه، و فی اختلاف الصحابه، و التابعین، و علماء الامصار، قال: و كان زاهدا، یعد من الابدال. قلت: له کتاب نفیس فی (الجرح و التعديل) أربع مجلدات، و کتاب (الرد على الجهمیه) مجلد ضخیم انتخب منه، و له (تفسیر کبیر) فی عدة مجلدات عامته آثار بأسانیده، من أحسن التفاسیر.

قال الحافظ یحیی بن منده: صنف ابن أبی حاتم (المسند) فی ألف جزء و کتاب (الزهد)، و کتاب (الکنی)، و کتاب (الفوائد الکبیر)، و (فوائد أهل الری)، و کتاب (مقدمه الجرح و التعديل).

قلت: و له کتاب (العلل) مجلد کبیر.

و قال الرازی المذکور فی ترجمه عبد الرحمن: سمعت علی بن محمد المصری، و نحن فی جنازه ابن أبی حاتم یقول: قلنوه عبد الرحمن من السماء و ما هو بعجب، رجل منذ ثمانین سنه علی و تیره واحده لم ینحرف عن الطریق.

و سمعت علی بن أحمد الفرضی یقول: ما رأیت أحدا ممن عرف عبد الرحمن ذکر عنه جهالة قط.

و سمعت عباس بن أحمد یقول: بلغنی أن أبا حاتم قال: و من یقوی علی عبادۀ عبد الرحمن، لا أعرف لعبد الرحمن ذنبا.

و سمعت عبد الرحمن یقول: لم یدعنی أبی أشتغل فی الحدیث، حتی قرأت القرآن علی الفضل بن شاذان الرازی، ثم کتبت الحدیث.

قال الخلیل: یقال ان السنه بالری ختمت بابن أبی حاتم، و أمر بدفن الاصول من کتب أبیه و أبی زرعة، و وقف تصانیفه، و أوصی الی الدرستی فی القاضی.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۳۹۶

و سمعت أحمد بن محمد بن الحسن الحافظ، یحکی عن علی بن الحسن الدرستی: أن أبا حاتم کان یعرف الاسم الاعظم، فمرض ابنه فاجتهد أن لا یدعو به فانه لا ینال به الدنیا، فلما اشتدت العلۀ حزن و دعا به فعوفی، فرأی أبو حاتم فی نومه: استجب لك و لكن لا یعقب ابنک، فكان عبد الرحمن مع زوجته سبعین سنه فلم یرزق ولدا و قیل: انه ما مسها.

و قال الرازی: و سمعت علی بن أحمد الخوارزمی یقول: سمعت عبد الرحمن ابن أبی حاتم یقول: کنا بمصر سبعة أشهر لم نأكل فیها مرقه، کلّ نهارنا مقسم لمجالس الشيوخ، و باللیل النسخ و المقابله، قال: فأتینا یوما أنا و رفیق لی شیخا، فقالوا هو علیل، فرأینا فی طریقنا سمکۀ أعجبنا فاشتریناه، فلما صرنا الی البیت حضر وقت مجلس، فلم یمکنا اصلاحه، و مضینا الی المجلس، فلم یزل حتی أتى علیه ثلثه ایام، و کاد أن یتغیر، فأکلناه نیا [۱] لم یکن لنا فراغ أن نعطیه من یشویه، ثم قال: لا یستطاع العلم براحه الجسد.

قال الخطیب الرازی: کان لعبد الرحمن ثلاث رحلات: الاولى مع أبیه سنه خمس و خمسين، ثم حج و سمع محمد بن حماد فی سنه ستین، ثم رحل بنفسه الی السواحل و الشام و مصر سنه اثنتین و ستین و مائتین، ثم دخل الی اصبهان فی سنه أربع و ستین، فلقی یونس بن حبيب.

سمعت الواعظ أبا عبد الله القزوينی یقول: إذا صلیت مع عبد الرحمن فسلم إلیه نفسک یعمل بها ما شاء، دخلنا یوما بغلس علی عبد



الرحمن فی مرض موته، فكان علی الفراش قائما یصلی و یركع فأطال الركوع. [۱] النیء و النی بکسر النون و آخره الهمزة، او آخره الیاء المدغمة: اللحم الذی لم تمسه الناء

### مراتب جرح و تعدیل نزد ابن ابی حاتم

#### اشاره

و من كلامه قال: وجدت ألفاظ التعلیل و الجرح مراتب: فإذا قیل: ثقة أو متقن احتج به. و ان قیل: صدوق، أو محلّ الصدق، أو لا بأس به، فهو ممن یکتب حدیثه و ینظر فيه. و إذا قیل: شیخ فیکتب حدیثه، و هو دون ذلك یکتب للاعتبار. و إذا قیل: لئین فدون ذلك. و إذا قالوا: ضعیف الحدیث فلا یطرح حدیثه بل یعتبر به. فإذا قالوا: متروک الحدیث او ذاهب الحدیث أو کذاب فلا یکتب حدیثه

### ابن ابی حاتم قصری در بهشت برای دوستش خرید

قال عمر بن ابراهیم الهروی الزاهد: أنبا الحسین بن أحمد الصفار، سمعت عبد الرحمن ابن ابی حاتم یقول: وقع عندنا الغلاء، فأنفذ بعض أصدقائی حبوبا من اصبهان، فبعته بعشرين ألفا و سألتی أن أشتري له دارا عندنا فإذا جاء ینزل فیها، فأنفقتها فی الفقراء، و کتبت إلیه: اشتریت لك بها قصرا فی الجنة، فبعث یقول: رضیت، فاکتب علی نفسک صکا، ففعلت فأریت فی المنام: قد وفینا بما ضمنت و لا تعد لمثل هذا.

قال الامام أبو الولید الباجی: عبد الرحمن بن ابی حاتم ثقة حافظ.

و قال أبو الریبع محمد بن الفضل البلخی: سمعت أبا بكر محمد بن مهرویه الرازی، سمعت علی بن الحسین بن الجنید، سمعت یحیی بن معین یقول: أنا لنطعن علی أقوام لعلهم قد حطّوا رحالهم فی الجنة من اکثر مائتی سنه،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۳۹۸

قلت: لعلها من مائه سنه، فان ذلك لا یبلغ فی ایام یحیی هذا القدر، قال ابن مهرویه: فدخلت علی عبد الرحمن بن ابی حاتم و هو یقرأ علی الناس کتاب (الجرح و التعدیل) فحدثته بهذا فبکی، و ارتعدت یداه حتی سقط الكتاب، و جعل یبکی و یتعید فی الحکایه. قلت: أصابه علی طریق الوجل، و خوف العاقبه، و الّا فکلام الناقد الورع فی الضعفاء من النصیح لدين الله تعالی، و الذبّ عن السنه، و قد كتب الی عبد الرحمن بن محمد و جماعه سمعوا عمر بن محمد یقول: أنبا هبة الله بن محمد أنبا محمد بن محمد بن غیلان، أنبا أبو اسحاق المزکی، أنبا عبد الرحمن بن محمد الحنظلی، حدّثنا هارون ابن حمید، حدّثنا الفضل بن عنبسه، أنبا شعبه عن الحکم عن عمرو بن شعیب، عن ابیه، عن جده، قال النبی صلی الله علیه و سلم (الجار أحق بسقب داره أو أرضه).

أخرجه النسائی عن زکریا خياط السنه، عن هارون هذا،

فوقع لنا بدلا عاليا بدرجتین.

توفی ابن ابی حاتم فی المحرم سنه سبع و عشرين و ثلاثمائه بالری و له بضع و ثمانون سنه [۱]

### ترجمه ابن ابی حاتم در فوات الوفيات

و صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن در کتاب (فوات الوفيات) که ذیل تاریخ ابن خلکان است گفته:  
عبد الرحمن بن محمد بن ادریس بن المنذر بن داود بن مهران، أبو محمد [۱] سیر اعلام النبلاء ج ۷ ص ۶۳۳ مخطوط.  
عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۳۹۹

ابن أبی حاتم التیمی الحنظلی الامام ابن الامام، الحافظ ابن الحافظ، سمع أباه و غیره.  
قال ابن منذر: صنف ابن ابی حاتم (المسند) فی ألف جزء، و کتاب (الزهد)، و کتاب (الکنى)، و (الفوائد الکبیر)، و (فوائد الرازیین)،  
و (مقدمه الجرح و التعديل)، و صنف فی الفقه، و اختلاف الصحابه، و التابعین، و علماء الامصار، و له (الجرح و التعديل) فی عدّه  
مجلدات، تدل علی سعه حفظه و امامته، و کتاب (الرد علی الجهمیه) فی مجلد کبیر و له (تفسیر کبیر) سائر آثار مسنده فی أربع  
مجلدات.

قال أبو علی الخلیلی: کان يعد من الابدال و قد أثنی علیه جماعة بالزهد و الورع التام و العلم و العمل.  
و توفي فی المحرم سنه سبع و عشرين و ثلاثمائه رحمه الله تعالى [۱]

### ترجمه ابن أبی حاتم در (عبر) ذهبی

و نیز علامه ذهبی در کتاب (عبر بخبر من غیر) در وقایع سنه سبع و عشرين و ثلاثمائه گفته:  
و فیها توفي عبد الرحمن بن أبی حاتم محمد بن ادریس بن المنذر الحافظ الجامع التیمی الرازی بالرّی، و قد قارب التسعين، رحل به  
أبوه فی سنه خمس و خمسين و مائتين، فسمع أبا سعید الاشج، و الحسن بن عرفه و طبقتهما.  
قال أبو یعلی الخلیلی اخذ عن ابيه و ابی زرعه، کان بحرا فی العلوم و معرفه [۱] فوات الوفيات ج ۱ ص ۲۶۰.  
عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۰۰

الرجال، صنف فی الفقه و اختلاف اصحابه و التابعین و علماء الامصار، ثم قال: و کان زاهدا بعد من الابدال [۱].  
و أبو محمد عبد الله بن سعد بن علی الیمنی المعروف بالیافعی در (مرآة الجنان) در وقایع سنه سبع و عشرين و ثلاثمائه گفته:  
فیها توفي الحافظ العالم عبد الرحمن ابن الحافظ الجامع محمد بن ادریس بن المنذر التیمی الرازی بالراء، قالوا: و قد قارب التسعين.  
و قال أبو یعلی الخلیلی: اخذ علم ابيه، و ابی زرعه، و کان بحرا فی العلوم و معرفه الرجال، صنف فی الفقه و اختلاف الصحابه و  
التابعین و علماء الامصار، قال: و کان زاهدا يعد من الابدال [۲]

### قدح ذهلی در بخاری از غیر ابن أبی حاتم نیز نقل شده

#### اشاره

و محتجب نمائد که قدح محمد بن یحیی ذهلی در بخاری از دیگر عبارات و افادات این حضرات هم ظاهر است:  
علامه ذهبی در کتاب (سیر اعلام النبلاء) قبل از عبارت سابقه که در آن قدح بخاری از کتاب عبد الرحمن بن ابی حاتم نقل کرده  
گفته:

قال أبو حامد بن الشرقي: سمعت محمد بن یحیی الذهلی يقول: القرآن کلام الله غیر مخلوق من جمیع جهاته و حیث یصرف، فمن  
لزم هذا استغنی عن اللفظ و عما سواه من الکلام فی القرآن، و من زعم أن القرآن مخلوق فقد [۱] العبر ج ۲ ص ۲۰۸.  
[۲] مرآت الجنان ج ۲ ص ۲۸۹ ط دائرة المعارف النظامیه فی حیدرآباد الدکن سنه ۱۳۳۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۰۱

کفر، و خرج عن الايمان، و بانت منه امرأته، يستتاب، فان تاب، و إلا ضربت عنقه، و جعل ماله فيئا بين المسلمين، و لم يدفن في مقابرهم، و من وقف فقال:

لا أقول مخلوق و لا غير مخلوق فقد ضاهى الكفر، و من زعم ان لفظي بالقرآن مخلوق فهذا مبتدع لا يجالس و لا يكلم، و من ذهب بعد هذا الى محمد بن اسماعيل البخاري فاتهموه، فانه لا يحضر مجلسه الا من كان على مثل مذهبه [۱]

### ذهلی مردم را از رفتن نزد بخاری نهی میکرد

از این عبارت ظاهر است که محمد بن یحیی ذهلی ارشاد کرده که هر کسی که بگوید: که لفظ من به قرآن مخلوق است پس این کس مبتدع است، مجالست او نباید کرد، و نه باو کلام باید نمود.

و نیز فرموده که هر کسی که خواهد رفت بعد ازین بسوی محمد بن اسماعیل بخاری پس او را متهم سازید، بدرستی که حاضر نمی شود مجلس بخاری را مگر کسی که بر مثل مذهب او باشد.

و علامه شهاب الدین بن حجر عسقلانی در (هدی ساری) مقدمه (فتح الباری) نیز این ارشاد ذهلی نقل کرده چنانکه گفته: [قال ابو حامد بن الشرقي: سمعت محمد بن يحيى الذهلي يقول: القرآن كلام الله تعالى غير مخلوق، و من زعم لفظي بالقرآن مخلوق فهو مبتدع لا يجالس و لا يكلم، و من ذهب بعد هذا الى محمد بن اسماعيل فاتهموه، فانه لا يحضر مجلسه الا من كان على مذهبه [۲]

### ذهلی بخاری را از جهیمه بدتر میدانست

[و نیز ذهبی در (سیر اعلام النبلاء) گفته: [قال الحاكم: انبأ أبو عبد الله محمد بن يعقوب الاخرم، سمعت ابن [۱] سیر اعلام النبلاء ج ۷ ص ۴۵۲ مخطوط.

[۲] هدی الساری مقدمه فتح الباری ص ۴۹۲ ط بیروت.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۰۲

علی المخلدی، سمعت محمد بن يحيى يقول: قد اظهر هذا البخاري قول اللفظية، و اللفظية عندی شر من الجهمية [۱].

[از این عبارت واضح است که محمد بن یحیی ذهلی ارشاد کرده که بدرستی که اظهار کرده است این بخاری قول لفظیه را و لفظیه نزد من بدترند از جهیمه.

پس ثابت و محقق شد که بخاری نزد ذهلی بدتر از فرقه ضاله هالکه جهیمه بوده، و فضایح و قبایح جهیمه بالاتر از آن است که استیعاب آن توان کرد، و زیاده از این چه خواهد بود که حضرات سنیہ تکفیر جهیمه می کنند.

### اهل سنت جهیمه را کافر می دانند

[ذهبی در (سیر اعلام النبلاء) بترجمه علی بن المدینی گفته :

قال ابن عمار الموصلي في تاريخه: قال لي علي بن المديني: ما يمنعك ان تكفر الجهمية و كنت انا اولاً لا اكفرهم؟ فلما اجاب علي الى المحنة كتبت إليه اذكره ما قال لي و اذكره الله فاخبرني رجل عنه انه بكى حين قرأ كتابي، ثم رأيت بعد فقال لي: ما في قلبي مما قلت و اجبت من شيء، و لكن خفت ان اقتل و تعلم ضعفي اني لو ضربت سوطاً واحداً لمت أو نحو هذا [۲].

[و نیز ذهبی در میزان الاعتدال گفته: [۱] سیر اعلام النبلاء ج ۷ ص ۴۵۳- مخطوط-.

[۲] سیر اعلام النبلاء ج ۷ ص ۲۵- مخطوط.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۰۳

جهم بن صفوان أبو محرز السمرقندی الضال المبتدع رأس الجهمیة هالك في زمان صغار التابعين، و ما علمته روى شيئا لكنه زرع شرا عظيما [۱].

[و نیز ذهبی در (سیر اعلام النبلاء) گفته:] قال یعنی الحاكم: و سمعت محمد بن يعقوب الحافظ يقول: لما استوطن البخاري نيسابور اكثر مسلم بن الحجاج الاختلاف إليه، فلما وقع بين الذهلي و بين البخاري ما وقع في مسئلة اللفظ و نادى عليه و منع الناس عنه، انقطع عنه اكثر الناس غير مسلم، فقال الذهلي يوما: الا من قال باللفظ فلا يحل له ان يحضر مجلسنا، فاخذ مسلم رداءه فوق عمامته و قام على رؤس الناس و بعث الى الذهلي ما كتب عنه على ظهر حمال، و كان مسلم يظهر القول باللفظ و لا يكتمه. قال: و سمعت محمد بن يوسف المؤذن، سمعت أبا حامد بن الشرقي يقول:

حضرت مجلس محمد بن يحيى، فقال: ألا من قال لفظي بالقرآن مخلوق فلا يحضر مجلسنا، فقام مسلم بن الحجاج من المجلس. رواها أحمد بن منصور الشيرازي، سمعت محمد بن يعقوب الاخرم، سمعت أصحابنا يقولون: لما قام مسلم و أحمد بن سلمة بن مجلس الذهلي قال الذهلي: لا يساكنني هذا الرجل في البلد فخشي البخاري و سافر.

[از این عبارت ظاهر است که محمد بن يحيى ارشاد کرد که هر کسی که بگوید: که لفظ من بقرآن مخلوق است پس حاضر مجلس ما نشود، پس مسلم بن الحجاج برخواست، و احمد بن سلمه هم متابعت او در قیام از مجلس نمود، و آنگاه که مسلم و احمد بن سلمه از مجلس [۱] میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۲۶.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۰۴

ذهلي بر برخاستند، ذهلي ارشاد کرد که اقامت با من نکند این مرد یعنی بخاری در این بلد، پس بخاری ترسید و سفر اختیار کرد. [و ابن حجر عسقلانی در (هدی ساری) مقدمه (فتح البخاری) گفته:] و قال الحاكم أيضا عن الحافظ أبي عبد الله بن الاخرم: قال: لما قام مسلم ابن الحجاج و أحمد بن سلمة من مجلس محمد بن يحيى بسبب البخاري، قال الذهلي: لا يساكنني هذا الرجل في البلد فخشي البخاري و سافر [۱]

### ترجمه ذهلي قادح بخاري

[و آنگاه که تشمیر ذیل ذهلي در قدح و جرح و تضلیل و تبذیع بخاری، و ایلام و اهانت و اخراج او از بلد، و اخراج او از اهل دین و ایمان دریافتی، پس حالا نبذی از مناقب جميله و فضائل جلیله ذهلي هم باید شنید:

پس باید دانست که حافظ أبو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد ابن مهدی ابن ثابت البغدادي المعروف بالخطيب که جلائل فضائل و عوالی مناقب او از (انساب سمعانی) [۲] و (سیر النبلاء) [۳] ذهبی و (تاریخ ابن خلکان) [۴] و (مرآة الجنان) [۵] یافعی، و (طبقات اسنوی) [۶]، و (طبقات أبو بکر اسدی)، و (فیض القدير) مناوی، [۱] هدی الساری مقدمه فتح الباری ص ۴۹۲. [۲] الانساب ص ۲۰۰.

[۳] سیر النبلاء ج ۱۱ ص ۲۰۸ مخطوط

[۴] وفيات الأعيان ج ۱ ص ۳۲

[۵] مرآة الجنان ج ۳ ص ۸۷

[۶] طبقات الاسنوی ج ۱ ص ۲۰۱.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۰۵

و (مدینه العلم)، و (مفتاح کنز درایة المجموع)، و (بستان المحدثین) و غیر آن ظاهر است.

### ترجمه ذهلي در تاريخ بغداد

[در تاریخ بغداد که پاره از آن بخط عرب نزد اضعف العباد حاضر است می گوید:] محمد بن یحیی بن عبد الله بن خالد بن فارس بن ذویب أبو عبد الله النیسابوری الذهلی مولا هم.

سمع عبد الرحمن بن مهدی، و محمد بن بکر البرسانی، و عبید الله ابن موسی، و یعلی، و محمد ابنی عبید، و روح بن عباد، و أبا النصر هاشم بن القاسم، و أسود بن عامر، و سلیمان بن داود الهاشمی، و محمد بن عمر الواقدی، و عَفَّان بن مسلم، و عبد الرزاق بن همام، و سالم بن قتیبة، و یزید بن هارون، و غیرهم من أهل العراق، و الحجاز، و الشام، و مصر، و الجزيرة. و كان أحد الأئمة العارفين، و الحفاظ المتقين، و الثقات المأمونين.

صَنَّفَ حديث الزهري و جوده، و قدم بغداد و جالس شیوخها و حَدَّثَ بها و كان الامام احمد بن حنبل یثنی علیه، و ینشر فضله. و قد حَدَّثَ عنه جماعة من الكبراء: سعید بن ابی مریم المصری، و أبو صالح كاتب الليث بن سعد، و عبد الله بن محمد النفیلی، و سعید بن منصور، و محمود بن غیلان، و محمد بن المثنی، و محمد بن اسماعیل البخاری، و أبو زرعة، و أبو حاتم الرازیان، و محمد بن سهل بن عقیل، و محمد بن اسحاق الصاغانی، و یعقوب بن شیبۀ الدوسی، و عباس ابن محمد الدوری، و أبو داود السجستانی، عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۰۶

و نفر بعدهم.

أخبرنا أبو منصور علی بن محمد بن الحسن الدقاق، أخبرنا محمد بن عبد الرحمن ابن العباس، قال: حَدَّثَنَا أَبُو نصر عبد الله بن محمد بن زیاد النیسابوری قال: حَدَّثَنَا محمد بن یحیی، حَدَّثَنَا ابن قتیبة، عن عبد الله بن المثنی، عن ثمامة ابن عبد الله، عن أنس، قال: (كان رسول الله صلى الله عليه و سلم یعید الکلمة ثلثة لتعقل عنه).

قال أبو بکر: حَدَّثَنَا ابو العباس بن محمد، حَدَّثَنَا یحیی، فذكر هذا الحديث.

أخبرنا القاضي أبو بکر احمد بن الحسن الحرثی، قال: أخبرنا أبو محمد حاجب بن احمد الطوسی، قال: حَدَّثَنَا محمد بن یحیی الذهلی، قال: حَدَّثَنَا علی بن عبد الله، قال: حَدَّثَنَا سفیان، حَدَّثَنَا یحیی بن سعید، عن ابی بکر بن محمد بن عمر بن عبد العزيز، عن النزیل بن عبد الرحمن عن ابی هريرة، قال: (سجدنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله في إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ).

قال أبو عبد الله محمد بن یحیی: لا اعلم روى هذا الحديث عن یحیی بن سعید غیر ابن عیینة.

و هو عندي و هم انما رواه الناس عن یحیی، و هذا اسناد حديث الافلاس.

أخبرنا ابو نعيم الحافظ، أخبرني محمد بن عبد الله الضبی فی كتابه، قال:

سمعت یحیی بن منصور القاضي یقول: سمعت خالی عبد الله بن علی بن الجارود یقول: سمعت محمد بن سهل بن عسكر یقول: كنا عند الامام احمد بن حنبل، فدخل محمد بن یحیی یعنی الذهلی، فقام إليه احمد و تعجب منه الناس، ثم قال لبنیه و اصحابه: اذهبوا الى ابی عبد الله فاكتبوا عنه.

أخبرنا محمد بن احمد بن رزق، أخبرنا دعلج بن احمد، حَدَّثَنَا أَبُو محمد

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۰۷

بن الجارود، حَدَّثَنَا أَبُو عامر النسائی الحافظ، قال: سمعت محمد بن داود المصیصی یقول: كنا عند الامام احمد بن حنبل و هم یذكرون الحديث، فذكر محمد بن یحیی النیسابوری حدیثا فيه ضعف، فقال له احمد بن حنبل لا تذكر مثل هذا الحديث، فكان محمد بن یحیی دخله خجلة، فقال له احمد: انما قلت هذا اجلالا لك يا أبا عبد الله.

و أخبرنا ابن رزق، أخبرنا دعلج بن احمد، حَدَّثَنَا أَبُو محمد بن الجارود، قال: سمعت أبا عبد الرحیم محمد بن احمد بن الجراح

الجوزجانی يقول:

دخلت على الامام احمد بن حنبل، فقال لى: تريد البصرة؟ قلت: نعم، قال:

فاذا اتيتها فالزم محمد بن يحيى، و ليكن سماعك منه فانى ما رأيت خراسانيا او قال: ما رايت احدا اعلم بحديث الزهرى منه و لا اصح كتابا منه.

اخبرنى حمزة بن محمد بن طاهر الدقاق، و احمد بن عبد الواحد الوكيل قال حمزة: اخبرنا و قال احمد: حدثنا على بن عمر الحافظ، قال سمعت أبا بكر النيسابورى، يقول: سمعت ابراهيم بن هارون، يقول: سمعت الامام احمد بن حنبل، يقول: و ذكر حديثا من حديث الزهرى، فقال: ما قدم علينا رجل اعلم بحديث الزهرى من محمد بن يحيى، زاد احمد قال: قال لنا على بن عمر، قال لنا أبو بكر النيسابورى و هو عندى امام فى الحديث.

اخبرنى حمزة بن محمد بن طاهر، اخبرنا على بن عمر الحافظ، قال: سمعت أبا بكر النيسابورى يقول: سمعت محمد بن يحيى يقول: قال لى على بن المدينى: انت وارث الزهرى.

اخبرنا محمد بن على المقرئ، قال قرأنا على الحسين بن هارون الضبى، عن ابى العباس بن سعيد، قال: حدثنى احمد بن محمود بن مقاتل الهروى

عقبات الانوار فى امامۃ الائمۃ الاطهار، ج ۲، ص: ۴۰۸

أبو الحسين، قال: سمعت رجلا قال لمحمد بن يحيى: جودت فى الزهرى، قال: فى أى شىء لم أجود؟.

حدثت عن ابراهيم بن محمد بن يحيى المزنى. قال: سمعت أبا العباس الدغولى يقول: سمعت صالحا جزرة يقول: لما خرجت من الرى قلت لفضلك عمن اكتب بنيسابور؟ قال: إذا قدمت نيسابور انظر الى شيخ بهى حسن الوجه، حسن الثياب، راكبا حمارا، و هو محمد بن يحيى فاكتب عنه فانه من قرنه الى قدمه فائده، قال: فلما قدمت نيسابور استقبلنى محمد بن يحيى فعرفته بهذه الصفة فذهبت معه، و انتخبت عليه مجلسا و قرأته عليه فلما فرغت قلت له:

افادنى الفضل بن العباس الرازى حديثا عنك عند الوداع لاسمعه من الشيخ، فقال:

هات، فقلت حدثكم سعيد بن عامر، قال: حدثنا شعبه، عن عبد الله بن صبيح، عن محمد بن سيرين، عن انس ان النبى صلى الله عليه و سلم قال: (هذا خالى فليبين أمر خاله)

فقال محمد بن يحيى من ينتخب مثل هذا الانتخاب، و يقرأ مثل هذه القراءة يعلم ان سعيد بن عامر لا يحدث بمثل هذا الحديث، فقال صالح: نعم حدثكم سعيد بن واصل.

قال الشيخ أبو بكر: قصد صالح امتحان محمد بن يحيى فى هذا الحديث، لينظر أ يقبل التلقين أم لا؟ فوجده ضابطا لروايته حافظا لاحاديثه، متحرزا من الوهم، بصيرا بالعلم.

اخبرنا محمد بن على الصورى، اخبرنا احمد بن الحسين الرازى، قال: سمعت عبد الله بن عدى، يقول سمعت الحسين بن الحسن بن سليمان القاضى البخارى، يقول: سمعت عبد الله بن عبد الوهاب الخوارزمى، يقول:

سألت الامام احمد بن حنبل، عن محمد بن يحيى، و محمد بن رافع، فقال:

عقبات الانوار فى امامۃ الائمۃ الاطهار، ج ۲، ص: ۴۰۹

محمد بن يحيى احفظ، و محمد بن رافع اورع.

اخبرنى محمد بن احمد بن يعقوب، اخبرنا محمد بن نعيم الضبى، قال:

سمعت أبا على الحسين بن على الحافظ، و سأله أبو عمر الاصبهاني عن محمد بن يحيى، و عباس بن عبد العظيم العنبرى ايهما احفظ؟ فقال أبو على: عباس ابن عبد العظيم حافظ، الا ان محمد بن يحيى اجل.

حدثوني عن فضلك الرازي انه قال: حدثني من لم يخطئ في حديث قط محمد بن يحيى الذهلي النيسابوري.

و قال علي بن المديني: كفانا محمد بن يحيى جميع حديث الزهري.

أخبرنا هبة الله بن الحسن الطبري، قال: سمعت العلاء بن محمد الروياني و محمد بن الحسين الرازي، يقولان: سمعنا عبد الرحمن بن أبي حاتم، يقول:

سمعت أبي يقول: محمد بن يحيى الذهلي امام أهل زمانه.

أخبرني محمد بن أبي الحسن، أخبرنا عبيد الله بن القاسم الهمداني باطرابلس، أخبرنا أبو عيسى عبد الرحمن بن اسماعيل المروزي بمصر، حدثنا أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي املاء، قال: محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري ثقة و مأمون.

أخبرنا محمد بن علي المقرئ، قال: قرأنا علي الحسين بن هارون، عن ابن سعيد، قال: سمعت عبد الرحمن بن يوسف يعني ابن خراش يقول: كان محمد بن يحيى من أئمة أهل العلم.

أخبرني الحسن بن محمد الخلال، حدثنا عمر بن أحمد الواعظ، حدثنا عبد الله بن سليمان، حدثنا محمد بن يحيى النيسابوري و كان أمير المؤمنين في الحديث.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢، ص: ٤١٠

أخبرنا محمد بن أحمد بن رزق، أخبرنا دعلج بن أحمد، قال: سمعت أحمد ابن محمد بن الأزهر يقول: لمحمد بن يحيى ثمانية عشر رحله إلى البصرة، و له رحلتان إلى اليمن.

و حدثنا هناد بن ابراهيم النسفي، أخبرنا محمد بن أحمد بن محمد بن سليمان الحافظ ببخارى، قال: أخبرنا محمد بن عبد الله بن يوسف الشافعي، قال سمعت الحسين بن الحسن بن سفيان يعني النسري، يقول: سمعت محمد بن يحيى الذهلي يقول: لو لم أبدأ بالبصرة لم يفتني حسين الجعفي و أبو أسامة و شبابه، و لما دخلت البصرة استقبلني جنادة يحيى بن سعيد القطان على باب البصرة.

أخبرني محمد بن أحمد بن يعقوب. أخبرنا محمد بن نعيم، قال: سمعت أبا علي محمد بن أحمد بن زيد المعدل، يقول: سمعت أبا زكريا يحيى بن محمد ابن يحيى بن يحيى، يقول: دخلت على أبي في الصيف الصائف وقت القائلة و هو في بيت كتبه، و بين يديه السراج و هو يصنّف، فقلت: يا أبت هذا وقت الصلوة و دخان هذا السراج بالنهار، فلو نفّست على نفسك، فقال لي: يا بني تقول لي هذا؟ و أنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و أصحابه و التابعين.

و قال أبو نعيم: أخبرني أبو محمد بن زياد المعدل. حدثنا أبو العباس الأزهرى قال: سمعت خادمة محمد بن يحيى و محمد بن يحيى يغسل على السرير فتقول: خدمت أبا عبد الله ثلاثين سنة و كنت أضع له الماء فما رأيت ساقه و أنا ملك له.

أخبرنا هبة الله بن الحسن الطبري، أخبرنا عبد الله بن محمد بن علي بن زياد النيسابوري، قال: أخبرنا أبو حامد أحمد بن محمد بن الحسين الشرقي

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢، ص: ٤١١

الحافظ، قال: سمعت أبا عمرو الخفاف غير مرة يقول: رأيت محمد بن يحيى الذهلي في النوم فقلت: يا أبا عبد الله ما فعل بك ربك؟ قال: غفر لي، قلت: فما فعل علمك؟ قال: كتب بماء الذهب و رفع في عليين.

أخبرنا السمسار، أخبرنا الصفار، حدثنا ابن قانع أن محمد بن يحيى النيسابوري مات في سنة اثنتين و خمسين و مائتين، قال ابن قانع: و قيل سنة ست و خمسين.

أخبرني الحسين بن علي الطناجيري، حدثنا عمر بن أحمد الواعظ، قال:

سمعت عبد الله بن محمد بن زياد النيسابوري يقول: مات محمد بن يحيى النيسابوري سنة سبع و خمسين و مائتين.

و هذه الاقوال و هم، و الصواب ما أخبرنا هبة الله بن الحسن الطبري عن محمد بن نعيم، قال: سمعت عبد الله بن محمد النيسابوري



يقول: سمعت ابا حامد الشرقي يقول: مات محمد بن يحيى الذهلي سنة ثمان و خمسين و مائتين.  
قال الشيخ أبو بكر: و بلغني أنّ وفاته كانت في احد الربيعين من السنة و قد بلغ ستا و ثمانين سنة [۱]

### ترجمه ذهلی در تذهیب ذهبی

[و ابو عبد الله شمس الدين محمد بن احمد ذهبي در كتاب (تذهيب التهذيب) گفته:] محمد بن يحيى بن عبد الله بن خالد بن فارس بن ذويب الذهلي ابو عبد الله النيسابوري الحافظ أحد الاعلام. [۱] تاريخ بغداد ج ۳ ص ۴۱۵.  
عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۱۲

عن عبد الرحمن بن مهدي، و علي بن عاصم، و يزيد بن هارون و أبي داود، و عبد الرزاق، و الفريابي، و هاشم بن قاسم، و يعقوب بن ابراهيم بن سعد، و بشر ابن عمر الزهراني، و أبي جعفر بن عون، و مسلم بن قتيبة، و عبد الصمد بن عبد الوارث و خلائق.  
و له رحلة واسعة.

و عنه البخاري و الاربعه و سعيد بن أبي مریم، و سعيد بن منصور و أبو جعفر النفيلى، و هم من شيوخه، و أحمد بن سلمه، و صالح جزرة، و أبو حاتم، و ابن خزيمة، و أبو عوانه، و محمد بن عبد الرحمن الدغولي، و ابنه يحيى الشهيد، و أبو علي الميداني، و ابو بكر بن زياد النيسابوري، و حاجب بن احمد الطوسي، و أمم سواهم.  
و قد روى عنه البخاري في الصحيح أحاديث عدة لكنه يدلسه، فتارة يقول: حدثنا محمد، و تارة يقول: حدثنا محمد بن عبد الله، و تارة يقول: حدثنا محمد بن خالد.

قال محمد بن سهل: كنا عند احمد بن حنبل فدخل محمد بن يحيى فقام إليه احمد و تعجب منه الناس، ثم قال لبيه و أصحابه: اذهبوا الى أبي عبد الله و اكتبوا عنه.

و عن احمد بن حنبل قال: ما رأيت خراسانيا أعلم بحديث الزهري منه، و لا أصح كتابا منه.

و قال محمد بن داود المصيصي: كنا عند احمد بن حنبل و هم يتذاكرون، فذكر محمد بن يحيى النيسابوري حديثا فيه ضعف، فقال له احمد بن حنبل:

لا تذكر مثل هذا فكأن محمدا دخله خجلة، فقال احمد: انما قلت هذا اجلالا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۱۳

لك يا ابا عبد الله.

و قال ابراهيم بن هاني عن احمد: ما قدم علينا رجل أعلم بحديث الزهري من محمد بن يحيى.

و قال أبو عمرو احمد بن المبارك المستملي: أتيت احمد بن حنبل، فقال لي من اين؟ قلت: من نيسابور، قال: محمد بن يحيى له مجلس؟ قلت: نعم، قال:

لو أن محمد بن يحيى عندنا لجعلناه اماما في الحديث، سمعها زنجويه اللباد ابن أبي عمر المستملي، و زاد قال المستملي: سمعت محمد بن يحيى يقول: قد جعلت احمد فيما بيني و بين ربي عز و جل.

و قال سعيد بن منصور لابن معين: لم لم تجمع حديث الزهري؟ قال: قد كفانا محمد بن يحيى و جمع حديث الزهري.

و قال ابو قريش الحافظ: كنت عند أبي زرعة فجاء مسلم فجلس ساعة و تذاكرا فلما ان قام قلت: هذا جمع أربعة آلاف حديث في الصحيح، قال:

فلم ترك الباقي، ثم قال: ليس لهذا عقل، لو دارى محمد بن يحيى لصار رجلا.

و قال يحيى بن محمد: سمعت أبي يقول: إذا روى عن المحدث رجلا ان ارتفع عنه اسم الجهالة و دخلت على أبي وقت القائلة في



الصیف و هو فی بیت کتبه و بین یدیه السراج و هو یصنّف، فقلت: یا أبت فی هذا الوقت و دخان هذا السراج فلو نفّست عن نفسك، فقال: یا بنی تقول لی هذا؟ و أنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و أصحابه و التابعین.

قال ابو حاتم الرازی: محمد بن یحیی امام أهل زمانه ثقة.

و قال النسائی: ثقة، مأمون.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۱۴

و قال ابو بکر بن أبی داود: حدّثنا محمد بن یحیی النیسابوری و کان امیر المؤمنین فی الحدیث.

و قال محمد بن الازهر: لمحمد بن یحیی ثمانية عشر رجلة الى البصرة و رحلتان الى الیمن.

و عن الذهلی قال: لما دخلت البصرة استقبلنی جنازة یحیی بن سعید القطان علی باب البصرة.

و قالت امه لمحمد بن یحیی: خدمته ثلاثین سنة فما رأیت ساقه قط.

و قال أبو حامد بن الشرقي: سمعت أبا عمرو الخفّاف يقول: رأیت محمد ابن یحیی الذهلی فی النوم، فقلت: ما فعل الله بك؟ فقال: غفر لی، قلت: فما فعل علمك؟ قال: كتب بماء الذهب و رفع فی علیین.

قال ابن الشرقي، و جماعة: مات سنة ثمان و خمسين و مائتين و بلغ ستا و ثمانین سنة.

قلت: قال أبو بکر الجارودی: بلغنی أن محمد بن یحیی کان فی مجلس یحیی ابن یحیی، فنظر علی بن مسلمة اللقی الی حسن خطه و تقييده، فقال:

یا بنی ألا أنصحك؟ ان أبا زكريّا يحدثك عن سفیان بن عیینة و هو حی بمكة، و عن و كيع و هو حی بالكوفة، و عن یحیی بن سعید القطان و هو حی بالبصرة، فاخرج فی طلب العلم فعمل فيه قوله و تأهّب للخروج فقدم اصبهان، فأقام بها أياما و سمع من عبد الرحمن بن مهدي، و الحسين بن حفص، ثم خرج الى البصرة، و قد مات یحیی بن سعید فأكثر المقام بها و كتب عن أبی داود الطيالسی.

و قال الحسين بن الحسن: سمعت محمد بن یحیی يقول: رحلت ثلاث رحلات، و أنفقت علی العلم مائة و خمسين ألفا.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۱۵

و قال ابن خزيمة: حدّثنا محمد بن یحیی الذهلی امام أهل عصره أسكنه الله جنته مع حبيته.

و قال السلمی عن الدار قطنی قال: من أحب أن يعرف قصور علمه عن علم السلف فلينظر فی علم حديث الزهري لمحمد بن یحیی.

و قال ابن خزيمة: سمعت الذهلی يقول: لم یرو أحد عن الزهري الا أخطأ فی حديثه غیر مالک.

و قال أبو عبد الله الحاكم فی تاريخه: أنبأنا أبو الحسين محمد بن یعقوب، حدّثنا الحسين بن حسن القاضي بأنطاكية، حدّثنا محمد بن عبد الله بن عبد الحكم، حدّثنا سعید بن مریم، أخبرنی محمد بن یحیی، عن عبد الرزاق، عن معمر عن الزهري، عن عروة، عن عائشة: أن فاطمة و العباس أتيا أبا بكر یطلبان أرض النبی صلى الله عليه و سلم من فدك و سهمه من خيبر، فقال أبو بكر: سمعت النبی صلى الله عليه و سلم يقول: لا نورث، ما تركنا صدقة.

قال یعقوب بن محمد الصيدلانی: مات الذهلی يوم الاثنين لاربع بقین من ربيع الاول.

قلت: مسند الزهري لمحمد بن یحیی فی مجلدين، قال محمد ابن یحیی:

قال لی علی بن المديني: أنت ولدت للزهري [۱]

### ترجمه ذهلی در سیر النبلاء

[و نیز علامه ذهلی در کتاب (سیر النبلاء) گفته: [۱] تذهیب التهذیب ج ۳ ص ۸۸- مخطوط-

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۱۶

محمد بن یحیی بن عبد الله ابن خالد بن فارس بن ذویب الامام العلامة الحافظ البارع شیخ الاسلام و عالم أهل المشرق، و امام أهل الحديث بخراسان أبو عبد الله الذهلي مولاهم النيسابوري.

مولده سنة بضع و سبعين و مائه، و سماع من الحفصين: حفص ابن عبد الله و حفص بن عبد الرحمن، و الحسين بن الوليد، و علي بن ابراهيم البناني، و مكی بن ابراهيم، و علي بن الحسين بن شقيق بنيسابور، و ارتحل في سنة سبع و تسعين سنة موت و كيع، فكتب بالرى عن يحيى بن الضريس، و طبقته و كتب باصبهان عن عبد الرحمن بن مهدي كذا قال الحاكم، و أحسبه لقيه بالبصرة فانه يقول: قدمت البصرة فاستقبلني جنازة يحيى بن سعيد القطان، و كانت في صفر من سنة ثمان، و عاش بعده عبد الرحمن خمسة أشهر فأكثر عنه و هو أقدم شيخ له و أجلهم.

و سماع بها من محمد بن بكر البرساني، و أبي داود الطيالسي، و وهب بن جرير، و أبي علي الحنفی، و أبي عامر العقدي، و سعيد بن عامر، و صفوان بن عيسى، و ابی عاصم، و حبان بن هلال، و طبقته.

و بالكوفة من اسباط بن محمد، و عمرو بن محمد بن العنقزي، و يعلى بن عبيد، و محمد اخيه، و جعفر بن عون، و محاضر بن المورع، و عبيد الله بن موسى، و أبي بدر السكوني، و عدة.

و بواسط من مؤيد ابن هارون، و علي بن عاصم، و عدة.

و ببغداد من أبي النصر، و الاسود ابن عامر، و يعقوب بن ابراهيم، و الوقدي، و خلق.

و بمكة من أبي عبد الرحمن المقرئ، و طبقته.

عقبات الانوار في امامة الاثمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۱۷

و بالمدينة من عبد الملك بن الماجشون، و عبد الله بن نافع، و عدة.

و باليمن من عبد الرزاق فأكثر، و ابراهيم ابن حكم بن ابان، و عبد الله بن الوليد، و يزيد بن أبي حكيم، و اسماعيل ابن عبد الكريم.

و بمصر من عمرو بن أبي سلمة، و يحيى بن حسان، و سعيد بن أبي مريم، و أبي صالح.

و بالشام من الفريابي، و الهيثم بن جميل، و أبي مسهر، و أبي اليمان، و علي بن عياش.

و بالجزيرة من عمرو بن خالد، و النفيلي، و خلق كثير من هذا الجيل.

و كتب العالي و النازل، و كان بحرا لا يكدره الدلاء جمع علم الزهري.

و صفه، و جوده، من اجل ذلك يقال له الزهري، و يقال له الذهلي، و انتهت إليه رئاسة العلم و العظمة و السؤدد ببلده، كانت له

جلالة عجيبة بنيسابور من نوع جلالة الامام احمد ببغداد، و مالك بالمدينة.

روى عنه خلائق: منهم الاثمة سعيد ابن أبي مريم، و ابو جعفر النفيلي، و عبد الله بن صالح، و عمرو بن خالد، و هؤلاء من شيوخه، و

محمود بن غيلان، و محمد بن سهل بن عسكر، و محمد بن اسماعيل البخاري، و يدلسه كثيرا لا يقول:

محمد بن يحيى، بل يقول: محمد فقط، أو محمد بن خالد، أو محمد بن عبد الله، ينسبه الى الجد و يعمى اسمه لمكان الواقع بينهما غفر الله لهما.

و ممن روى عنه سعيد بن منصور صاحب السنن و هو اكبر منه، و محمد بن اسحاق الصاغانى، و ابو زرعة، و ابو حاتم، و محمد بن

عوف الطائي، و أبو عيسى الترمذی، و ابن ماجه، و النسائي في سننهم، و امام الاثمة ابن خزيمة، و أبو العباس السراج، و أبو حامد بن

الشرقي، و مكی بن عبدان،

عقبات الانوار في امامة الاثمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۱۸

و أبو حامد بن بلال، و محمد بن الحسين القطان، و حاجب بن احمد الطوسي أحد الضعفاء، و محمد بن عبد الرحمن الدغولي، و أبو

عوانة، و أبو علي الميداني، و أبو بكر بن زياد النيسابوري، و خلق كثير، و أكثر عنه مسلم، ثم فسد ما بينهما، فامتنع من الرواية عنه، فما

ضره ذلك عند الله.

قال ابن أبي حاتم كتب عنه أبي بالري وقال: ثقة، ثم قال عبد الرحمن هو امام من أئمة المسلمين.

و قال أبو نصر الكلاباذي روى عنه البخاري فقال مرة: نا محمد، و قال مرة: نا محمد بن عبد الله نسبه الى جدّه، و قال مرة: انبأنا محمد بن خالد و لم يصرح به.

و قال الخطيب: كان أحد الأئمة العارفين و الحفاظ المتقين، صنف حديث الزهري وجوده و كان أحمد بن حنبل يثنى عليه و ينشر فضله.

قال الحاكم: سمعت ابا عبد الله محمد بن يعقوب يقول: رأيت جنازة محمد بن يحيى و الناس يعدون بين يديها و خلفها ولي ثمان سنين.

و قال محمد بن صالح بن هاني: سمعت محمد بن النصر الجارودي يقول: بلغني أنّ محمد بن يحيى كان يكتب في مجلس يحيى بن يحيى، فنظر على بن مسلمة اللبقي الى حسن خطه و تقييده، فقال له: يا بني الا نصحك؟

ان ابا زكريا يحدثك عن سفيان بن عيينة و هو حي بمكة، و عن وكيع و هو حي بالكوفة، و عن يحيى بن سعيد و جماعة احياء بالبصرة، و عن عبد الرحمن بن مهدي و هو حي باصبهان، فاخرج في طلب العلم و لا تضع ايامك، فعمل فيه قوله، فخرج الى اصبهان، فسمع من عبد الرحمن بن مهدي، و الحسين بن حفص، ثم دخل البصرة، و قد مات يحيى، فكتب عن ابي داود و اقرانه، و اكثر بها

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢، ص: ٤١٩

المقام حتى مات سفيان بن عيينة، قلت: ما كان يمكنه لقائه فان سفيان مات في وسط السنة، و لا كان يمكنه المسير الى مكة الا مع الوفد، و اما وكيع فمات قبل ان يتحرك الذهلي من بلده، قال: فخرج الى اليمن و اكثر عن عبد الرزاق و اقرانه، ثم رجع و حج و ذهب الى مصر ثم الشام، و بارك الله له في علمه، حتى صار امام عصره.

قال ابو العباس الدغولي: سمعت صالح بن محمد الحافظ يقول: دخلت الري و كان فضلك يذاكرني

حديث شعبه، فألقى على لشعبه، عن عبد الله بن صبيح، عن ابن سيرين، عن انس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: (هذا خالي فليرى امرؤ خاله)

فلم احفظ، فقال فضلك: انا افيدك إذا دخلت نيسابور ترى شيخا حسن الشيب، حسن الوجه، راكب حمار مصري، حسن اللباس، فاذا رأيته فاعلم انه محمد بن يحيى فسئله عن هذا، فهو عنده عن سعيد ابن واصل، عن شعبه، فلما دخلت نيسابور استقبلني شيخ بهذا الوصف، فقلت يشبه ان يكون فسألت عنه فقالوا: هو محمد بن يحيى فتبعته الى ان نزل فسلمت عليه و اخبرته بقصدي اياه فنزلت في مسجده و كتبت مجلسا من اصوله فلما خرج و صلى قرأته عليه ثم قلت: حدثكم سعيد بن عامر عن شعبه فذكر الحديث، فقال لي: يافتى من ينتخب هذا الانتخاب، و يقرأ هذه القراءة يعلم ان سعيد ابن عامر لا يحدث عن شعبه مثل هذا الحديث فقلت: نعم ايها الشيخ حدثكم سعيد ابن واصل؟ فقال: نعم.

قال ابو عمرو احمد بن نصر الخفاف: رأيت محمد بن يحيى بعد وفاته فقلت: ما فعل الله بك؟ قال: غفر لي، قلت: فما فعل بحديثك؟ قال: كتبت بماء الذهب، و رفعت في عليين.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢، ص: ٤٢٠

قال ابو حامد بن الشرقي: سمعت ابا عمرو المستملي يقول: دفنت من كتب محمد بن يحيى بعد وفاته الفى جزء [١].

و ايضا في سير النبلاء بعد بيان حال جده فارس.

الدغولي [٢]، سمعت محمد بن يحيى قال: لما رحلت بابني الى العراق صحبني جماعة من العرب، فسألوني أى حديث عند احمد بن حنبل اغرب؟

فكنت اقول: إذا دخلنا عليه سألته عن حديث تستفيدونه، فلما دخلنا سألته عن حديث يحيى بن سعيد، عن عثمان ابن غياث، عن ابن بريدة، عن يحيى بن يعمر، عن ابن عمر، عن عمر، حديث الايمان فقال: يا ابا عبد الله ليس هو عندي عن يحيى بن سعيد، فخرجت و قمنا، فاخذت اصحابنا يقولون: انه ذكر الحديث غير مرة ثم لم يعرفه احمد، و انا ساكت لا اجيبهم قال: ثم قدمنا بغداد، فدخلنا على احمد، فرحب بنا و سأل عنا، ثم قال: اخبرني يا ابا عبد الله أى حديث استفتدت عن مسدد عن يحيى بن سعيد؟ ثم اخرج كتابه و املئ علينا، فسكت محمد بن يحيى و لم يقل سألناك عنه، و تعجب اصحابه من صبره، قال فاخبر احمد بأنه كان سأله عن الحديث قبل خروجه الى البصرة، فكان ابو عبد الله إذا ذكره يقول: محمد بن يحيى العاقل.

قال أبو العباس الأزهرى: سمعت خادمة محمد بن يحيى و هو على السرير يغسل، تقول: خدمته ثلاثين سنة و كنت أضع له الماء فما رأيت ساقه قط و أنا ملك له.

قال الحاكم: سمعت أبا على محمد بن أحمد بن زيد المعدل، يقول: [١] سير النبلاء ج ٧ ص ٣٧٧ - مخطوط -

[٢] الدغولي هو محمد بن عبد الرحمن السرخسي، أبو العباس الحافظ المتوفى ٣٢٥.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٢، ص: ٤٢١

سمعت يحيى بن الذهلي، يقول: دخلت على أبي في الصيف الصائف وقت القائلة و هو في بيت كتبه و بين يديه السراج و هو يصنف، فقلت: يا أبت هذا وقت الصلوة، و دخان هذا السراج بالنهار، فلو نفست عن نفسك قال: يا بني تقول لى: هذا؟ و أنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم و أصحابه و التابعين.

و سمعت يحيى بن منصور القاضي، سمعت خالي عبد الله بن علويه، سمعت محمد بن سهل بن عسكر، يقول: كنا عند أحمد بن حنبل إذ دخل عليه محمد ابن يحيى، فقام إليه و قرب مجلسه، و أمر بنيه و أصحابه أن يكتبوا عنه.

زنجويه بن محمد، سمعت أبا عمرو المستملى يقول: أتيت أحمد بن حنبل، فقال: من أين أتيت؟ قلت: من نيسابور، قال: أبو عبد الله محمد بن يحيى له مجلس؟ قلت: نعم، قال: لو انه عندنا لجعلناه اماما في الحديث، ثم ذكرت محمد بن رافع فقال: من محمد بن رافع؟ ثم سكت ساعة، ثم قال: لعل الذى كان معنا عند عبد الرزاق؟ قلت: نعم.

قال محمد بن سعيد بن منصور: أنبا أبى قلت ليحيى بن معين: لم لا تجمع حديث الزهرى؟ فقال: كفانا محمد بن يحيى ذلك.

قال زنجويه بن محمد: كنت أسمع مشايخنا يقولون: الحديث الذى لا يعرفه محمد بن يحيى لا يعاب به.

و قال أبو القريش الحافظ: كنت عند أبى زرعة فجاء مسلم بن الحجاج فسلم عليه و جلس ساعة و تذاكرا فلما أن قام قلت له: هذا جمع أربعة آلاف حديث فى الصحيح، قال: فلمن ترك الباقي؟ ثم قال: هذا ليس له عقل، لو دارى محمد بن يحيى لصار رجلا.

الحاكم أنبا أبو على الحافظ، أنبا محمد بن اسحاق، أنبا أبو عبد الرحيم

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٢، ص: ٤٢٢

الجوزجاني، قال: قلت لاحمد بن حنبل: انى اريد البصرة و قد عرفت أصحاب الحديث و ما بينهم، فقال: إذا قدمت فسل عن محمد بن يحيى النيسابورى، فاذا رأيته فألزمه، ثم قال: ما قدم علينا أحد أعلم بحديث الزهرى منه.

قال ابن أبى حاتم: كتب أبى عن محمد بن يحيى بالرى و هو ثقة، صدوق امام أئمة المسلمين، و ثقة أبى و سمعته يقول: هو امام أهل زمانه. و قال النسائي:

ثقة مأمون.

و قال ابن أبى داود: أنبا محمد بن يحيى و كان أمير المؤمنين فى الحديث [١].

و أيضا فى سير النبلاء: أبو بكر النيسابورى، سمعت محمد بن يحيى يقول: قال لى على بن المدينى أنت وارث الزهرى.

قال السلمى: سألت الدارقطنى من يقدم من محمد بن يحيى و عبد الله بن عبد الرحمن السمرقندى؟ فقال: محمد بن يحيى، و من

أحب أن ينظر و يعرف قصور علمه عن علم السلف فليُنظر في علل حديث الزهري لمحمد بن يحيى.  
و قال النسائي: ثقة، مأمون.

و قال امام الائمه ابن خزيمة: أنبا محمد بن يحيى الذهلي امام عصره أسكنه الله جنته مع حبيته.  
و قد سئل صالح جزرة عن محمد بن يحيى الذهلي؟ فقال: ما في الدنيا أحق ممن يسأل عن محمد بن يحيى:  
قال ابن الشرقي: ما أخرجت خراسان مثل محمد بن يحيى، ثم قال: مات [١] سير النبلاء ج ٧- مخطوط.  
عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ٢، ص: ٤٢٣

في سنة ثمان و خمسين و مائتين، زاد غيره: في ربيع الاول، و بخط أبي عمرو و المستملی عاش ستا و ثمانين سنة.  
و قال أبو أحمد علي بن محمد المروزي: سمعت محمد بن موسى الباشاني يقول: مات الذهلي يوم الثلاثاء لثلاث بقين من ربيع الآخر  
سنة ثمان و خمسين.  
و قال يعقوب بن محمد الصيدلاني: يوم الاثنين لاربع بقين من ربيع الاول [١]

### ترجمه ذهلي در عبر و كاشف ذهبي

[و نیز ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در (عبر في خبر من غير) در وقایع سنة ثمان و خمسين و مائتين گفته:] و فيها محمد بن  
يحيى بن عبد الله بن خالد بن فارس أبو عبد الله الذهلي النيسابوري أحد الائمه الاعلام، سمع عبد الرحمن ابن مهدي و طبقته، قال  
أبو حاتم: كان امام أهل زمانه، قال أبو بكر بن أبي داود: هو أمير المؤمنين في الحديث [٢].  
[و نیز ذهبي در (كاشف گفته):] محمد بن يحيى بن عبد الله بن خالد بن فارس الذهلي أبو عبد الله النيسابوري الحافظ، عن ابن  
مهدي، و عبد الرزاق، و عنه البخاري، و الاربعة، و ابن خزيمة و أبو عوانة، و أبو علي الميداني، و لا يكاد البخاري يفصح باسمه  
(الذهلي) لما وقع بينهما. [١] سير النبلاء ج ٧- مخطوط.  
[٢] عبر في خبر من غير ص ١٠١- مخطوط.  
عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ٢، ص: ٤٢٤  
قال ابن داود: حدثنا محمد بن يحيى، و كان أمير المؤمنين في الحديث.  
و قال أبو حاتم: هو امام أهل زمانه.  
توفي سنة ٢٥٨ و له ست و ثمانون سنة [١]

### ترجمه ذهلي در انساب سمعاني

[و ابو سعد عبد الكريم بن محمد المروزي الشافعي در (انساب) در نسبت زهري گفته:] و أما الامام أبو عبد الله محمد بن يحيى بن  
خالد الذهلي امام أهل نيسابور في عصره، و رئيس العلماء و مقدمهم، لقب بالزهري لجمعه الزهريات و هي أحاديث محمد بن مسلم  
بن شهاب الزهري [٢]

### ترجمه ذهلي در تراجم الحفاظ بدخشاني

[و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني در (تراجم الحفاظ) که از (انساب سمعاني) مستخرج نموده گفته:] محمد بن يحيى بن عبد  
الله بن خالد الذهلي النيسابوري أحد الائمه.  
ذکره في نسبة الزهري و قد مر تحقيقها في ترجمة الامام أبي بكر محمد بن مسلم ابن عبيد الله بن شهاب، فقال:

و أما الامام أبو عبد الله محمد بن يحيى بن عبد الله بن خالد الذهلي امام أهل نيسابور في عصره، و رئيس العلماء و مقدمهم، لقب بالزهرى لجمعه [۱] كاشف ذهبى ص ۱۶۰ - مخطوط.

[۲] الانساب ج ۶ ص ۳۵۱ ط حيدرآباد الدكن.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۲۵

الزهریات، و هي أحاديث محمد بن مسلم بن شهاب الزهرى انتهى، و لم يزد على هذا، و لم يؤرخ وفاته.

قلت: كانت وفاته في سنة ثمان و خمسين و مائتين، أرخها غير واحد، و كان له يوم مات ست و ثمانون سنة، و هو من كبار الحفاظ الثقات الاثبات، و أجله شیوخ البخاری، و أبی داود، و الترمذی، و النسائی، و ابن ماجه، و قد لقی عبد الرحمن بن مهدی، و أبی داود الطیالسی، و عبد الرزاق، و عفان، و من بعدهم فسمع منهم.

و انما اقتصر أبو سعد من ترجمته على هذا القدر لشهرتها، و قد ذكره الذهبي و ابن ناصر الدين في طبقات الحفاظ [۱]

### ترجمه ذهلی در مرآة الجنان یافعی

[و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی الیمنی المعروف بالیافعی در (مرآة الجنان) در وقایع سنة ثمان و خمسين و مائتين گفته:] و فيها الامام الحافظ أحد الاعلام محمد بن يحيى الذهلي النيسابوري.

سمع عبد الرحمن بن مهدی و طبقته و أكثر الترحال، و صنف التصانيف و كان الامام أحمد یجله و یعظمه، و قال أبو حاتم: كان امام أهل زمانه [۲]

### ترجمه ذهلی از سیوطی

[و جلال الدين سیوطی در (طبقات الحفاظ) مختصر تذکره الحفاظ [۱] تراجم الحفاظ ص ۱۷۰ - مخطوط.

[۲] مرآة الجنان ج ۲ ص ۱۶۹ ط دائرة المعارف النظامية في حيدرآباد الدكن سنة ۱۳۳۸.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۲۶

ذهبي گفته:] محمد بن يحيى بن عبد الله الذهلي النيسابوري الحافظ روى عن أحمد، و اسحاق، و ابن المديني، و عفان، و خلق، و عنه البخاري و الاربعة، و خلق.

قال أبو بكر بن أبي داود: كان أمير المؤمنين في الحديث.

و قال الخطيب كان أحد الائمة العارفين، و الحفاظ المتقنين، و الثقات المأمونين، صنف حديث الزهرى وجوده، و كان أحمد بن

حنبل يثنى عليه و يشكر فعله، مات سنة ثمان و خمسين و مائتين، و قيل سنة اثنتين و خمسين [۱]

### حافظ ابو بكر اعين نیز بخاری را قدح کرده

[و حافظ ابو بكر اعين هم بخاری را بسبب مسئله لفظ مقدوح و مجروح می دانست، و از اعتماد و وثوق بکنار می انداخت.]

[ذهبي در (سير النبلاء) بترجمه علی بن حجر گفته:] قال الحافظ أبو بكر الاعين: مشايخ خراسان ثلاثة: قتيبة، و علی بن حجر و محمد بن مهران الرازي، و رجالها أربعة: عبد الله بن عبد الرحمن السمرقندی و محمد بن اسماعيل البخاري قبل أن يظهر منه ما ظهر، و محمد بن يحيى، و أبو زرعة [۲].

[از این عبارت واضح است که حافظ ابو بكر اعين گفته است که مشايخ خراسان سه کس اند: قتيبة، و علی بن حجر، و محمد بن

مهران رازی، و رجال خراسان چهار کس اند: عبد الله بن عبد الرحمن سمرقندی [۱] طبقات الحفاظ سیوطی ص ۲۳۴.

[۲] سیر النبلاء ج ۷ ص ۲۵۲- مخطوط.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۲۷

و محمد بن اسماعیل بخاری قبل از اینکه ظاهر شود از او آنچه ظاهر و محمد بن یحیی، و ابو زرعه.

پس بنهایت ظهور ثابت می شود که نزد ابو بکر اعین بخاری بعد از آنکه ظاهر شد از او آنچه ظاهر شد از مدح و قبول و محدود شدن از رجال فحول بر کنار افتاد.

### بخاری از جهت مسئله لفظ نزد ابن حنبل نیز مقدوح است

#### اشاره

[و ذهبی در (سیر النبلاء) بعد نقل این عبارت از ابو بکر اعین گفته:] قلت: هذه دقة من الاعين، و الذي ظهر من محمد أمر خفيف من المسائل التي اختلف فيها الائمه في القول في القرآن و تسمى مسئلة أفعال التالين.

فجمهور الائمه و السلف و الخلف على ان القرآن كلام الله منزل غير مخلوق، و بهذا ندين الله تعالى، و ندع من خالف ذلك. و ذهبت الجهميه، و المعتزله، و المأمون، و أحمد بن أبي داود القاضی، و خلق من المتكلمين، و الرافضة الى ان القرآن كلام الله المنزل مخلوق، و قالوا:

الله خالق كل شيء، و القرآن شيء، و قالوا: الله تعالى يوصف بأنه متكلم.

و جرت محنة القرآن، و عظم البلاء، و ضرب أحمد بن حنبل بالسياط ليقول ذلك، نسأل الله تعالى السلامة في الدين. ثم نشأت طائفة فقالوا: كلام الله تعالى منزل غير مخلوق، و لكن ألفاظنا به مخلوقة يعنون لفظهم و أصواتهم به و کتابتہم له و نحو ذلك، و هم حسين الكرابيسي و من تبعه، فأنكر ذلك الامام أحمد و أئمة الحديث، و بالغ الامام أحمد في الحط عليهم، و ثبت عنه انه قال: اللفظية جهميه، و قال: من قال

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۲۸

لفظی بالقرآن مخلوق فهو جهمی، و قال: من قال لفظی بالقرآن غير مخلوق فهو مبتدع، و سد باب الخوض في هذا، و قال أيضا: من قال لفظی بالقرآن مخلوق يريد به القرآن فهو جهمی.

و قالت طائفة: القرآن محدث، كداود الظاهري و من تبعه، فبدعهم الامام أحمد و أنكر ذلك، و ثبت على الجزم بأن القرآن كلام الله تعالى غير مخلوق، و انه من علم الله تعالى، و كفر من قال بخلقه، و بدع من قال بحدوثه، و بدع من قال لفظی بالقرآن قديم، و لم يأت عنه و لا عن السلف القول بأن القرآن قديم، ما تفوه أحد منهم بهذا، فقولنا قديم من العبارات المحدثه المبتدعه، كما ان قولنا محدث بدعه.

و أما البخاری فكان من كبار الائمه الاذكياء فقال: ما قلت: ألفاظنا بالقرآن مخلوقة و انما حركاتهم و أصواتهم و أفعالهم مخلوقة، و القرآن المسموع المتلو الملفوظ لمكتوب في المصاحف كلام الله تعالى غير مخلوق، و صنف في ذلك كتاب (أفعال العباد) مجلد فأنكر عليه طائفة ما فهموا مراده، كالذهلي و أبي زرعه و أبي حاتم، و أبي بكر الاعين و غيرهم.

ثم ظهر بعد ذلك مقالة الكلامية و الاشعرية، و قالوا: القرآن معنى قائم بالنفس، و انما هذا المنزل حكايته و عبادته و دال عليه، و قالوا: هذا المتلو محدود متعاقب، و كلام الله تعالى لا يجوز عليه التعاقب و لا التعدد بل هو شيء واحد قائم بالذات المقدسة و اتسع المقال

في ذلك و لزم منه امور و ألوان تركها و الله من حسن الايمان و بالله تعالى نتأيد [۱]. [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۲۵۳.



عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۲۹

[از صدر این عبارت ظاهر است که ذهبی این تقييد ابو بکر اعین را محض دقت و تشدید وامی نماید، و ارشاد می فرماید که آنچه ظاهر شد از محمد بن اسماعیل بخاری امری خفیف بود از جمله مسائلی که اختلاف کرده اند در آن ائمه، و این استخفاف و استضعاف حسب افادات اسلاف سنیه محض اعتساف است، زیرا که سابقا دانستی که ذهلی مذهب بخاری را نهایت شنیع و فطیع دانسته که لفظیه را بدتر از جهمی قرار داده.

و از عبارت خود ذهبی اعنی قوله: (فأنکر ذلک الامام أحمد و أئمة الحديث الخ) ظاهر است که مذهب این طائفه که می گفتند: کلام الله منزل غیر مخلوق است، لکن الفاظ بالقرآن مخلوق است، و مرادشان از این لفظشان و اصواتشان بقرآن و کتابشان برای قرآن بود، و این طائفه حسین کرایسی و اتباعشان بودند، منکر و باطل بود که امام احمد ابن حنبل و دیگر ائمه حدیث انکار آن کردند، و امام احمد بن حنبل مبالغه در عیب و ذمشان فرموده، و ثابت شده است که احمد بن حنبل فرموده است: که لفظیه جهمی اند، و نیز فرموده است: که کسی که گفت لفظ من بقرآن مخلوق است پس او جهمی است، و چون مذهب بخاری و مذهب حسین کرایسی یکی است، یعنی بخاری هم قائل است بآنکه لفظ بقرآن مخلوق است کما سبق التصريح به و نقله الذهبي بنفسه فی سير النبلاء عن الذهلي.

پس بخاری هم نزد امام احمد بن حنبل مورد این تشنیعات و تغلیظات باشد و مبالغه احمد بن حنبل در عیب و ارزاء قائل این قول بر بخاری

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۳۰

هم منطبق باشد.

و حسب افاده آن امام تحریر بخاری جهمی باشد و جهمی کافرند کما سبق.]

[و نیز ذهبی در (میزان الاعتدال) گفته: [الحسين بن علي الكرايسي الفقيه، سمع اسحاق الأزرق، و معن بن عيسى و شبابة، و طبقتهم، و عنه عبيد بن محمد البزار، و محمد بن علي، و له تصانيف قال الأزدي: ساقط لا يرجع الى قوله. و قال الخطيب: حديثه يعزّ جدا لان احمد بن حنبل كان يتكلم فيه بسبب مسئلة اللفظ، و هو أيضا كان يتكلم في أحمد فتجنب الناس الاخذ عنه، و لما بلغ يحيى بن معين انه يتكلم في أحمد بن حنبل لعنه، و قال ما احوجه أن يضرب و قد سمع الكرايسي من معن بن عيسى و الطبقة [۱].

[از این عبارت ظاهر است که أحمد بن حنبل در حسین کرایسی بسبب مسئلة لفظ قدح و جرح نموده، و او هم در امام احمد بن حنبل تکلم کرده، و باین سبب مردم از أخذ حدیث او احتراز کردند، و چون یحیی بن معین شنید که کرایسی تکلم می کند در أحمد بن حنبل بمزید تدین و حمایت و سوزش قلب کرایسی را بلعن نواخت و او را حسب افاده حضرات درباره لعن بزمه کفار و ملاحظه اشرا انداخت- و نیز او را لائق ضرب و ایجاج و اهانت و ایلام دانست، و از جمله اعلام اهل اسلام که تعظیمشان لازم است خارج ساخت.

پس بخاری هم نزد احمد بن حنبل و اتباع او مقدوح و مجروح [۱] میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۴۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۳۱

و ملوم و مذموم باشد.]

[و نیز ذهبی در (سير النبلاء) گفته: [الكرايسي العلامة فقيه بغداد، أبو علي الحسين بن علي بن يزيد البغدادي صاحب التصانيف. سمع اسحاق الأزرق، و معن بن عيسى، و يزيد بن هارون، و يعقوب بن ابراهيم، و تفقه بالشافعي روى عنه عبيد بن محمد البزار، و محمد بن علي فستقه.



و كان من بحور العلم، ذكيا فطنا، فصيحاً، لساناً، تصانيفه في الفروع والاصول تدل على تبحره، الا انه وقع بينه، وبين الامام أحمد فهجر لذلك.

و هو أول من فتح مسئلة اللفظ، و لما بلغ يحيى بن معين انه يتكلم في أحمد قال: ما أحوجه الى ان يضرب، و شتمه. قال حسين في القرآن: لفظي به مخلوق، فبلغ قوله أحمد فانكره و قال هذه بدعة فوضح حسين المسئلة، و قال: تلفظك بالقرآن يعني غير الملفوظ.

و قال في أحمد: أي شيء نعمل بهذا الصبي؟ ان قلنا مخلوق قال: بدعة و ان قلنا غير مخلوق قال: بدعة، فغضب لأحمد اصحابه، و نالوا من حسين.

و قال احمد: انما بلاؤهم من هذه الكتب التي وضعوها و تركوا الآثار.

قال ابن أحمد: سمعت محمد بن عبد الله الصيرفي الشافعي يقول لتلامذته:

اعتبروا بالكرائسي، و بابي ثور، فالحسين في علمه و حفظه لا يعثره أبو ثور فتكلم فيه أحمد بن حنبل في باب مسئلة اللفظ فسقط. و اثني على أبي ثور فارتفع للزومه للسنة.

عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۳۲

مات الكرايبي سنة ثمان و اربعين، و قيل سنة خمس و أربعين و مائتين [۱].

[از این عبارت واضح است که حسین کرایبی بسبب مخالفت أحمد بن حنبل مهجور و متروک گردید، و او اول کسی است که فتی کرد مسئله لفظ را.

و نیز از آن واضح است که هر گاه احمد بن حنبل را خبر رسید که کرایبی تکلم می کند در احمد بن حنبل او را بستم و سب نواخت و سزاواری او برای زد و کوب ظاهر ساخت.

و نیز از آن ظاهر است که حسین کرایبی گفت: لفظ من بقرآن مخلوق است و چون این قول با احمد بن حنبل رسید انکار آن کرد و گفت:

که این بدعت است و هنگامی که حسین کرایبی ایضاح مسئله کرد و بیان گرداند که مراد از لفظ تلفظ است و غیر ملفوظ، و بمزید جسارت احمد بن حنبل را صبی قرار داد، و از دست تطاول و تصاول آن امام ق مقام فریاد بر آورد.

و اتباع و اشیاع آن امام همام برای استیفای انتقام از آن خفیف الهام بر خواستند، و غیظ و غضب آغاز ساختند، و به سب و شتم کرایبی پرداختند، و او را از کرایس [۲] جلالت بدیماس [۳] اهانت انداختند.

و خود آن امام همام هم ضلال و ابتداع حسین کرایبی و اتباعش ظاهر کرد، و اعتذار و ایضاح او را بسمع اصغا نشنید، یعنی ارشاد [۱] سیر النبلاء ج ۶ ص ۷۰۲- مخطوط.

[۲] کرایس بکسر کاف: درگاه.

[۳] دیماس: بفتح دال: گودال- قبر.

عقبات الانوار في امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۳۳

فرمود که بلاء ایشان یعنی کرایبی و اتباعش نیست مگر از این کتب که وضع آن کرده اند، و ترک کرده اند آثار را.

و از ارشاد محمد بن عبد الله صیرفی شافعی هم واضح است که کرایبی با وصف کمال جلالت و عظمت در علم و حفظ، بسبب آنکه احمد بن حنبل در او قدح کرد بسبب مسئله لفظ ساقط الاعتبار و پست منزله گردید.

[و چون مذهب بخاری و مذهب کرایبی متحد است، پس این همه تشنیعات و مطاعن و فضایح بخاری هم متوجه خواهد شد، و بدعت و ضلال و رسوایی و خواری بخاری نزد امام احمد بن حنبل بکمال وضوح ظاهر خواهد شد.

**تشیع ابن حنبل بر قائلین بخلق قرآن**

[و نیز علامه ذهبی در ترجمه احمد بن حنبل از (سیر النبلاء) تصریحات عدیده از احمد بن حنبل بدم و لوم و تضلیل و تبذیر قائلین مسئله لفظ ذکر کرده.]

قال اسماعیل بن الحسن السراج: سألت أحمد عمن يقول: القرآن مخلوق؟ قال: كافر، و عمن يقول: لفظی بالقرآن مخلوق؟ قال فهو جهمی [۱].

[از این عبارت ظاهر است که احمد بن حنبل در حق کسی که بگوید:

لفظ من بقرآن مخلوق است ارشاد کرده که او جهمی است، پس در جهمیت حضرت بخاری حسب افاده امام احمد بن حنبل کدام مقام ارتیاب است. [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۳۹ مخطوط در مکتبه مؤلف در لکهنو.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۳۴

فلا بدّ لهم من الاعتراف بجهمیة البخاری و ان تجهموا و تعبسوا، و لا محيص لهم من الاذعان بضلاله و ان تغيروا و تربدوا.

[و نیز در (سیر النبلاء) مسطور است .

قال احمد بن زنجويه: سمعت احمد يقول: اللفظة شر من الجهمیة.

و قال صالح: سمعت ابي يقول: الجهمیة ثلث فرق: فرقة قالت: القرآن مخلوق، و فرقة قالوا: كلام الله و سكتوا، و فرقة قالوا: لفظنا به مخلوق، ثم قال أبی: لا تصل خلف واقفی و لا لفظی [۱].

[این عبارت دلالت دارد بر آنکه احمد بن حنبل ارشاد فرموده است که فرقه لفظیه یعنی کسانی که قائلند بآنکه لفظ مردم بقرآن مخلوق است بدترند از جهمیه [۲].

[و نیز از آن واضح است که حضرت صالح از پدر بزرگوار خود امام حنبل نقل کرده است، که او ارشاد کرده که جهمیه سه فرقه‌اند: فرقه ایست که گفتند: قرآن مخلوق است، و فرقه‌ایست که گفتند: قرآن کلام خدا است و سکوت کردند، و فرقه ایست که گفتند: لفظ ما بقرآن مخلوق است .

[و امام احمد بعد از این تفصیل و توضیح فرموده: که نماز مخوان در پس واقفی و نه لفظی، یعنی کسی که توقف می کند در قرآن، و کسی که قائل است بآنکه لفظ انسان بقرآن مخلوق است او از اهل بدعت [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۳۹ مخطوط

[۲] الجهمیة: منسوبة الى جهم بن صفوان السمرقندی، كان قاضيا في عسكر الحارث ابن سريج الخارج على امراء خراسان فقبض عليه نصر بن سيار و قتله سنة ۱۲۸.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۳۵

و الحاد، و غیر لائق اقتدای اهل اسلام و انقیاد است .

پس بخاری حسب افاده امام احمد بن حنبل مره بدتر از فرقه جهمیه است بسبب مزید تخذیع لفظیه، و اخری ثالث فرقه ثلثه جهمیه باشد که اقتداء بایشان ممنوع و محظور، و موالاتشان متروک و مهجور]

**ابن حنبل گرایسی را نیز بجهت مسئله لفظ کافر دانسته**

[و نیز در (سیر النبلاء) مذکور است :

و قال المروزی: أخبرت أبا عبد الله أن ابا شعيب السوسي الرقي فرق بين بنته و زوجها لما توقف في القرآن فقال: احسن، عافاه الله، و جعل يدعو له.

قال المروزی: لما اظهر یعقوب بن شیبۀ الوقف. حذر عنه أبو عبد الله و أمر بهجرانه، و لابی عبد الله فی مسئلة اللفظ نقول عدة، فاول من اظهر مسئلة اللفظ الحسين [۱] بن علی الكرایسی، و كان من أوعية العلم و وضع كتابا فی المدلسین یحط علی جماعة، فيه ان ابن الزبیر من الخوارج، و فيه احادیث تقوی به الراضة فاعلم احمد فحذر منه، فبلغ الكرایسی فتنمر و قال: لأقولن مقالة حتى یقول ابن حنبل بخلافها فیکفر، فقال: لفظی بالقرآن مخلوق، فقال المروزی فی کتاب (القصص): فذكرت ذلك لابی عبد الله ان الكرایسی قال:

لفظی بالقرآن مخلوق، و انه قال: ان القرآن كلام الله غیر مخلوق من كل الجهات الا ان لفظی به مخلوق، و من لم یقل لفظی بالقرآن مخلوق فهو كافر، فقال ابو عبد الله: بل هو الكافر قاتله الله تعالى، و أى شیء قالت الجهمیة الا هذا؟

و ما ینفعه و قد نقض كلامه الاخیر كلامه الاول ثم قال: ایش خبر ابی ثور، [۱] الحسين بن علی بن یزید الكرایسی البغدادی الشافعی، كان محدثا، فقیها، اصولیا متكلما، و كان من كبار اصحاب الشافعی، توفي سنة ۲۴۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۳۶

أ وافقه علی هذا؟ قلت: قد هجره قال: احسن، لن یفلح اصحاب الكلام [۱].

از این عبارت ظاهر است که حسین کرایسی که باعتراف ذہبی از اوعیه علم است، کتابی در ذکر مدلسین تصنیف کرد، و در آن ذم و عیب جماعتی آغاز نهاد، و ذکر کرد در آن که ابن زبیر از خوارج است، و نیز در آن احادیثی ذکر کرد که موجب قوت روافض بود، هنگامی که این خبر بامام احمد بن حنبل رسید، آن امام قمقام [۲] تحذیر انام از کرایسی والا مقام کرد، که مبدا مردم باعتقاد خروج ابن زبیر، گو امر واقعی باشد، خروج از عندیات سنیّه و خرافات این فرقه سنیّه اختیار سازند، و میلانی بمذهب حق اهل حق، بسبب احادیثی که کرایسی در کتاب خود وارد کرده، و موجب تقویت مذهب حق است بهم رسانند، هر گاه تحذیر آن امام نحیر قارع صماخ کرایسی معدوم النظیر گردید، کرایسی تصلّب و تنمر و جسارت و تهور اختیار کرد، و بملاحظه حال امام احمد بن حنبل که در مخالفت امور حقّه، و التزام عقائد باطله چندان سرگرم است که امور قطعیه جلیه را هم در تأیید باطل انکار می فرماید، بر زبان آورد که مقاله خواهم گفت تا ابن حنبل بخلاف آن گوید و کافر شود، پس کرایسی گفت:

لفظ من بقرآن مخلوق است.

مروزی [۳] در کتاب (القصص) آورده آنچه حاصلش این است: [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۳۹ فی ترجمه احمد بن حنبل.

[۲] القمقام بفتح القاف و ضمها: السید الکثیر العطاء - البحر.

[۳] المروزی أبو بکر أحمد بن علی بن سعید، كان قاضی دمشق، و كان من الحفاظ توفي ۲۹۲.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۳۷

که مقاله کرایسی را برای احمد بن حنبل ذکر نمودم و بیان کردم که کرایسی گفته است: لفظ من بقرآن مخلوق است، و نیز کرایسی گفته است: بدرستی که قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است از جمیع جهات مگر اینکه لفظ من بقرآن مخلوق است، و کسی که نگوید:

لفظ من بقرآن مخلوق است پس او کافر است، پس امام احمد بن حنبل ارشاد کرد: بلکه او یعنی کرایسی کافر است، حق تعالی او را بکشد، و چه چیز جهمیه جز این گفته اند؟ و چه چیز نفع می دهد کرایسی را بدرستی که کلام اخیر او کلام اولش را نقض کرده. [و امام احمد ابن حنبل بعد از این تضلیل و تکفیر و ازراء و تحقیر، و تبذیر، و تعبیر، و توهین، و تنفیر، و تفضیح، و تحذیر بمزید درد دین حال ابو ثور [۱] را که رفیق کرایسی بود استفسار کرد، و پرسید که آیا ابو ثور موافقت کرد کرایسی را بر این کلام؟ مروزی بعرض رسانید که ابو ثور هجر کرده کرایسی را، پس آن امام عالی مقام فرحان و شادان شد، و ارشاد کرد که ابو ثور خوب کرد و هرگز اصحاب کلام مفلح نخواهند شد.]

[پس حسب افاده پر اجاده امام احمد بن حنبل در کفر حضرت بخاری که هم صفیر و هم داستان کرایسی درباره قرآن است کدام مقام اریاب و اختلاج است؟] [و نیز در (سیر النبلاء) مسطور است: [۱] ابو ثور ابراهیم بن خالد بن ابی الیمان البغدادی کان من فقهاء بغداد توفی سنه ۲۴۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۳۸

الحکم بن معبد، حدثنی احمد الدورقی قلت لاحمد بن حنبل: ما تقول فی هؤلاء الذين يقولون: لفظی بالقرآن مخلوق، فرأیته استوی و اجتمع، و قال: هذا شر من قول الجهمیة، من زعم هذا فقد زعم ان جبریل تکلم بمخلوق و جاء الی النبی صلی الله علیه و سلم مخلوق [۱].

[از این عبارت لائح است که هنگامی که احمد [۲] دورقی باحمد بن حنبل گفت: چه می گوئی در باب اینها که می گویند: لفظ من بقرآن مخلوق است؟ امام احمد بن حنبل بشنیدن این سؤال مزعج مستوی و مجتمع گردید، و ارشاد فرمود: که این قول بدتر است از قول جهمیه، و کسی که گمان کرد این معنی را، یعنی اینکه لفظ من بقرآن مخلوق است، پس او گمان کرد که جبرئیل علیه السلام تکلم کرد بمخلوق، و آمد بسوی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله کلام مخلوق.]

[و نیز ذهبی در (سیر النبلاء) در ترجمه هشام [۳] بن عمار گفته:

و قال ابو بکر المروزی فی کتاب (القصص): ورد علینا کتاب من دمشق سل لنا ابا عبد الله فان هشاما قال: لفظ جبریل علیه السلام و محمد صلی الله علیه و سلم بالقرآن مخلوق، فسألت ابا عبد الله، فقال: اعرفه طیاشا [۴]، لم یجترئ الکرایسی ان یدکر جبرئیل و لا محمدا هذا فوبخهم فی کلام غیر هذا [۵]. [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۴۰ مخطوط.

[۲] احمد بن ابراهیم بن کثیر الدورقی البغدادی کان من المحدثین الحفاظ توفی سنه ۲۴۶.

[۳] هشام بن عمار الدمشقی الخطیب کان محدثا حافظا، توفی سنه ۲۴۵.

[۴] الطیاش: من لا یقصد وجهها واحدا لخفة عقله.

[۵] سیر النبلاء ج ۷ ص ۲۱۶ مخطوط

### ابن الطبری نیز قائل بخلق قرآن را کافر دانسته

[و احمد بن صالح مصری که ابو عبد الله الذهبی در (سیر النبلاء) بمدح او گفته:] احمد [۱] بن صالح الامام الکبیر حافظ زمانه بالدیار المصریة ابو جعفر المصری المعروف بابن الطبری کان ابوه جنديا من اهل طبرستان، و کان ابو جعفر رأسا فی هذا الشأن قل ان ترى العیون مثله مع الثقة و البراعة الخ [۲].

[تکفیر کسی که بگوید لفظ من بقرآن مخلوق است می کرد.]

چنانکه ذهبی در (سیر النبلاء) بترجمه احمد بن صالح گفته:] قال محمد بن موسى المصری: سألت احمد بن صالح فقلت: ان قوما يقولون: ان لفظنا بالقرآن غیر الملفوظ، فقال: لفظنا بالقرآن هو الملفوظ و الحکایة هی المحکی و هو کلام الله غیر مخلوق، و من قال لفظی به مخلوق فهو کافر. [۳]

[و علامه ذهبی را بملاحظه افادات احمد بن حنبل و احمد بن صالح و ذهلی، و تخیل توجه این تشنیعات باکابر ائمه و اساطین خودش، عجب اضطراب و اختلاف و تهافت و تلون روی داده، که گاهی تأیید و تصویب افاده امام احمد بن حنبل می فرماید، و تخلیص گلوی کرایسی بتوجیه افاده اش می خواهد، و از لزوم تخطئه امام احمد در توجیه تشنیع و تغلیظ بلکه تکفیر صراحه بکرایسی مبالغاتی بر نمی دارد. و گاهی بر عکس این تخیل خیال تحقیق و تحصیل در سر آورده، کلام کرایسی را بر [۱] احمد بن

صالح المعروف بابن الطبری کان من کبار الحفاظ المبرزین توفی سنه ۲۴۸.

[۲] سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۳۳ مخطوط.

[۳] سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۴۰.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۴۰

معنای واقعی حمل کرده، کلام امام احمد بن حنبل را مأول کردن می‌خواهد، و از مخالفت صراحت و معاندت بداهت باکی برنمی‌دارد

### ذهبی در (سیر النبلاء) کلام ابن حنبل را در قدح کرایسی ناویل کرده

[در (سیر النبلاء) در ترجمه حسین کرایسی بعد از عبارتی که گذشته گفته:] و لا ریب ان ما ابتدعه الکرایسی و حرره فی مسئلة التلفظ و انه مخلوق هو حق، لکن اباه الامام احمد لثلا یتذرع به الی القول بخلق القرآن فسد الباب، لانک لا تقدر ان تفرز التلفظ من الملفوظ الذی هو کلام الله تعالی الا فی ذهنک [۱].

[از این عبارت ظاهر است که ذهبی مذهب حسین کرایسی را با وصف اطلاق ابتداع بر آن عین حق و صواب می‌داند، و چون بنا بر این لازم می‌آمد که امام احمد در طعن و تشنیع بر کرایسی مبطل و مخالف حق باشد، دفع آن باین تسویل خواسته، که ابای امام احمد را از این ابتداع معلل ساخته بخيال سد باب، و این محض و هم و سراب و نقش بر آب است، زیرا اگر غرض امام احمد بن حنبل محض سد باب، و باز داشتن مردم از جسارت بر قول بخلق قرآن بود، نه تخطئه اعتقاد مخلوق بودن الفاظ مردم به قرآن، تسفیه، و تجهیل، و تحمیق، و تضلیل خود امام احمد بن حنبل لازم می‌آید، زیرا که جناب او قائلین این قول و معتقدین این اعتقاد را بصراحت تمام بدتر از جهمیّه گفته، و از اقتداء بصاحب این مذهب منع کرده، پس اگر این مذهب نزد امام احمد حق بود، این مبالغه و اغراق محض تهور و جسارت و تعرض خواهد بود، و عجب تر آنست که امام احمد بصراحت تمام بسبب همین مذهب تکفیر [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۰۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۴۱

حسین کرایسی کرده چنانکه مروزی در کتاب (القصص) آورده علی ما ذکره الذهبی فی سیر النبلاء و قد سبق نقله آنفا [۱]].

[پس اگر مذهب حسین کرایسی حق و صواب بود، چرا امام احمد بلا- تأمل، و توقف، و بلا- تثبث و تحرّج، اقدام و جسارت بر تضلیل بلکه تکفیر چنین امام تحریر کر

### ناویل کلام ابن حنبل در قدح کرایسی صحیح نیست

و نیز از عبارت ذهبی در (سیر النبلاء) بترجمه حسین کرایسی که قبل از این منقول شد [۲] ظاهر است که با آنکه حسین کرایسی ایضاح مسئله کرد، و بیان نمود که مراد او از لفظ تلفظ است یعنی غیر ملفوظ، باز هم اصحاب احمد، و خود امام احمد این عذر و ایضاح قبول نکردند، که اصحاب احمد بسبب قول حسین کرایسی غضبناک شدند، و بسبب و شتم او را نواختند، و امام احمد هم مبتلا بودن کرایسی و اصحاب او را در بدعات و ترک آثار سرور انبیای اخیار[ صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و علیهم ما تتابع اللیل و النهار] ظاهر ساخت .

[و نیز از این قول ذهبی اعنی و لا ریب أن ما ابتدعه الکرایسی و حرره فی مسئلة التلفظ و أنه مخلوق هو حق لکن اباه الخ [۳]،] ظاهر

است که غرض ذهبی آن است که مذهب کرایسی و حکم او بمخلوق بودن لفظ حق است، و امام احمد بن حنبل هم آن را حق می‌دانست، و باطلش نمی‌پنداشت، لکن ابای آن باین سبب کرده که این قول منجر بسوی [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۳۹ مخطوط.

[۲] سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۰۲

[۳] سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۰۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۴۲

قول بخلق قرآن نگردد.

و این تأویل از غرائب تأویلات و توجیهات است، و پر ظاهر است که اگر برای دفع توصل بسوی باطل ابطال حق جائز باشد، لازم آید جواز تقیه ببالغ وجوه، و جمیع استهزاءات و تشنیعات و خرافات حضرات سیه یک افاده بلیغه باطل و مضمحل کرد، چه هر گاه بخوف و هول توصل باعتقاد باطل ابطال اعتقاد حق جائز گردد، بلکه تکفیر و تضلیل معتقد اعتقاد حق و صواب مستحسن گردد، در اظهار مماشات با اهل باطل بغرض صیانت مذهب حق و اهل آن چه استبعاد است.

و نیز ذهبی در (میزان الاعتدال) بترجمه حسین کرایسی بعد از عبارت سابقه گفته: [و کان یقول: القرآن کلام الله غیر مخلوق، و لفظی به مخلوق، فان عنی التلفظ فهذا جید فان افعالنا مخلوقه، و ان قصد الملفوظ و أنه مخلوق، فهذا الذی انکره احمد و السلف و عدوه تجهما، و مقت الناس حسینا لکونه تکلم فی احمد، مات سنه خمس و أربعین و مائتین [۱].]

[از این عبارت ظاهر می‌شود که ذهبی بر خلاف ما افاده فی (سیر النبلاء) از قطعیت تصویب و تسدید افاده کرایسی دست بردار شده، تشقیق و تردید در مراد کرایسی می‌کند، و بر یک تقدیر کلام او را حق و صواب می‌داند، و بر یک تقدیر آن را منکر و شنیع و عین تجهّم نزد سلف و می‌نماید، و کافی است برای ابطال و ردّ و دفع آن اولا کلام سابق خودش که منافات صریحه با این تشقیق و تردید دارد، چه اگر کلام [۱] میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۴۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۴۳

حسین کرایسی ذو احتمالین است، و بر یک تقدیر باطل و بر یک تقدیر حق، پس حتماً آن را حق و صواب و انمودن عین تلبیس و تدلیس خواهد بود، و اگر محض حق و صواب است این تشقیق و تردید باطل خواهد بود.

و نیز اگر کلام حسین کرایسی ذو احتمالین باشد، تکفیر امام احمد ابن حنبل، و آن همه تشنیع و تغلیظ آن امام عالی مقام بر کرایسی، خلاف حق و صواب، و عین جسارت و تهوّر و خسران است، که کلام محتمل الصحه چنین امام جلیل الشأن را بر محمل باطل حمل کرده، جسارت بر تکفیر او نموده، و اتباع و اشیاع خود را که بسبّ و شتم او پرداختند و معرکه‌ها آراستند در ضلالت انداخته.

و از نقل مروزی در کتاب (القصص) که آنفا گذشته ظاهر است که کرایسی بعد از بیان این معنی که لفظ من بقرآن مخلوق است بصراحت گفته است: که قرآن کلام خدا است، و غیر مخلوق است از جمیع جهات، مگر اینکه لفظ من بقرآن مخلوق است، و کسی که نگوید:

لفظ من بقرآن مخلوق است پس او کافر است، و امام احمد بسماع این کلام ارشاد کرده: بلکه او یعنی کرایسی کافر است، خدا او را لعنت کند، و چه چیز گفته‌اند یعنی نگفته‌اند جهیمه مکر این را، و چه چیز نفع می‌کند کرایسی را، بدرستی که نقض کرده است کلام اخیر او کلام اولش را.

از این عبارت بصراحت تمام ظاهر است که حسین کرایسی خود توضیح مراد خود کرده، و همین تأویل که ذهبی کلام او را بآن مأول ساخته بیان نموده، لکن امام احمد بن حنبل بعد از سماع این توضیح

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۴۴

و تفسیر هم، دست از تفسیل و تبذیع و تکفیر بر نداشته، پس این تأویل و اعتذار حسب افاده امام احمد بن حنبل غیر نافع و بیکار باشد، و این توجیه بکلام خود کرایسی منقوض، و بنیان غیر مرصوص آن بوهن صریح مرصوص

### تأویل ذہبی در کلام کرایسی بی فائده است

و بهمین تقریر مدفوع شد آنچه ذہبی در (سیر نبلاء) بترجمه احمد ابن صالح بعد از نقل تکفیر او قائل خلق لفظ را که آنفا گذشته آورده حیث قال: قلت: ان قال لفظی و عنی به القرآن فنعم. و ان قال لفظی و قصد به تلفظی و صوتی و فعلی أنه مخلوق فهذا مصیب، فالله تعالى خالقنا و خالق أفعالنا و أدواتنا، و لكن الكف عن هذا هو السنّة، و يكفي المرء أن يؤمن بأن هذا القرآن العظيم كلام الله تعالى و وحیه، و تنزله على قلب نبیه، و أنه غير مخلوق، و معلوم عند كل ذي ذهن سليم أن الجماعة إذا قرءوا السورة أنهم قرءوا شيئاً واحداً، و أن أصواتهم و قراءاتهم و حناجرهم اشیاء مختلفة، فالمقروء كلام ربهم و قراءتهم، و تلفظهم و نغماتهم متباينة، و من لم يتصور الفرق بين التلفظ و بين الملفوظ فدعه و أعرض عنه [۱].

[و آنچه ذہبی در عبارتی که سابقاً از ترجمه علی بن حجر از (سیر النبلاء) منقول شده گفته:] و أما البخاری فكان من كبار العلماء، فقال: ما قلت الفاظنا بالقرآن مخلوقة الخ [۲]. [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۴۰ مخطوط.

[۲] سیر النبلاء ج ۷ ص ۲۵۲ مخطوط.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۴۵

[پس از غرائب هفوات و عجائب ترهات است، زیرا که حاصل کلام آنست که بخاری گفته است که نگفته‌ام الفاظ ما بقرآن مخلوق است، و جز این نیست که حرکات و اصوات و افعال ایشان مخلوق است، و قرآن مسموع متلو ملفوظ مکتوب در مصاحف کلام خدا است و غیر مخلوق است.

پس این کلام بکمال صراحت دلالت دارد بر آنکه بخاری قائل بخلق الفاظ نبوده، و حال آنکه خلاف آن از سابق ظاهر است، و قطع نظر از این حکم بخلق اصوات و حرکات، و عدم خلق الفاظ از هیچ عاقلی که اندک فهم و ادراک داشته باشد نمی آید، و تفرقه در الفاظ و اصوات و حرکات اعجب و اغرب است از تفرقه در لفظ و ملفوظ.

و دلیل اصرح از این بر جمود ذهن و خمود فکر این حضرات نمی تواند شد، که گاهی تفرقه در لفظ و ملفوظ در حکم خلق می کنند، و گاهی هم از آن ترقی کرده بر سر تفریق و تمیز در الفاظ و اصوات و حرکات می آیند، و چون خود ذہبی بر کمال شناعت این تفریق و تخلیط، و دفع بداهت، و مصادمت صراحت متبته شده، در مقامات دیگر بر سر تصویب حکم بخلق الفاظ قرآن رسیده، و شناعت حکم قدم آن بخاطر آورده این تأویل علیل را که از بخاری آورده بخاک سیاه برابر ساخته، مگر نشیدی که ذہبی در (سیر النبلاء) در ترجمه حسین کرایسی گفته است:] و لا ريب أن ما ابتدعه الكرايسی و حرّره في مسئلة التلفظ و أنه هو حق الخ [۱] [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۰۳.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۴۶

[این عبارت نص صریح است بر آنکه حق همین است که الفاظ قرآن مخلوق است، و قول کرایسی حق است، پس اگر بخاری فرق کرده باشد در الفاظ و اصوات و حرکات در حکم مخلوقیت، لازم آید علاوه بر مخالفت حق کمال بلادت و جمود و معاندت او، که نهایت امر صریح و ظاهر را نفهمیده، الفاظ قرآن را مغایر حرکات و اصوات قرار داده، تفکیک در حکم هر دو در مخلوقیت نموده.

پس تهافت ذہبی بکمال صراحت ظاهر شد که یکجا حکم را بمخلوقیت الفاظ قرآن عین حق و صواب می داند، و جای دیگر



تحاشی بخاری از این مذهب بحیثیتی که مثبت بطلان آنست نقل می کند، و بمدح بخاری حقیقت این بطلان ظاهر می سازد. و نیز کلام ذهبی در (میزان) [۱] در ترجمه حسین کرایسی صریح است در آنکه اگر حسین کرایسی از لفظ قرآن در قول خود: (لفظی بالقرآن مخلوق) تلفظ را اراده کرده بس این حکم عین صواب است، زیرا که افعال ما مخلوق است، پس بنابر این الفاظ مردم بقرآن هم که آن عین اصوات و حرکات ایشان است مخلوق باشد، و تفرقه در هر دو که از بخاری آورده، باطل صریح و خرافه واضحه است، که هیچ عاقلی گوش بآن نمی دهد، و تصریح مکرر خود ذهبی ابطال آن می کند. و نیز افاده ذهبی در (سیر النبلاء) در ترجمه احمد بن صالح مصری صریح است در آنکه لفظ قاری بقرآن و صوت و فعل او یکی است حیث قال فیه بعد نقل حکم ابن صالح بکفر من قال لفظی بالقرآن مخلوق: [۱] میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۴۴. عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۴۷

قلت: ان قال: لفظی و عنی به القرآن فنعم، و ان قال لفظی و قصد به تلفظی و صوتی و فعلی أنه مخلوق فهذا مصیب. فالله تعالى خالقنا الخ [۱].

[این عبارت دلالت صریحه دارد بر آنکه لفظ قاری بقرآن اگر مراد از آن ملفوظ نباشد عین صوت و فعل قاری است، و تفریق در هر دو و حکم بمخلوقیت یکی، و عدم مخلوقیت دیگری ممکن نیست، پس تفرق و تمیز بخاری در هر دو، و حکم بخلق اصوات و حرکات، و عدم خلق الفاظ عین معاندت بداهت و صراحت است، و دلیل صریح است بر خروج او از جمله عقلاء و متدبرین، و دخول در جماعت مختلطین و محمومین.

پس با وصف نسبت چنین مذهب صریح البطلان، که کمال فساد آن از افادات خود ذهبی ظاهر است، ببخاری باز ادعای این معنی نمودن که مراد بخاری را ذهلی و ابو زرعه، و ابو حاتم و ابو بکر اعین و غیر ایشان نه فهمیدند، و باین سبب انکار بر بخاری کردند از غرائب تقولات و طرائف تهجسات است.

و نیز ذهبی در (سیر النبلاء) در ترجمه هشام بن عمار بعد از نقل تشیع امام احمد بن حنبل بر هشام که سابقا گذشته گفته: قلت: كان الامام احمد يسد الكلام في هذا الباب ولا يجوز، و لذلك كان يبدع من يقول: لفظی بالقرآن غير مخلوق، و يضلل من يقول: لفظی بالقرآن قديم، و يكفر من يقول القرآن مخلوق، بل يقول القرآن كلام الله منزل غير مخلوق، و ينهى عن الخوض في مسئلة اللفظ، و لا ريب ان تلفظنا بالقرآن من [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۴۰ مخطوط.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۴۸  
كسبنا، و القرآن الملفوظ المتلو كلام الله تعالى غير مخلوق، و التلاوة، و اللفظ و الكتابة، و الصوت به من افعالنا و هي مخلوقة و الله سبحانه اعلم [۱].

[این عبارت هم مثل دیگر عبارات دلالت صریحه دارد بر آنکه لفظ و صوت حکم واحد دارد، که هر دو از افعال مخلوقین است و مخلوق است، و فرق در هر دو باطل، و از حلیه صحت عاطل است

### قیام ذهلی بر بخاری ناشی از شدت تمسک به سنت است

[و نیز ذهبی در (سیر النبلاء) بترجمه محمد بن یحیی ذهلی گفته: كان الذهلي شديد التمسك بالسنة قام علي محمد بن اسماعيل لكونه اشار في مسئلة خلق افعال العباد الى ان تلفظ القاري بالقرآن مخلوق، فلوح و ما صرح و اللحق اوضح، و لكن ابی البحث في ذلك احمد بن حنبل، و أبو زرعه، و الذهلي، و التوسع في عبارات المتكلمين سد للذريعة، فاحسنوا احسن الله تعالى جزائهم، و سافر ابن اسماعيل مختفيا من نيسابور، و تألم من فعل محمد بن يحيى، و



ما زال کلام الکبار المتعاصرين بعضهم في بعض لا يلوى عليه بمفرده، و قد سقت ذلك في ترجمه ابن اسماعيل رحم الله تعالى الجميع و غفر لهم و لنا آمين [۲].

[از این عبارت ظاهر می شود که ذهبی قیام ذهلی را بر بخاری بسبب مسئله لفظ از مدائح و مناقب ذهلی می داند، و آن را ناشی از شدت تمسک او بسنت و می نماید، پس از این کلام حقیقت انکار و طعن ذهلی بر بخاری ثابت است، و نیز از قول او: (فاحسنوا احسن الله جزائهم) ظاهر است که اباء احمد بن حنبل و ابو زرعه و ذهلی از بحث در این [۱] سیر النبلاء ج ۷ ص ۲۱۶. [۲] سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۷۷ مخطوط.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۴۹

باب عین صواب و احسان بود، و ذهبی جزاء حسن آن برای ایشان از حق تعالی می خواهد.

و عجب که ذهبی جلیل المقدر با آنکه بتأکید و تکرار اصابت ذهلی عالی فخار را در طعن و انکار بر بخاری والاتباع ثابت کرده، باز در آخر کلام خود حیث قال: (و ما زال کلام الکبار المتعاصرين بعضهم في بعض لا يلوى عليه بمفرده) خواسته که بلی [۱] لسان بخاری را از رسوایی و خواری خلاص سازد، و کلام ذهلی را در حق او غیر قابل التفات و اعتناء و انماید، و ندانسته که این کلام او مردود و منقوض است بافاده مکرر خودش که در آن اصابت ذهلی را در انکار و طعن بر بخاری ظاهر کرده، و این کلام ذهبی مثل کلام کرایسی است که امام احمد بن حنبل حسب نقل خود ذهبی در (سیر النبلاء [۲] در باب آن گفته: (و قد نقض كلامه الاول كلامه الاخير).

و مع هذا از ترجمه حسین کرایسی از (سیر [۳] النبلاء) که سابقا مذکور شد ظاهر است که حسب افاده محمد بن عبد الله صیرفی [۴] شافعی حسین کرایسی با وصف جلالت علم و حفظ، که ابو ثور به دهم حصه آن نمی رسد بسبب تکلم احمد بن حنبل در او در باب مسئله لفظ ساقط الاعتبار گردید، و ابو ثور بسبب ثناء احمد بن حنبل مرتفع الشأن شد بسبب لزوم او سنت را، پس اگر کلام متعاصرين قابل اعتماد و اعتبار [۱] بلی بتشديد الباء: الداهية، و العيب.

[۲] سیر النبلاء ج ۷ ص ۱۳۹ فی ترجمه احمد بن حنبل.

[۳] سیر النبلاء ج ۷ ص ۳۰۲ فی ترجمه الکرایسی

[۴] محمد بن عبد الله الصیرفی البغدادی الشافعی کان من کبار الفقهاء توفی سنه ۳۳۰.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۵۰

نمود، چرا کرایسی بسبب تکلم احمد بن حنبل ساقط الاعتبار شد، عجب که طعن و تشنیع احمد بن حنبل بر کرایسی بسبب مسئله لفظ مقبول گردد، و طعن و تشنیع ذهلی بر بخاری بسبب همین مسئله نامقبول گردد. (تِلْكَ إِذَا قَسَمَهُ ضِيْرِي

و اگر بگویند که قدح ذهلی در بخاری ناشی از حسد و عناد و بغض و لداد بود، از این سبب از درجه اعتبار ساقط، و از پایه اعتماد هابط باشد.

گویم که اولاً حسد و عناد را ناشی از شدت تمسک بسنت نتوان گفت. و حاسد و حاقد را محسن نتوان نامید، و ثانیاً این احتمال مضرتی بماند، چه هر گاه قدح ذهلی با این همه جلائل فضائل و مناقب عالیه و محامد سامیه، و با این جلالت و نبالت، و ریاست، و امامت، و عظمت مرتبت در تحقیق، و تنقید لائق اصغاء، و اعتبار، و اعتماد نباشد، مجرد اعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر چگونه قادح در ثبوت آن گردد.

و نیز قدح ابو داود و ابو حاتم رازی در حدیث غدیر که رازی تمسک بآن در این مقام نموده هرگز قابل التفات نباشد، که ذهلی شیخ این هر دو است. پس هر گاه کلام شیخ لائق اعتبار نباشد کلام شاگردان را چه رتبه است که کسی گوش بآن دهد، و جاحظ

که خود بمراتب بسیار از ذهلی مفضول و مرجوح است بفضائح و قبائح شنیعه مقدوح، پس قدح او را که خود منزلتی نیست، چه جا که بعد از اسقاط قدح ذهلی قابل اصغا باشد.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۵۱

و نیز از این عبارت ظاهر است که محمد بن اسماعیل بخاری بسبب انکار ذهلی بر او پوشیده از نیسابور بیرون رفت. و از فعل ذهلی متألم گردید.

و هر گاه این همه دریافتی پس حالا بعض عبارات دیگر که در آن اکابر ائمه سنی قدح و جرح صحیحین آغاز کرده اند بسمع اصغا باید شنید:

### مولوی عبد العلی صحیحین را دارای اخبار متناقضه دانسته

#### اشاره

[۱] مولوی [۱] عبد العلی بن مولوی نظام الدین سهالی که علماء سنی او را ببحر العلوم تعبیر می کنند در شرح مسلم الثبوت گفته: [فرع] ابن الصلاح و طائفة من الملقين باهل الحديث زعموا ان رواية الشيخين محمد بن اسماعيل البخاري، و مسلم بن الحجاج صاحبی الصحیحین یفید العلم النظری للاجماع علی ان للصحیحین مزية علی غیرهما، و تلقت الامة بقبولهما، و الاجماع قطعی. و هذا بهت، فان من راجع الى وجدانه يعلم بالضرورة ان مجرد روايتهما لا- يوجب اليقين البتة، و قد روى فيهما اخبار متناقضة فلو افاد روايتهما علما لزم تحقق النقيضين في الواقع، و هذا أي ما ذهب إليه ابن الصلاح [۲] و اتباعه بخلاف ما قاله الجمهور من الفقهاء و المحدثين، لان انعقاد الاجماع علی المزية علی غیرهما من مرويات ثقات آخرين ممنوع، [۱] عبد العلی محمد بن نظام الدین الهندی الحنفی توفي سنة ۱۲۲۵، و كتابه:

(شرح مسلم الثبوت) یسمى: (فواتح الرحموت) فرغ منها سنة ۱۱۸۰ و هو شرح علی كتاب مسلم الثبوت فی فروع الحنفیة تألیف محب الله البهاری الهندی المتوفی ۱۱۱۹.

[۲] ابن الصلاح: عثمان بن الشیخ صلاح الدین عبد الرحمن الشهرزی الشافعی صاحب کتاب «علوم الحديث» و «شرح صحیح مسلم» توفي سنة ۶۴۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۵۲

و الاجماع علی مزیتهم فی انفسهم لا یفید، و لان جلالة شأنهما و تلقی الامة بکتابیهما لو سلم لا یستلزم ذلك القطع و العلم، فان القدر المسلم المتلقى بین الامة لیس الا ان رجال مرویاتهما جامعة للشروط التي اشترطها الجمهور لقبول روايتهم، و هذا لا یفید الا الظن، و اما ان مرویاتهما ثابتة عن رسول الله صلى الله عليه و سلم فلا اجماع علیه اصلا، کیف و لا اجماع علی صحة جميع ما فی کتابیهما، لان روايتهما منهم قدریون و غیرهم من اهل البدع، و قبول رواية اهل البدع مختلف فيه، فاین الاجماع علی صحة مرويات قدریة، غاية ما یلزم ان احادیثهما اصح الصحیح یعنی انها مشتملة علی الشروط المعبرة عند الجمهور علی الکمال، و هذا لا یفید الا الظن القوی، هذا هو الحق المتبع، و لنعم ما قال الشیخ ابن الهمام [۱]: ان قولهم: بتقدیم مرویاتهما علی مرویات الائمة الآخرين قول لا یعتد به و لا یقتدی، بل هو من تحکماتهم الصرفة، کیف لا و ان الاصحیة من تلقاء عدالة الرواة و قوة ضبطهم، و إذا کان رواة غیرهم عادلین ضابطین فهما و غیرهما علی السواء لا سیل للحکم بمزیتهم علی غیرهما الا تحکما، و التحکم لا یلتفت إليه فافهم [۲].

ثبوت جميع احادیث صحیح بخاری و مسلم از پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم نیس

[از ملاحظه این عبارت واضح است که این بزرگ، ادعای ابن صلاح و غیره را عین کذب و بهتان وانموده، و در بیان فساد آن گفته: که هر کسی که مراجعه بوجدان خود کند می‌داند بالضروره که مجرد روایت بخاری و مسلم موجب یقین نمی‌شود، البته و بتحقیق که مروی شده [۱] ابن الهمام: محمد بن عبد الواحد القاهری الحنفی صاحب «فتح القدير للعاجز الفقير» فی فروع الفقه الحنفی، توفي سنة ۸۶۱.

[۲] فواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت ص ۱۵۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۵۳

در صحیحین اخبار متناقضه، پس اگر روایت صحیحین مفید علم باشد تحقق نقیضین لازم شود در واقع، و هر گاه اخبار متناقضه در صحیحین باشد احتمال آن بر کذب و باطل قطعاً ظاهر گردد، زیرا یکی از متناقضین بلا شبهه باطل می‌باشد

### بسیاری از احادیث صحیحین منقول از قدریه است

و نیز این بزرگ بمزید تنغص از بخاری و مسلم تصریح فرموده بآنکه: از جمله رواه صحیحین قدریه و غیر ایشان از اهل بدع هستند، و قبول روایت اهل بدع مختلف فیه است، پس اجماع بر صحت روایات قدریه کجا است. و نیز از ابن الهمام نقل کرده که قول بتقدیم مرویات بخاری و مسلم بر مرویات ائمه دیگر قولی است که اعتداد بآن نمی‌شود و پیروی نخواهد شد، بلکه این قول إذ تحکّمات صرفه ایشان است

### مولوی عبد العلی مورد تعظیم اهل سنت است

[هر چند جلالت شأن مولوی عبد العلی بالاتر از آنست که محتاج اثبات باشد لکن بنابر مزید توضیح بعض عبارات مثبته نهایت عظمت و علو شأن او نوشته می‌شود:

فاضل رشید الدین خان تلمیذ مخاطب در (ایضاح لطافه) بجواب قولی که در آن عبارت (شرح مسلم) عبد العلی متضمن نسبت ذنب بطرف حضرت فاطمه علیها السلام مذکور است می‌گوید:

آری سیاق عبارت مولانا عبد العلی بحر العلوم قدس سره که جناب عالی شأن آن را در نقل ساقط کرده‌اند مطابق ظاهر منطوق عبارت جودت

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۵۴

بنیاد (دون ما أراد من خلاف ظاهر ما افاد) دلیل قوی بر دلائل شدت ولای مولانا بحر العلوم با اهل بیت رسالت که در این مقام مباحث عنهم‌اند حتی سیده النساء و ائمه اطهار نسبت بعوام اهل سنت است، جناب مخاطب ما بعد عبارت مطروحه را که بدست کاری بعضی از اعادی بحر العلوم قدس سره از هیئت قویمه اصلیه دورتر و بصورت سقیمه مسخیه متصور شده است نقل نموده، حیرت ماهران را افزوده‌اند.

آمدیم بر بیان ثبوت ازیدیت ولای جناب مولانا بحر العلوم با اهل بیت سید الانبیاء از عبارت مشار إلیها، پس باید دانست که جناب مولانا در صدر عبارتی که مخاطب پاره از آن نقل فرموده برای عصمت سه معنی ذکر کرده الخ [۱].

و نیز در ایضاح لطافه المقال گفته: و مولانا عبد العلی بحر العلوم قدس سره در (شرح مسلم) در حق او یعنی یزید می‌فرماید: [انه کان من اخبث الفساق، و کان بعید المراحل من الامانة، بل الشک فی ایمانه، و الصنعات التي صنعها معروفة من انواع الخبائث، انتهى ما اردنا نقله [۲] [و نیز در رساله (ارکان) در فصل جمعه می‌فرماید: ان الصحابة و التابعين لم يتركوا الجمعة فی زمان یزید الشقی، مع انه لا شبهة فی انه کان من اشد الناس ظلماً بالاجماع، لانه قصد هتك حرمة اهل البيت و بقى مصراً علیه، و لم يمر علیه وقت الا کان

یصدر الظلم من اباحه دماء الصحابة [۱] ایضاح لطافه المقال ص ۱۶۳.

[۲] ایضاح لطافه المقال ص ۲۸۱.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۵۵

الاخيار، انتهى [و مسوده (رساله ارکان) دستخطی مولانا بحر العلوم قدس سره نزد مولوی عبد الحکیم صاحب خلق مولوی عبد الرب صاحب موجود، و نقلش نزد مولوی قدرت علی و مولوی عبد الوالی در بلد اقامت مخاطب ماهر حاضر است [۱]. و نیز رشید الدین خان در (شوکت عمریه) گفته: مولانا عبد العلی بحر العلوم که حق استادی او بر فضلی دیار صاحب رساله ثابت است، لحاظ مرتبه او نکرده در حق او الفاظ بی ادبی بر زبان آوردن بعید از سادات عظام و شرفای کرام است. و فاضل معاصر مولوی حیدر علی در (ازاله الغین) در مقام تعداد لاعنین و مکفرین یزید گفته: از آن جمله مولانا بحر العلوم العقلیه و الاصولیه مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه و آبائه الصالحین علی رؤس الطالبین [۲].

### ابن جوزی بعض احادیث بخاری را موضوع دانسته

#### اشاره

[و نیز مخفی نماند که بخاری در (کتاب الطب) روایت کرده :

حدثنا سیدان بن مضارب أبو محمد الباهلی، قال: حدثنا أبو معشر يوسف بن يزيد البراء، قال: حدثني عبيد الله بن الاخنس أبو مالك عن ابن أبي مليكة عن ابن عباس ان نفرا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم مروا [۱] ایضاح لطافه المقال ص ۲۸۱ [۲] ازاله الغین ص ۸۳.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۵۶

بما هو فيهم لديغ او سليم، فعرض لهم رجل من اهل الماء فقال: هل فيكم من راق، ان في الماء رجلا لديغا او سليما، فانطلق رجل منهم فقرء بفاتحه الكتاب على شاء فبرأ فجاء بالشاء الى اصحابه فكروها ذلك، قالوا: أخذت على كتاب الله أجرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ان أحق ما أخذتم عليه أجرا كتاب الله انتهى [۱].

[ابن الجوزی همین حدیث را که بروایت عایشه وارد است در احادیث شنیعه موضوعه، و روایات مکذوبه مختلقه داخل کرده، چنان که در کتاب (موضوعات) که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش این قاصر حاضر است فرموده:]

قال ابن عدی: روی عمرو بن المحرم البصری عن ثابت الجفاری عن ابن أبي مليكة عن عائشة قالت: سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن كسب المعلمين؟ فقال: ان أحق ما اخذ عليه الاجر كتاب الله.

قال ابن عدی: لعمرو أحادیث مناكير، و ثابت لا يعرف، و الحدیث منکر [۲].

[و جلالت و عظمت شأن ابن الجوزی بر ناظر کتب حضرات اهل سنت مثل کتب تراجم و شروح صحیح بخاری و شروح مسلم و دیگر کتب سیر و کلام ظاهر است، که جابجا بافادات و تحقیقات او تشبث می نمایند، و از اکابر حفاظ و اعظم نقاد می دانند، بلکه بمقابله و مناظره اهل حق بکلمات او تمسک می کنند، و بتعصبات و خرافات او دست می زنند]. [۱] صحیح البخاری الجزء السابع ص ۱۷۰ ط بیروت.

[۲] الموضوعات باب أخذ الاجرة على التعليم من كتاب العلم ص ۶۹

**«ترجمه ابن جوزی در وفیات الأعیان»**

[قاضی شمس الدین أبو العباس أحمد بن محمد المعروف بابن خلکان البرمکی الاربلی الشافعی در (وفیات الأعیان فی أنباء أبناء الزمان) گفته:] أبو الفرج عبد الرحمن بن أبي الحسين علي بن محمد بن علي بن عبيد الله بن عبد الله ابن حماد بن أحمد بن محمد بن جعفر الجوزی بن عبد الله بن القاسم بن النضر بن القاسم بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق رضي الله عنه و بقیة النسب معروف، القرشي التيمي البكري البغدادي الفقيه الحنبلي الواعظ الملقب جمال الدين الحافظ كان علامة عصره و امام وقته في الحديث و صناعة الوعظ، صنف في فنون عديدة: منها (زاد المسير في علم التفسير) أربعة أجزاء أتى فيه بأشياء غريبة، و له في الحديث تصانيف كثيرة، و له (المنتظم في التاريخ) و هو كبير، و له (الموضوعات) في أربعة أجزاء ذكر فيها كل حديث موضوع، و له (تلقيح فهوم الاثر) على وضع كتاب المعارف لابن قتيبة، و بالجملة فكتبه أكثر من أن تعد، و كتب بخطه شيئاً كثيراً و الناس يغالون في ذلك حتى يقولوا: انه جمعت الكرايس التي كتبها و حسبت مدة عمره و قسمت الكرايس على المدة فكان ما خص كل يوم تسع كرايس، و هذا شيء عظيم لا يكاد يقبله العقل، و يقال: انه جمعت برائة أقلامه التي كتب بها حديث رسول الله صلى الله عليه و سلم فحصل منها شيء كثير و أمر أن يسخن بها الماء الذي يغسل به بعد موته ففعل فكفت و فضل منها، و له أشعار

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۵۸

لطيفة الخ [۱]

**— ترجمه ابن جوزی در عبر فی خبر من غیر**

[ذهبی در (عبر فی خبر من غیر) در وقایع سنه سبع و تسعين و خمسمائة گفته:] و أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد بن علي الحافظ الكبير جمال الدين التيمي البكري البغدادي الحنبلي الواعظ المتقن، صاحب التصانيف الكبيرة الشهيرة في أنواع العلم من التفسير و الحديث و الفقه و الزهد و الوعظ و الاخبار و التاريخ و الطب و غير ذلك، ولد سنه عشر و خمسمائة أو قبلها، و سمع من علي بن عبد الوليد الدينوري، و ابن الحصين، و ابي عبد الله البارع، و تتمه سبعة و ثمانين نفسا، و وعظ من صغره و فاق فيه الاقران، و نظم الشعر المليح و كتب بخطه ما لا يوصف، و رأى من القبول و الاحترام ما لا مزيد عليه، و حكى غير مرة أن مجلسه حرز بمائة ألف، و حضر مجلسه الخليفة مرات من وراء الستر توفي في ثالث عشر رمضان [۲]

**— ترجمه ابن جوزی در طبقات الحفاظ —**

[و جلال الدين سيوطي در (طبقات الحفاظ) گفته:] [۱] وفیات الأعیان لابن خلکان ج ۱ ص ۲۷۹، و ترجمته توجد أيضا في كثير من كتب التراجم و التواريخ مثل تذكرة الحفاظ ج ۴ ص ۱۳۴۲، و البداية و النهاية ج ۱۳ ص ۲۸ و شذرات الذهب ج ۴ ص ۳۲۹، و النجوم الزاهرة ج ۶ ص ۱۷۴، و مفتاح السعادة ج ۱ ص ۲۴۵، و طبقات المفسرين للداودي ج ۱ ص ۲۷۰.

[۲] عبر فی خبر من غیر ج ۴ ص ۲۹۷.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۵۹

ابن الجوزی الامام العلامة الحافظ، عالم العراق، و واعظ الآفاق جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن عبد الرحمن بن علي بن عبيد الله بن عبد الله القرشي البكري الصديقي البغدادي الحنبلي الواعظ، صاحب التصانيف السائرة في فنون العلم، و عرف بالجوزی لجوزة كانت في دارهم لم يكن بواسط سواها، ولد سنه ۵۱۰ أو قبلها، و سمع في سنه ۱۹ من ابن الحصين، و أبي غالب ابن البناء، و خلق عدتهم سبع و ثمانون، و كتب بخطه الكثير جدا، و وعظ من سنه عشرين الى أن مات، حدث عنه بالاجازة القرغلي و

غیره، و له (زاد المسیر فی التفسیر)، و (جامع المسانید)، و (المغنی فی علوم القراءات) و (تذکرۃ الاریب فی اللغه) و (الوجوه و النظائر)، و (مشکل الصحاح)، و (الموضوعات) و (الواهیات)، و (الضعفاء)، و (تلخیص فہوم الاثر)، و (المنتظم فی التاریخ). و اشیاء یطول شرحها، و ما علمت احدا من العلماء صنف ما صنف، و حصل له من الحظوة فی الوعظ ما لم یحصل لاحد قط، قیل: انه حضره فی بعض المجالس مائۃ ألف، و حضره ملوک و وزراء و خلفاء، و قال: کتبت باصبعی ألف مجلد و تاب علی یدی مائۃ ألف، و أسلم علی یدی عشرون ألفا، مات یوم الجمعة ثالث عشر رمضان سنۃ ۵۹۷، قلت: قال الذہبی فی التاریخ الکبیر: لا یوصف ابن الجوزی بالحفظ عندنا باعتبار الصنعة، بل باعتبار کثرة اطلاعه و جمعه [۱]

### — اکابر اهل سنت بقول ابن جوزی تمسک کرده اند —

[و محمد بن محمود بن الحسن أبو المؤید خوارزمی در (جامع مسانید [۱] طبقات الحفاظ للسيوطی ص ۴۷۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۶۰

أبی حنیفة) بمقام صیانت امام اعظم از جرح و قدح خطیب بافادات ابن الجوزی که در آن تعدیل را بر جرح مقدم ساخته متشبت شده و او را امام ائمه تحقیق گفته: چنانکه می فرماید: [و الدلیل علی ما ذکرنا أن التعدیل متی ترجح علی الجرح یجعل الجرح كأن لم یکن، و قد ذکر ذلک امام أئمة التحقیق ابن الجوزی فی کتاب التحقیق فی أحادیث التعلیق فی مواضع منه، فقال فی حدیث المضمضة و الاستنشاق الذی لا یتم الوضوء الا بهما: فان قال الخصم أعنی الشافعی رح فانه یریهما سنۃ: فیهما جابر الجعفی فقد کذبه آیوب السجستانی، و زائده، قلنا قد وثقه سفیان الثوری و شعبۃ و کفی بهما الخ [۱].

[و ابو محمد عبد الله بن أسعد الیافعی الیمنی در (مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفۃ ما یعتبر من حوادث الزمان و تقلب أحوال الانسان) برائت احمد بن حنبل را از قول بجهت و حرف و صوت که حنابله جسارتا و خسارتا بآن قائل گردیده اند از قول ابن الجوزی ثابت کرده، چنانکه در ترجمه ابو زکریا یحیی بن أبی الخیر یمنی گفته: [أما ما ذکرنا من کون الامام أحمد و المتقدمین من أصحابه براء مما ادعاه المتأخرون منهم، فممن نص علی ذلک بعض الحنابلة و هو الامام أبو الفرج ابن الجوزی حتی ذکر أنهم صاروا سبة علی المذهب باعتقادهم الذی یتوهم غیرهم أنه مذهب أحمد الخ [۲]. [۱] جامع مسانید أبی حنیفة ص ۲۸ النوع العاشر من مناقبه المتفرد بها.

[۲] مرآت الجنان للیافعی ج ۳ ص ۳۲۴ ط دائرة المعارف النظامیة بحیدرآباد الدکن.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۶۱

[و شیخ تقی الدین ابو العباس احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن عبد الله بن ابی القاسم بن تیمیۃ الحرانی الحنبلی در (منهاج السنۃ النبویۃ فی ردّ کلام الشیعۃ و القدیریۃ) جابجا بحکم ابن الجوزی در رد احادیث فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام متمسک گردیده، از آن جمله بجواب

حدیث (أنت أخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی)

گفته: [قال أبو الفرج بن الجوزی فی کتاب الموضوعات لما روى هذا الحديث من طریق أبی حاتم البستی هذا حدیث موضوع الخ [۱].

[و نیز ابن تیمیۃ بجواب

حدیث من أحب أن یتمسک بقصبۃ الیاقوت التي خلقها الله بیده ثم قال لها: کونی فكانت فلیتول علی بن أبی طالب

من بعدی گفته: [و الحدیث الثانی یعنی هذا الحدیث ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات، و بین أنه موضوع [۲].

[و نیز ابن تیمیۃ در (منهاج) گفته: [و اعلم أنه ثم أحادیث أخر لم یذکرها هذا الرافضی لو كانت صحیحة لدلت علی مقصوده، و فیها

ما هو أدل من بعض ما ذكره لكنها كلها كذب، و الناس قد رووا أحاديث مكذوبة في فضل أبي بكر و عمر و عثمان و علي و معاوية و غيرهم لكن المكذوب في فضل علي أكثر، لأن الشيعة أجراً على الكذب من النواصب، قال أبو الفرج بن الجوزي: فضائل علي الصحيحة كثيرة غير ان الرفض لم [۱] منهاج السنة ج ۴ ص ۹۵ ط بولاق مصر.

[۲] منهاج السنة ج ۴ ص ۱۰۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۶۲

تقعن فوضعت له ما تضع لا ما ترفع، و حوشيت حاشيته من الاحتياج الى الباطل الخ [۱].

[و بعد این ابن تیمیه احادیث عیدیه نقل کرده، و باقوال ابن الجوزی در اثبات وضع آن استناد نموده.

و نیز ابن تیمیه در منهاج السنة بجواب حدیث رد شمس برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته: [و الجواب أن يقال: فضل علي و ولايته لله و علو منزلته عند الله معلوم و لله الحمد من طرق ثابتة أفادتنا العلم اليقيني لا- يحتاج معها الى كذب و لا الى ما لا نعلم صدقه أو نعلم كذبه، و حدیث رد الشمس له قد ذكره طائفة كأبي جعفر الطحاوي و القاضي و عياض و غيرهما، و عدوا ذلك من معجزات النبي صلى الله عليه و سلم، لكن المحققين من أهل المعرفة بالحديث يعلمون ان هذا الحديث كذب موضوع، كما ذكر ذلك أبو الفرج بن الجوزي في كتاب الموضوعات الخ [۲].

[و فضل الله بن روزبهان بن فضل الله بن محمد الخنجي الشيرازي بجواب علامه حلي طاب ثراه، جائی كه آن جناب در (نهج الحق) حدیث نور را نقل فرموده می گوید: [أقول: ذكر ابن الجوزي هذا الحديث بمعناه في كتاب الموضوعات من طريقين و قال: هذا حديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه و سلم، و المتهم به في الطريق الاول محمد بن خلف المروزي، قال يحيى بن معين: [۱] منهاج السنة ج ۴ ص ۱۱۹.

[۲] منهاج السنة ج ۴ ص ۱۸۶.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۶۳

كذاب، و قال الدارقطني: متروك، و في الطريق الثاني المتهم به جعفر بن أحمد و كان رافضياً، و قال أبو سعيد بن يونس كان رافضياً كذاباً، يضع الحديث في سب أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم [۱].

[و شهاب الدين أحمد بن حجر مكي الهيثمي در (صواعق محرقة) بعد از ذكر حدیث (أنا مدينة العلم) گفته: [و قد اضطرب الناس في هذا الحديث فجماعه على انه موضوع، منهم ابن الجوزي و النووي، و ناهيك بهما معرفة بالحديث و طرقة الخ [۲].

[و میرزا محمد بن معتمد خان در (مفتاح النجاة) گفته: [و العجب من جماعة يتوقفون في أمره و ينتزهون عن لعنه، و قد أجازوه كثير من الائمة، منهم ابن الجوزي ناهيك به علما و جلاله، فانه قال في كتابه المسمى (بالرد على المتعصب العنيد المانع من ذم يزيد): سألتني سائل عن يزيد بن معاوية فقلت له: يكفيه ما به، فقال: أ يجوز لعنه؟ فقلت: قد أجازوه العلماء الورعون منهم أحمد بن حنبل فانه ذكر في حق يزيد ما يزيد على اللعنة [۳].

[و خود مخاطب در همین باب در ما بعد می فرماید: حدیث پنجم روایت جابر

(ان النبي صلى الله عليه و سلم قال: أنا مدينة العلم و علي بابها)

و این خبر نیز مطعون است.]

قال يحيى بن معين: لا أصل له، و قال البخاري: انه منكر و ليس له وجه [۱] احقاق الحق ج ۷ ص ۳۹۱.

[۲] الصواعق المحرقة ص ۷۳ ط مصر.

[۳] مفتاح النجا ص ۱۱۳ الفصل الخامس عشر في ذكر ما جرى بعد قتل الحسين عليه السلام.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۶۴



صحیح، و قال الترمذی: انه منکر غریب، و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات [۱] [و نصر الله کابلی در صواقع گفته: و دعوی اهل البصرة علی مغیره کما ذکره ابن جریر الطبری و الامام البخاری، و الحافظ جمال الدین أبو الفرج ابن الجوزی و الشیخ شمس الدین المظفر سبط ابن الجوزی فی تواریخهم هو أن مغیره کان أمیر البصرة، و کان الناس یقلونه فأخذوا علیه الشهود أنه زنی بامرأة یقال لها أم جمیل و کتبوا بذلك الی عمر الخ [۲].

[و نیز مخاطب در باب مطاعن بجواب طعن ششم گفته:

ابن جریر طبری، و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود، و حافظ عماد الدین ابن کثیر، و حافظ جمال الدین ابو الفرج ابن الجوزی، و شیخ شمس الدین مظفر سبط ابن الجوزی، و دیگر مؤرخین ثقات نقل کرده‌اند: که مغیره بن شعبه امیر بصره بود، و مردم بصره با او بد بودند، و می‌خواستند که او را عزل کنند بر وی تهمت زنا بر بستند الخ [۳].

و فاضل معاصر مولوی حیدر علی ابن الجوزی را بوصف سند المحدثین و المنقذین موصوف ساخته، و او را از ائمه فقه و حدیث دانسته، و قرین احمد بن حنبل گردانیده، چنانکه در (ازالہ الغین) می‌گوید: بالجمله اگر حجة الاسلام غزالی چنان می‌گوید امام احمد [۱] تحفه اثنا عشریة ص ۴۴۱ ط دهلی باب هفتم در امامت.

[۲] صواقع ص ۲۶۵.

[۳] تحفه اثنا عشریة ص ۵۸۹ ط دهلی.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۶۵

ابن حنبل، و ابن الجوزی و من یقوم مقامهم که از ائمه فقه و حدیثند، صریح تکفیر یزید می‌کنند.

و نیز در ذکر لاعنین و مکفرین یزید گفته: و از آن جمله سند المحدثین و المنقذین ابو الفرج ابن جوزیست انتهى [۱].

### – ابن حزم اندلسی نیز در بخاری قدح کرده –

#### اشاره

[و نیز علامه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی حدیث بخاری را که مثبت تحریم معازف [۲] است قدح و جرح نموده بلکه بیزید جسارت جمیع احادیث را که در تحریم معازف وارد شده موضوع و مکذوب وانموده چنانکه در کتاب (المحلی) که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش این خاکسار حاضر است گفته:]

ومن طریق البخاری قال هشام بن عمار: حدَّثنا صدقة بن خالد حدَّثنا عبد الرحمن بن یزید بن جابر، حدَّثنا عطیة بن قیس الکلابی، حدَّثنا عبد الرحمن ابن غنم الاشعری، حدَّثنی أبو عامر، و أبو مالک الاشعری، و و الله ما کذبنی أنه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول: لیکونن من امتی قوم یستحلّون الخزّ و الحریر و الخمر و المعازف.

و هذا منقطع لم یتصل ما بین البخاری و صدقة بن خالد، و لا یصح فی هذا الباب شیء أبدا و کل ما فیه فهو موضوع [۳] [۱] ازاله الغین ج ۱ ص ۸۲.

[۲] المعازف جمع المعزف و المعزفة: آلات الطرب كالطنبور و العود و القيثارة.

[۳] المحلی ج ۹ ص ۷۲ فی مسئله ۱۵۶۵ ط مصر.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۶۶

[و ائمه قوم ابن حزم را با آسمان برین می‌رسانند، و داد اغراق و مبالغه در تعظیم و تبجیل او می‌دهند.



**ترجمه ابن حزم در عبر فی خبر من غیر**

[ذهبی در (عبر فی خبر من غیر) در وقایع سنه ست و خمسين و أربعمائة گفته:] و أبو محمد بن حزم العلامه علی بن أحمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح الاموی مولاہم الفارسی الاصل الاندلسی القرطبی الظاہری صاحب المصنفات، مات شردا عن بلدہ من قبل الدولة ببادیة البلة بقریة له لیومین بقیا من شعبان عن اثنتین و سبعین سنه، روى عن أبی عمرو بن الجصور، و یحیی بن مسعود و خلق، و أول سماعه سنه تسع و تسعین و ثلاثمائة، و كان إليه المنتهى فی الذكاء، و حدة الذهن، و سعة العلم بالكتاب و السنه، و المذاهب و الملل و النحل و العربیة، و الآداب، و المنطق، و الشعر مع الصدق و الامانة و الديانة، و الحشمة و السؤدد، و الرئاسة و الثروة و كثرة الكتب.

قال الغزالی: وجدت فی اسماء الله تعالی کتابا لابی محمد بن حزم يدل على عظم حفظه و سیلان ذهنه. و قال صاعد فی تاریخہ کان ابن حزم أجمع أهل الاندلس قاطبة لعلوم الاسلام، و أوسعهم معرفة مع توسعه فی علم اللسان و البلاغة و الشعر، و السير و الاخبار، أخبرنی ابنه الفضل أنه اجتمع عنده من تألیفه نحو أربعمائة مجلد [۱]. [۱] عبر فی خبر من غیر ج ۳ ص ۲۳۹

**ترجمه ابن حزم در حاشیه شرح الفیه عراقی**

[و محمد بن محمد بن احمد السنهوری الشافعی الازهری در (حاشیه شرح الفیه عراقی) گفته:] أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفیان بن یزید مولى یزید بن أبی سفیان بن حرب الفارسی الاصل الاموی الیزیدی کان إليه المنتهى فی الذكاء و الحفظ و الاطلاع على العلوم و كان أولا شافعيًا، ثم صار ظاهريًا، ثم استقل بنفسه، توفي لیومین بقیا من شعبان سنه ست و خمسين و أربعمائة [۱]

**ترجمه ابن حزم در طبقات الحفاظ سیوطی**

[و جلال الدین سیوطی در (طبقات الحفاظ) خود که از تذکره الحفاظ ذہبی ملخص کرده گفته:] ابن حزم الامام العلامه الحافظ الفقیه أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف الفارسی الاصل الیزیدی الاموی مولاہم القرطبی الظاہری، کان أولا شافعيًا، ثم تحوّل ظاهريًا، و كان صاحب فنون و ورع و زهد، و إليه المنتهى فی الذكاء و الحفظ، و سعة الدائرة فی العلوم أجمع أهل الاندلس قاطبة لعلوم الاسلام، و أوسعهم معرفة، مع توسعه فی علوم اللسان، و البلاغة، و الشعر، و السير و الاخبار، له المحلی على مذهبه و اجتهاده و شرحه المحلی، و الملل و النحل و الايصال فی فقه الحديث، و غیر ذلك آخر [۱] حاشیه شرح الفیه عراقی ص ۱۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۶۸

من روى عنه بالاجازة أبو الحسن شريح بن محمد، مات فی جمادى الاولى سنه سبع و خمسين و أربعمائة [۱]

**عظمت ابن حزم نزد محیی الدین بن العربی**

[و شیخ محی الدین بن العربی در باب ثالث و عشرين و مائتین (فتوحات) گفته:] رأیت النبی صلی الله علیه و سلم و قد عانق أبا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد فی الآخر فلم نر الا واحدا، و هو رسول الله صلی الله علیه و سلم فهذا غاية الوصلة و هو المعبر عنه بالاتحاد [۲].

[و جعفر بن تغلب بن جعفر بن علی الادفوی الشافعی در (کتاب الامتاع فی احکام السماع) در ذکر مسئله ضرب عود گفته:] و قد تتبع جماعة من الحفاظ کابن حزم و ابن طاهر و غیرهما و ادّعا أنه لم یصح فی المنع حديث، و حلف ابن حزم أنه لو وجد حديثا لم

یتردد فی الاخذ به [۳].

[و خود مخاطب در باب امامت گفته: باید دانست که مطاعن حضرت امیر علیه السّلام در کتاب عبد الحمید مغربی ناصبی دو قسم یافت می شود:

قسمی آن است که نواصب متفردند بروایت آن، و اهل سنت و شیعه که محبین آن جنابند انکار آن می کنند، و این قسم را اعتبار نیست، زیرا که افتراء و بهتان آنها است، و الزام بآن عائد نمی شود، مثل شرکت در قتل عثمان، و شرکت در قذف عائشه، و نزول [۱] طبقات الحفاظ ص ۴۳۶.

[۲] فتوحات محی الدین العربی ج ۲ ص ۵۱۹ ط بیروت.

[۳] الامتاع فی احکام السماع ص ۱۹۲.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۶۹

(وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

[۱].

و قسم دوم آن است که در کتب شیعه و اهل سنت بطرق صحیح ثابت است، و این قسم البتّه جواب طلب است، چنانکه شیعه و اهل سنت هر دو متصدی جواب آن شده اند، شریف مرتضی در (تنزیه الانبیاء و الائمة) از علماء شیعه و ابن حزم در کتاب (الفیصل) از علماء اهل سنت بسیاری را از این مطاعن دفع نموده انتهی [۲]

### ابن حزم قاذح بخاری از اعلام اهل سنت است

از این عبارت ظاهر است که ابن حزم حسب تصریح مخاطب از علماء اهل سنت است، و مخاطب دفع او مطاعن جناب امیر المؤمنین علیه السلام را افتخارا ذکر می کند، و در ما بعد می دانی که ابن تیمیّه قول ابن حزم را متضمن حصر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث منزلت و حدیث خیبر، و

حدیث ان علیا لا یحبّه الا مؤمن و لا یبغضه الا منافق

، و حکم بوضع سائر احادیث که اهل حق تعلق بآن می کنند، در مقام مناظره اهل حق نقل کرده، ردّ جمیع فضائل آن حضرت غیر ما ذکر خواسته، و نیز بمزید جسارت و خسارت قدح و جرح ابن حزم در حدیث غدیر بالخصوص هم نقل کرده.

و مولوی حیدر علی در (منتهی الکلام) بعد از ادعای این معنی که اتباع قیاس در مذهب ابو حنیفه کمتر است گفته:

و مؤید این معنی است آنچه محقق دهلوی قدس سره در شرح (سفر السعادة) از اکابر نقل می کند که امام حافظ ابو محمد بن حزم گفته: که [۱] سورة النور: ۱۱.

[۲] تحفه اثنا عشریه ص ۴۶۸.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۷۰

اصحاب ابو حنیفه همه متفقند که حدیث هر چند اسناد او ضعیف بود مقدّم تر و اولی است از قیاس و اجتهاد، و او رضی الله عنه تا بحّد ضرورت نرسد عمل بقیاس نکند، و عمل بحدیث را باقسامه از دست ندهد، و امام شافعی قیاس را بر چندین از اقسام حدیث مقدم دارد، و در این مقام تفصیلی است مذکور در علم اصول فقه آنجا نظر باید کرد، و از اقسام قیاس جز بقیاس مؤثر عمل نکند، و قیاس تناسب و قیاس شبه و قیاس طرد، همه نزد وی متروک و غیر معمول به است، و در چندین مواضع قیاس را باحدیث ترک کرده، و امام شافعی عمل بقیاس کرده، و اگر آنرا ذکر کنم کتاب بدرازا کشد، و ابو حنیفه تقلید صحابی در آنچه صحابی باجتهاد خود گوید واجب داند، و شافعی گوید: هم رجال و نحن رجال که ما و ایشان برابریم و همه مجتهدانیم مجتهد را تقلید مجتهد دیگر

نرسد انتهی [۱]

**بسیاری از احادیث صحیحین مقدوح است**

و نیز شراح صحیح بخاری و صحیح مسلم که علماء متبحرین می باشند جمله از احادیث هر دو کتاب را ردّ و قدح و جرح کرده اند و بطلان آن ظاهر ساخته.

از آن جمله حدیث خطبه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را، و گفتن ابو بکر در جواب آن حضرت انما انا أخوک [۱] منتهی الکلام حیدر علی فیض آبادی ص ۱۸ ط ۱۲۸۲ ناصری.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۷۱

و گفتن آن حضرت

أنت أخي في دين الله.

[بخاری در (صحیح) خود آورده:]

حدَّثنا عبد الله بن يوسف، قال: حدَّثنا الليث عن يزيد عن عراك عن عروء أن النبي صلى الله عليه وسلم خطب عائشة فقال له أبو بكر: انما أنا أخوک، فقال: أنت أخي في دين الله و كتابه و هي لی حلال [۱]

**مغلطائی در بعضی از احادیث بخاری قدح کرده****اشاره**

[عَلَّامَهُ مَغْلَطَائِي که شارح (صحیح بخاری) است در صَحَّتِ این حدیث نظر کرده و بطلان آن بمخالفت دیگر احادیث ثابت ساخته چنانکه ابن حجر در (فتح الباری) گفته:] قال مغلطائي: في صحة هذا الحديث نظر لان الخلء لابی بكر انما كانت بالمدينة و خطبة عائشة كانت بمكة فكيف يلتئم قوله: انما أنا أخوک؟ و أيضا فالنبي صلى الله عليه وسلم ما باشر الخطبة بنفسه، كما أخرجه ابن أبي عاصم من طريق يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب، عن عائشة: أن النبي صلى الله عليه وسلم أرسل خولة بنت حكيم الى أبي بكر يخطب عائشة، فقال لها أبو بكر و هل تصلح له انما هي بنت أخيه؟ فرجعت فذكرت ذلك النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: ارجعي فقولي: انك أنت أخي في الاسلام و ابتكك تصلح لي، فأنت أبا بكر فذكرت ذلك له، فقال: ادعي رسول الله فجاء و أنكحه [۲].

[و محتجب نماند که این مغلطائی از اعظم و اجله علماء سنیه است.] [۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۹۹ کتاب النکاح - باب تزویج الصغار من الکبار

[۲] فتح الباری ص ۷۶۰ ط دهلی.

**ترجمه مغلطائی در طبقات الحفاظ**

[عَلَّامَهُ جلال الدین سیوطی در (طبقات الحفاظ) گفته:] مغلطای بن قلیج بن عبد الله الحنفی الامام الحافظ علاء الدین، ولد سنة ۶۸۹ و سمع من الدبوسی، و الختني و خلائق، و ولی تدریس الحدیث بالظاهرية بعد ابن سيد الناس و غيرها، و له ما أخذ على المحدثين و أهل اللغة.

قال العراقي: و كان عارفا بالانساب معرفة جيدة، و أما غيرها من متعلقات الحديث فله بها خبرة متوسطة، و تصانيفه أكثر من مائة، منها

(شرح البخاری) و (شرح ابن ماجه) لم یکمل، و قد شرعت فی اتمامه و (شرح أبی داود) لم يتم و (جمع اوهام التهذیب)، و (اوهام الاطراف)، و (ذیل علی التهذیب) و (ذیل علی المؤتلف و المختلف) لابن نقطه، و (الزهر الباسم) فی السیره، و رتب (المبهمات علی الابواب)، و رتب (بیان الواهی لابن القطان)، و خرّج (روائد ابن حبان علی الصحیحین) مات رابع عشری شعبان سنه ۷۶۲ [۱]

### ترجمه مغلطائی در حسن المحاضرہ

[و نیز سیوطی در کتاب (حسن المحاضرہ فی اخبار مصر و القاهره) گفته: [مغلطای بن قلیج الحنفی الامام العظیم الحافظ علاء الدین، ولد سنه تسع و ثمانین و ستمائہ، و کان حافظا عارفا بفنون الحدیث، علامه فی الانساب، و له أكثر من مائہ تصنیف کشرح البخاری، و شرح ابن ماجه، و غیر ذلک مات فی [۱] طبقات الحفاظ ص ۵۳۴.

### ترجمه مغلطائی در شرح مواهب و طبقات حنفیه

[و محمد بن عبد الباقي الزرقانی المالکی در (شرح مواهب لدنیہ) گفته: [مغلطائی الامام الحافظ علاء الدین بن قلیج بن عبد الله الحنفی، ولد سنه تسع و ثمانین و ستمائہ، و کان حافظا، عارفا بفنون الحدیث، علامه فی الانساب، و له أكثر من مائہ مصنف کشرح البخاری، و شرح ابن ماجه، و شرح أبی داود و لم يتم، مات سنه اثنتین و ستین و سبعمائہ، و هو بضم المیم و سکون الغین و فتح اللام کما ضبطه الحافظ بالقلم فی کلام نثر، و أما ابن ناصر فضبطه بفتح الغین و سکون اللام فی قوله: ذاک مغلطائی فتی قلیجی، و لعله للضرورة فلا تخالف، و قلیجی بقاف و جیم نسبتہ الی القلیج و هو السیف بلغه الترتک [۲].

[و قاسم بن قطلوبغا در (طبقات حنفیه) که نسخه آن در حرم مدینه منوره زادها الله مشرفا و تکریمای دیدهام و انتخاب از آن کرده گفته: [مغلطای بن قلیج بن عبد الله علاء الدین البکجری امام وقته، و حافظ عصره، مولوده سنه تسع و ثمانین و ستمائہ، و وفاته يوم الثلاثاء رابع عشرين شعبان سنه اثنتین و ستین و سبعمائہ [۳].

[و باید دانست که ابن حجر عسقلانی بعد از نقل کلام مغلطائی بلا [۱] حسن المحاضرہ ج ۱ ص ۳۵۹.

[۲] شرح مواهب لدنیہ ج ۱ ص ۱۵۳.

[۳] تاج التراجم فی طبقات الحنفیه ص ۵۷.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۷۴

امعان و تدبر در آن رد آن آغاز نهاده حیث قال: قلت: اعتراضه الثانی یرد اعتراضه الاول الخ.

لکن این رد بعد از تسلیم هم بما ضرری نمی‌رساند، چه غرض ما صرف همین قدر است که بعض اکابر اهل سنت در بعض روایات صحیح بخاری قدح و جرح کرده‌اند، و آن از افاده مغلطائی ظاهر است، و عدم قبول این حجر این قدح و جرح را منافات با این مطلب ندارد، بلکه این رد ابن حجر هم مفید ما است در این مقام، چه هر گاه رد و جرح و قدح صریح مغلطای در این حدیث مقبول نباشد، محض اعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر چگونه لائق الثقات باشد.

و از جمله احادیث بخاری که مطعون و مجروح است روایتی است مثبت شفاعت حضرت ابراهیم در حق آزر کافر بروز قیامت: [بخاری در کتاب التفسیر گفته:]

حدثنا اسماعیل، قال حدثنا اخی، عن ابن ابی ذئب، عن سعید المقبری، عن ابی هریره، عن النبی، صلی الله علیه و سلم، قال: یلقى ابراهیم اباه فیقول:

یا رب انک وعدتني الا تخزیني يوم یبعثون، فیقول الله: انی حرمت الجنة علی الکافرین [۱]

## علامه اسماعیلی نیز در بعض احادیث بخاری قدح کرده

### اشاره

[علامه ابو بکر اسماعیلی که از اکابر ائمه مشهورین، و اعظم محققین، و منقذین است، در این روایت طعن فرموده، و بطلان آن را بدلیل متین [۱] صحیح البخاری ج ۳ کتاب التفسیر باب وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، من سورة الشعراء.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۷۵

ظاهر فرموده، چنانکه ابن حجر عسقلانی در (فتح الباری) گفته: [قد استشكل الاسماعیلی هذا الحديث من اصله، و طعن فی صحته، فقال بعد ان اخرجہ: هذا خبر فی صحته نظر من جهة ان ابراهيم عالم ان الله لا يخلف الميعاد فكيف يجعل ما يأتيه خزيا له مع علمه بذلك، و قال غيره: هذا الحديث مخالف لظاهر قوله تعالى: (وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ) [۱].

[و هر چند ابن حجر عسقلانی بعد از نقل قدح و جرح این روایت اتعاب نفس خود در رفع اشکال و دفع اعضال نموده، لکن چون غرض در این مقام صرف همین قدر است، که اجله علمای سنی در جمله از روایات بخاری طعن کرده‌اند، لهذا از نقل جواب ابن حجر ورد آن اعراض شد، زیرا غرض اثبات طعن اسماعیلی در این حدیث است، خواه نزد ابن حجر این طعن مقبول باشد خواه نباشد.]

[و فضائل جلیله و مناقب جمیله، و مدائح زاهره، و محامد فاخره ابو بکر اسماعیلی بالاتر از آنست که حاجت بیان داشته باشد، لکن برای تنبیه ناظرین بعض عبارات نوشته می‌شود:

### ترجمه اسماعیلی در انساب سمعانی

[ابو سعد عبد الکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی در (انساب سمعانی) گفته: [الاسماعیلی بکسر الالف و سکون السین المهملة و فتح المیم و کسر العین [۱] فتح الباری کتاب التفسیر ص ۱۲۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۷۶

المهملة بعدها ياء منقوطة باثنتين من تحتها، هذه النسبة الى جماعة اسمهم اسماعيل منهم: أبو بكر أحمد بن ابراهيم بن اسماعيل بن العباس بن مرداس الاسماعيلي، و ليس بالسلمی، امام أهل جرجان و المرجوع إليه فی الحديث و الفقه، رحل الى العراق و الحجاز، و صنف التصانيف، و هو أشهر من أن يذكر، و كذلك أولاده و أحفاده، و له وجوه فی المذهب مذکورة مسطورة.

سمع بجرجان عمران بن موسى السخيتاني، و بنسا الحسن بن سفيان الشيباني، و ببغداد يوسف بن يعقوب القاضي، و بالبصرة، أبا خليفة الفضل بن حباب الجمحي، و بالكوفة أبا جعفر محمد بن عبد الله بن سليمان الحضرمي، و بالجزيرة أبا يعلى أحمد بن علي بن المثنى الموصلي، و بالاهواز عبدان بن أحمد العسكري و طبقتهم.

روی عنه الاثمة و الحفاظ مثل أبي الحسين محمد بن محمد الحجاجي، و أبي علي محمد بن علي بن سهل الماسرجسي، و أبي عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ، و أبي بكر أحمد بن محمد بن غالب البرقاني فمن بعدهم.

ذکره الحاكم أبو عبد الله الحافظ فی تاریخ نيسابور، فقال الامام أبو بكر الاسماعيلي واحد عصره، و شيخ الفقهاء و المحدثين و أجلهم فی الرئاسة و المروءة و السخاء بلا خلاف بين عقلاء الفريقين من أهل العلم فيه، و قد كان أقام بنيسابور لسماع الحديث غير

مره و قدمها و هو رئیس جرجان سنه سبع عشرة و ثلث مائه، أقدم علينا في ذي القعدة من سنه ثمان و ثلثين و ثلث مائه على صاحب الجيش أبي نصر منصور بن قراتكين، و سألہ الامام أبو بكر أحمد بن اسحاق يعني الصبغی النزول عنده في منزله مراسله و هو في الطريق فأجابه الى ذلك، ثم ان الشيخ أبا نصر العبدوسی استقبله بنفسه و سألہ النزول عنده فنزل عنده ايثارا للتخفيف على الامام أبي بكر، فعقد له المجالس بالعشيات كل يوم

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۷۷

الا- يوم الجمعة يومين للاملاء و يوما للنظر و يومين للقراءة و يوما للكلام، و كان لا يتخلف عن مجلسه كل يوم من المذكورين في هذه العلوم أحد الا لعذر.

و قال ابراهيم بن موسى جد حمزة السهمي: كان أبو بكر الاسماعيلي برا بوالديه فلحقته بركة دعائهما و قال: قال أبو بكر الاسماعيلي: لما ورد نعي محمد بن أيوب الرازي دخلت الدار و بكيت و صرخت و مزقت على نفسي القميص، و وضعت التراب على رأسي، فاستجمع علي أهلي و من في منزلي و قالوا: ما أصابك؟ فقلت: منعموني الارتحال الى محمد بن أيوب، فسلوا قلبي و أذنوا لي بالخروج عند ذلك و أصبحوني خالي الى نسا الى الحسن بن سفيان و أشار الى وجهه و قال: لم يكن لي ههنا طاقة فقدمت عليه و سألته أن أقرأ عليه المسند، فأذن لي و قرأت عليه جميع المسند و غيره من الكتب، و كان ذلك أول رحلتی في طلب الحديث و رجعت الى وطنی، ثم خرجت الى بغداد في سنه ست و تسعين و مائتين.

و حكى حمزة بن يوسف السهمي عن أبي الحسن الدارقطني قال: كنت عزمت غير مرة أن أرحل الى أبي بكر الاسماعيلي فلم ارزق. و كان الحسن بن علي الحافظ المعروف بابن غلام الزهري بالبصرة يقول:

كان من الواجب للشيخ أبي بكر أن يصنف لنفسه سننا و يختار على حسب اجتهاده، فانه كان يقدر عليه لكثرة ما كان كتب و لغزارة علمه و فهمه و جلالته، و ما كان له أن يتبع كتاب البخاري، فانه كان أجل من أن يتبع غيره.

و قال السهمي: و كان أبو الحسين محمد بن المظفر الحافظ يحكى جودة قراءته، و قال كان مقدما في جميع المجالس و كان إذا حضر مجلسا لا يقرأ غيره.

و كان أبو القاسم البغوي يقول: ما رأيت أقرأ من أبي بكر الجرجاني.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۷۸

و قال السهمي: ما من يوم الا و كان بحضرة الاسماعيلي من الغرباء الجوالين ممن يفهم و يحفظ مقدار أربعين أو خمسين.

توفي أبو بكر الاسماعيلي بجرجان يوم السبت غرة رجب سنه احدى و سبعين و ثلاثمائة، و دفن يوم الاحد و صلى عليه ابنه أبو نصر و هو ابن أربع و تسعين سنه و أشهر، قلت: و زرت قبره و قبور أولاده بجرجان في حضيرة لهم [۱]

### ترجمه اسماعيلي در مرآة الجنان

[و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علي اليمنى المعروف باليافعى در (مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة حوادث الزمان و تقلب أحوال الانسان) در وقایع سنه احدى و سبعين و ثلاثمائة گفته:] و فيها توفي الامام الجامع الحبر النافع ذو التصانيف الكبار في الفقه و الاخبار أبو بكر أحمد بن ابراهيم بن اسماعيل الجرجاني الحافظ الفقيه الشافعي المعروف بالجرجاني و كان حجة كثير العلم حسن الدين [۲]

### ترجمه اسماعيلي در عبر في خبر من غير

[و علامه شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي در (عبر في خبر من غير) در وقایع سنه احدى و سبعين و

ثلاثمائة كفته:] و فيها توفي الاسماعيلي الحبر الامام الجامع أبو بكر أحمد بن إبراهيم بن اسماعيل الجرجاني الحافظ الفقيه الشافعي ذو التصانيف الكبار في الحديث [۱] الانساب للسمعاني ج ۱ ص ۲۳۹ ط حيدرآباد الدكن.

[۲] مرآت الجنان للياضي ج ۲ ص ۳۹۶ ط دائرة المعارف النظامية في حيدرآباد الدكن.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۷۹

و الفقه بجرجان في غرة رجب، و له أربع و تسعون سنة أول سماعه في سنة تسع و ثمانين، و رحل في سنة أربع و تسعين و مائتين الى الحسن بن سفيان، ثم خرج الى العراق سنة ست و تسعين، و سمع يوسف ابن يعقوب القاضي، و ابراهيم بن زهير الحلواني و طبقتهما، و كان ثقة حجة كثير العلم [۱]

### برخی از روایات مطعونه در بخار

#### — حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن است

#### اشاره

[و از جمله روایات مطعونه که بخاری در (صحیح) خود آورده روایتی است متضمن نزول آیه وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا

[۲] در باب عبد الله بن ابي منافق و أصحاب او و انصار جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم.

و الفاظش در کتاب الصلح این است:]

حدثنا مسدد، حدثنا معتمر، قال: سمعت أبا أنس قال: قيل للنبي صلى الله عليه وسلم: لو أتيت عبد الله بن أبي فأنطلق إليه النبي صلى الله عليه وسلم و ركب حماراً، فأنطلق المسلمون يمشون معه و هي أرض سبخة، فلما أتاه النبي صلى الله عليه وسلم قال: إليك عني و الله لقد آذاني نتن حمارك فقال رجل من الانصار منهم: و الله لحمار رسول الله صلى الله عليه وسلم أطيّب ريحا منك، فغضب لعبد الله رجل من قومه فشتما فغضب لكل واحد منهما أصحابه، فكان بينهما ضرب بالجريد و الايدي و النعال، فبلغنا انها نزلت: وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا

قال أبو عبد الله: هذا مما انتخبت [۱] العبر في خبر من غبر ج ۲ ص ۳۵۸.

[۲] الحجرات - ۹

#### — قدح ابن بطلال در بخاری بنقل بدر الدین زرکشی

#### اشاره

[ابن بطلال که از محققین با کمال است در ابطال این خبر محال سعی بلیغ بتقدیم رسانیده چنانکه بدر الدین زرکشی در کتاب (التنقيح) که بعنايت الهی نسخه عتیقه آن نزد فقیر حاضر است می فرماید:] فبلغنا انها نزلت (وَ إِن طَائِفَتَانِ)

، قال ابن بطلال: يستحيل نزولها في قصة عبد الله بن أبي و الصحابة، لان أصحاب عبد الله ليسوا بمؤمنين و قد تعصبوا بعد الاسلام في قصه الافك، و قد رواه البخاری في كتاب الاستيذان عن أسامة بن زيد رضى الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم مر في مجلس فيه أخلاط من المشركين و المسلمين، و عبدة الاوثان و اليهود و فيهم عبد الله بن أبي، و ذكر الحديث فدل على ان الآية لم تنزل فيه و انما نزلت في قوم من الاوس و الخزرج اختلفوا في حق فاقتتلوا بالعصى و النعال [۲]



## ترجمه زرکشی در مفتاح کنز الدرایه

[و بدر الدین زرکشی صاحب (تنقیح) از اجله علماء و اکابر نبلاء است چنانکه در کتاب (مفتاح کنز درایه روایه المجموع من درر المجلد المسموع) مذکور است:] نبذه من تعریف البدر الزرکشی رحمه الله تعالى قال الحافظ ابن حجر فی انباء [۱] صحیح بخاری ج ۲ ص ۹۲.

[۲] التنقیح ص ۱۳۳.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۸۱

الغمر: هو محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی ولد سنة خمس و اربعين و سبعمائة بتقدیم المهملة على الموحدة كما رأيت بخطه، و سمع من مغلطای و تخرج به فی الحديث، و قرأ على جمال الدين الاسنوی و تخرج به فی الفقه، و سمع من ابن كثير، و أخذ عن الازرعی و غيره، و اقبل على التصنيف فكتب بخطه ما لا يحصى لنفسه و لغيره، و من تصانيفه (تخریج احادیث الرافعی) فی خمس مجلدات، و (خادم الرافعی) فی عشرين مجلدا، و (التنقیح)، و شرع فی (شرح كبير على البخاری) لخصه من (شرح ابن الملقن) و زاد فيه كثيرا، و (شرح جمع الجوامع) فی مجلدين، و (شرح المنهاج) فی عشرة، و (مختصره) فی مجلدين، و (التجريد) فی اصول الفقه فی ثلث مجلدات و غير ذلك، و تخرج به جماعة، و كان مقبلا على شأنه، منجمعا عن الناس، و كان يقول الشعر الوسط، مات فی ثلاث رجب سنة اربع و تسعين بتقدیم المثناة الفوقية و سبعمائة رحمه الله تعالى عليه انتهى [۱]

## ترجمه بدر الدین زرکشی در بستان المحدثین

[و فاضل مخاطب در (بستان المحدثین) گفته: (تنقیح الالفاظ الجامع الصحیح) از تصانیف بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله زرکشی است، که در سال هفتصد و چهل و پنج متولد شده، و از شاگردان حافظ مغلطای است در فن حدیث، و از جمال الدین اسنوی نیز اخذ علوم کرده خصوصا فقه، و سماع حدیث از ابن کثیر و اذرعی نیز دارد، صاحب تصانیف بسیار است خصوصا خدمت فقه شافعی و علوم قرآن [۱] مفتاح کنز درایه المجموع من درر المجلد المسموع ص ۳۱.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۸۲

بسیار نموده، از آن جمله (تخریج احادیث الرافعی) در پنج جلد، و از آن جمله (خادم الرافعی) در بیست جلد، و شرحی دیگر دارد بر بخاری بسیار دراز و مطول که آن را از شرح ابن الملقن تلخیص نموده و چیزها در آن افزوده، (و جمع الجوامع) را نیز شرح نموده در دو جلد، و (منهاج) را در ده جلد، و (مختصر) آن شرح کرده در دو جلد، و (تجريد) در اصول الفقه در سه جلد نوشته، و شعری هم دارد متوسط الدرجه، و دفعه وفات او در سوم رجب سال نود و چهار بعد از هفتصد روی داد [۱]

## حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است

## اشاره

[و از آن جمله است روایت صلاة جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم بر جنازه عبد الله بن أبي منافق، و گرفتن عمر بن الخطاب جامه آن حضرت را، و اعتراض بر آن جناب در این باب، و بیان فرمودن آنجناب حصول تخیر از ایزد قدیر در باب استغفار منافقین و استدلال بر آن بآیه استَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً  
الآية [۲].



بخاری در باب قوله: اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً  
از سوره براءت از کتاب التفسیر گفته :

حدثنا عبيد بن اسماعيل، عن أبي أسامة، عن عبيد الله، عن نافع، عن ابن عمر، قال: لما توفي عبد الله بن أبي جاء ابنه عبد الله ابن عبد  
الله الي [۱] بستان المحدثين ص ۹۹.  
[۲] سورة التوبة: ۸۰.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۸۳

رسول الله صلى الله عليه و سلم فسأله ان يعطيه قميصه يكفن فيه اباه فأعطاه، ثم سأله ان يصلي عليه، فقام رسول الله صلى الله عليه و  
سلم ليصلي عليه فقام عمر فاخذ بثوب رسول الله فقال: يا رسول الله تصلي عليه و قد نهاك ربك ان تصلي عليه؟ فقال رسول الله:  
انما خيرني الله فقال: اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً  
، و سأزيده على السبعين، قال: انه منافق، قال فصلي عليه رسول الله صلى الله عليه و سلم، قال: فانزل الله و لا تصل على احد منهم  
مات أبدا و لا تقم على قبره [۱].

[و نیز بخاری این روایت را در همین باب از ابن عباس آورده، و نیز بعد از این باب در باب

قوله: و لا تصل على احد منهم مات و لا تقم على قبره

باسناد دیگر از عبيد الله از نافع از ابن عمر نقل کرده [۲].

جمعی از اکابر اساطین و اجله معتمدین ائمه سنی بر این حدیث طعن و انکار می کنند.

ابو بکر باقلانی گفته: که جایز نیست این حدیث قبول شود، و صحیح نیست که حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم آن  
را گفته باشد.

و امام الحرمین گفته: که این حدیث در صحاح مروی نشده.

و در برهان گفته: که اهل حدیث تصحیح آن نمی کنند.

و غزالی در (مستصفی) گفته: که اظهر آن است که این خبر غیر صحیح است. [۱] صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۱۴.

[۲] صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۱۵.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۸۴

و داودی فرموده: که این حدیث غیر محفوظ است.

### طعن اکابر در حدیث بخاری بنقل ابن حجر در فتح الباری

[ابو الفضل احمد بن علی بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانی در (فتح الباری) گفته:] و استشكل فهم التخيير من الآية حتى اقدم  
جماعة من الاكابر على الطعن في صحة هذا الحديث مع كثرة طرقه و اتفاق الشيخين و سائر الذين خرجوا الصحيح على تصحيحه و  
ذلك ينادي على منكري صحته بعدم معرفة الحديث، و قلّة الاطلاع على طرقه.

قال ابن المنير مفهوم الآية زلت فيه الاقدام حتى انكر القاضي ابو بكر صحة الحديث و قال: لا يجوز ان يقبل هذا و لا يصح ان الرسول  
قاله، انتهى.

و لفظ القاضي ابي بكر الباقلاني في التقريب: هذا الحديث من اخبار الآحاد التي لا يعلم ثبوتها.

و قال امام الحرمین في مختصره: هذا الحديث غير مخرج في الصحيح.

و قال في البرهان: لا يصححه اهل الحديث.

و قال الغزالی فی المستصفی: الاظهر ان هذا الخبر غير صحيح.

و قال الداودی الشارح: هذا الحديث غير محفوظ.

و السبب فی انكارهم صحته ما تقرر عندهم مما قدمناه، و هو الذى فهمه عمر رضى الله عنه من حمل او على التسوية لما يقتضيه سياق القصة و حمل السبعين على المبالغة الخ [۱]. [۱] فتح الباری فی شرح صحيح البخارى ج ۸ ص ۲۵۵.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۸۵

[و شهاب الدين احمد بن محمد الخطيب القسطلاني المصري الشافعي در (ارشاد الساري) گفته: [قوله: اني خیرت فاخترت، و قد استشكل فهم التخيير من الآية على كثير، و سبق جواب الزمخشري عن ذلك.

و قال صاحب الانتصاف: مفهوم الآية قد ذلت فيه الاقدام، حتى انكر القاضى ابو بكر الباقلاني صحة الحديث، و قال: لا يجوز ان يقبل هذا و لا يصح ان الرسول صلى الله عليه و سلم قاله. و قال امام الحرمين فى مختصره: هذا الحديث غير مخرج فى الصحيح، و قال فى البرهان: لا يصححه اهل الحديث، و قال الغزالی فى المستصفی: الاظهر ان هذا الخبر غير صحيح، و قال الداودی الشارح: هذا الحديث غير محفوظ.

و هذا عجيب من هؤلاء الائمة كيف باحوا بذلك و طعنوا فيه مع كثرة طرقه، و اتفاق الصحيحين على تصحيحه، بل و سائر الذين خرجوا فى الصحيح و اخرجه النسائي و ابن ماجه [۱]

### غزالی نیز در کتاب منقول حدیث بخاری را تکذیب کرده

[و امام انام و حجة الاسلام سنيان غزالی در کتاب (منقول) هم تکذيب اين خبر کرده است، چنانکه در مبحث مفهوم از اين کتاب که نسخه عتيقه آن نزد فقير حاضر است گفته: [و اما الشافعي فلم ير التخصيص باللقب مفهومًا و لكنه قال: بمفهوم التخصيص [۱] ارشاد الساري ج ۷ ص ۱۵۵ ط بيروت.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۸۶

بالصفة، و الزمان و المكان، و العدد، و امثله لا تخفى، و ضبط القاضى مذهبه بالتخصيص بالصفة و ادعى اندراج جميع الاقسام تحته، إذا الفعل لا يناسب المكان و الزمان إلا لوقوعه فيه و هو كالصفة له، و تمسك اصحابنا فى نصره مذهب الشافعي بطريقتين مزيفتين: أحدهما قولهم: اللغات يكفى فى دليلها نقل المذهب عن أربابها، و المسئلة لغوية، و الشافعي امام الصنعة و قد قال بها، و كذلك نقل عن أبى عبيدة المعمر ابن المثنى التيمى فى كتاب صنفه: أنه حمل

قول رسول الله صلى الله عليه و سلم: «لأن يمتلى بطن أحدكم قيحاً حتى يراه خير من أن يمتلى شعراً»

على ما إذا لم يحفظ الرجل سواه، و هذا قول بالمفهوم، و نحن نجتزئ فى تفسير القرآن بقول الاخطل و غيره من أجلاف العرب، فالافتاء بقول الائمة أولى، و وجه تزيفه أن ادعاء الاطلاق من اهل الصنعة غير ممكن، و قول الآحاد يعارضه مثله، فقد نفى محمد ابن الحسن المفهوم و هو من الائمة، فلا مقنع فى النقل مع التعارض.

الثانية قولهم: لا- بعد فى اقتباس العلم من أمر توافرت الصور فيها على التطابق، و ان كان نقله الصور آحاداً انحطوا عن مبلغ التواتر، كالقطع بشجاعة على، و سماحة حاتم، و آحاد وقائعها لم ينقلها إلينا إلا آحاد الرجال، و ادعوا مثل ذلك من اصحابه فى المفهوم و عدوا وقائع كقول يعلى بن أمية لعمر:

ما بالنأ نقيص الصلاة و قد أمنا؟ فهما للتخصيص من قوله: أن تقصروا من الصلاة ان خفتم، و اختلاف الصحابة فى وجوب الغسل بالتقاء الختانيين، فهما من النفي من قوله: الماء من الماء، و قول ابن عباس لعثمان حيث حجب الائم باخوين من الثلث: ليس فى الاخوين اخوة، و

قوله عليه السلام في قوله

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۸۷

تعالى: «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً»

: لهم لأزیدن على السبعين، و هذا مزيف

فان هذه الوقایع لو جمعت و نقلت واحده لم تورث العلم و ليس ذلك كوقائع حاتم و علی مع کثرتها، علی أن ما نقل فی آیه الاستغفار کذب قطعاً، إذ الغرض منه التناهی فی تحقیق الیأس من المغفرة فلا یظن برسول الله صلی الله علیه و سلم ذهول عنه الخ [۱].

[از این عبارت ظاهر است که قول لازیدن علی السبعین که در آیه استغفار نقل کرده اند کذب است قطعاً، و خلاف مراد الهی است، و ذهول رسول مقبول صلی الله علیه و آله ما هبّ القبول از مراد حق تعالی امکان ندارد، و هیچ مسلمی گمان آن نمی تواند کرد]

### حدیثی دیگر از بخاری که نزد اکابر مقدوح است

#### اشاره

و از جمله احادیث مقدوحه و روایات باطله بنابر تصریحات محققین سنیّه در (صحیح بخاری) آن است که بعد از روایت ابن مسعود که الفاظش این است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ عَنْ سَفْيَانَ، قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، وَ الْأَعْمَشُ عَنْ أَبِي الضَّحَى عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: أَتَيْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ فَقَالَ: إِنَّ قَرِيشًا أَبْطَلُوا عَنِ الْإِسْلَامِ فِدْعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَخَذْتَهُمْ سَنَةً حَتَّى هَلَكُوا فِيهَا وَ أَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَ الْعِظَامَ، فَجَاءَهُ أَبُو سَفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ جِئْتُ أَمْرَ بَصِلَةَ الرَّحِمِ وَ أَنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا فَادْعِ اللَّهَ، فَقَرَأَ: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ» [۲] [۱] المنحول ص ۴۸ مخطوط.

[۲] الدخان - ۱۰.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۸۸

ثم عادوا الى كفرهم، فذلك قوله تعالى: يَوْمَ تَبْطِشُ الْبَطْشَةُ الْكُبْرَى

[۱]

یوم بدر گفته:

و زاد أسباط عن منصور: فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فسقوا الغيث فأطبقت عليهم سبعا و شكى الناس كثرة المطر، فقال: اللَّهُمَّ حَوَالِنَا وَ لَا عَلَيْنَا، فأنحدرت السحابة عن رأسه فسقوا الناس حولهم [۲].

[اکابر ائمه محققین بر این زیادت اسباط حکم بغلط و اختلاط کرده اند و بطلان آن را ثابت ساخته:

### عینی حنفی در عمده القاری نسبت بزیادت اسباط قدح کرده

[علّامه محمود بن احمد العینی الحنفی در (عمده القاری شرح صحیح بخاری) بشرح این حدیث گفته: [هذا تعليق يعنى

زاد أسباط عن منصور باسناده المذكور قبله الى ابن مسعود و قد وصله البيهقي من رواية علي بن ثابت عن أسباط بن نصر، عن منصور، عن أبي الضحى، عن مسروق، عن ابن مسعود قال: لما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم من الناس ادباراً، فذكر نحو الذى قبله، و زاد: فجاءه ابو سفيان و أناس من اهل مكة، فقالوا: يا محمد انك تزعم انك بعثت رحمة و ان قومك قد هلكوا فادع الله لهم،

فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فسقوا الغيث، الحديث. [۱] الدخان - ۱۶.

[۲] صحيح البخارى ج ۱ ص ۱۳۳ باب إذا استشفع المشركون بالمسلمين عند القحط.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۸۹

و أسباط بفتح الهمزة و سكون السين المهملة بعدها الباء الموحدة، و فى آخره الطاء المهملة.

قال صاحب التوضيح: أسباط هذا هو ابن محمد بن عبد الرحمن القاص ابو محمد القرشى مولا هم الكوفى، ضعفه الكوفيون، و قال النسائى: ليس به بأس، و وثقه ابن معين، مات فى المحرم سنة مائتين.

قلت: ذكر فى رواية البيهقى انه أسباط بن نصر و هو الصحيح، و هو أسباط ابن نصر الهمدانى ابو يوسف، و يقال: ابو نصر الكوفى و ثقه ابن معين و توقف فيه احمد، و قال النسائى: ليس بالقوى.

و اعترض على البخارى زيادة أسباط هذا.

فقال الداودى: أدخل قصة المدينة فى قصة قريش و هو غلط.

و قال ابو عبد الملك الذى زاده أسباط وهم و اختلاط، لانه ركب سند عبد الله بن مسعود على متن حديث أنس بن مالك و هو قوله: فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فسقوا الغيث الى آخره.

و كذا قال الحافظ شرف الدين الدمياطى، و قال: هذا الحديث عبد الله بن مسعود كان بمكة، و ليس فيه هذا، و العجب من البخارى كيف أورد هذا و كان مخالفا لما رواه الثقات.

و قد ساعد بعضهم البخارى بقوله: لا مانع أن يقع ذلك مرتين و فيه نظر لا يخفى.

و قال الكرمانى: فان قلت: قصة قريش و التماس أبى سفيان كانت فى مكة لا فى المدينة، قلت: القصة مكية لا القدر الذى زاد أسباط فانه وقع فى

عقبات الانوار فى امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۴۹۰

المدينة [۱]

### ترجمه عینی حنفی در بیعة الوعاء سیوطی

[و مخفی نماند که عینی از اعیان محققین و اجله متبحرین قوم است.

جلال الدین سیوطی در (بغیة الوعاء) گفته: [محمود بن احمد بن موسی بن احمد بن حسین بن یوسف بن محمود العیتابی الحنفی العلماة قاضی القضاء بدر الدین العینی.

ولد فى رمضان سنة ثلثین و ستین و سبعمائة بعین تاب، و نشأ بها و تفقه و اشتغل بالفقه، و برع و مهر، و انتفع فى النحو و اصول الفقه و المعانى و غيرها بالعلامة جبریل بن صالح البغدادی، و أخذ عن الجمال یوسف الملطى و العلاء السیرافى، و دخل معه القاهرة، و سمع مسند أبی حنیفة الحرثی على الشرف ابن الکویک، و ولّى نظر الحسبة بالقاهرة مرارا، ثم نظر الاحباس، ثم قضاء الحنفية بها و درس الحديث بالمؤيدية، و تقدّم عند السلطان الاشرف برسبای و كان اماما عالما علّامة، عارفا بالعربية، و التصريف و غيرهما حافظا للغة كثير الاستعمال لحوشياها، سريع الكتابة، عمّر مدرسة بقرب الجامع الازهر و وقف بها كتبه الخ [۲]

### ترجمه شرح عینی در كشف الظنون

[و شرح عینی از شروح مشهوره است و بعض فضلاء آن را بر (فتح [۱] عمده القارى ج ۷ ص ۴۶ ط بیروت.

[۲] بغیة الوعاء ج ۲ ص ۲۷۵ رقم ۱۹۶۷.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۹۱

الباری) ترجیح داده‌اند.

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه و الكاتب الجلی تصریح کرده بآنکه آن شرح حافل و کامل است در معنای خود چنانکه در (كشف الظنون) در ذکر شروح صحیح بخاری گفته: [و من الشروح المشهورة أيضا شرح العلامة بدر الدين أبي محمد محمود ابن أحمد العيني الحنفی المتوفى سنة خمس و خمسين و ثمانمائة، و هو شرح كبير أيضا فى عشرة أجزاء و أزيد، و سمّاه عمدة القارى، او له الحمد لله الذى أوضح وجوه معالم الدين الخ، ذكر فيه أنه لما دخل الى البلاد الشمالية قبل الثلاثمائة مستصحباً فيه هذا الكتاب، ظفر هناك من بعض مشايخه بغرائب النوادر المتعلقة بذلك الكتاب، ثم لما عاد الى مصر شرحه، و هو بخطه فى أحد و عشرين مجلداً، بمدرسه التى أنشأها بحارة كنائمه بالقرب من الجامع الازهر، و شرع فى تأليفه فى أواخر شهر رجب سنة ۸۲۱ هـ و عشرين و ثمانمائة، و فرغ منه فى نصف الثلث الاول من جمادى الاولى سنة سبع و أربعين و ثمانمائة، و استمد فيه من فتح البارى بحيث ينقل منه الورقة بكما لها و كان يستعيره من البرهان بن خضر باذن مصنفه له، و تعقبه له، و تعقبه فى مواضع، و طوله بما تعمد الحافظ بن حجر حذفه من سياق الحديث بتمامه، و افراد كل من تراجم الرواة بالكلام، و تباین الانساب و اللغات و الاعراب و المعانى و البيان، و استنباط الفوائد من الحديث و الاسئلة و الاجوبة، و حكى أن بعض الفضلاء ذكر لابن حجر ترجيح شرح العيني بما اشتمل عليه من

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۹۲

البديع و غيره، فقال بديهة: هذا الشيء نقله من شرح ركن الدين [۱] و قد كنت وقفت عليه قبله، و لكن تركت النقل منه، لكونه لم يتمّ انما كتب منه قطعة و خشيت من تعبى بعد فراغها فى الارسال و لذا لم يتكلم العيني بعد تلك القطعة بشيء من ذلك انتهى، و بالجملة فان شرحه حافل كامل فى معناه لكن لم ينتشر كانتشار فتح البارى فى حياة مؤلفه و هلمّ جرّاً [۲]

### ابن حجر نیز در تهذیب بمنکر بودن روایت اسباط اعتراف کرده

[و علّامه ابن حجر عسقلانى هم با این همه اهتمام در حمایت بخاری و تصحیح روایاتش از اعتراف بمنکر بودن روایت اسباط چاره نیافته، و منکریت دلیل قدح و جرح است حسب افاده شاه صاحب در حدیث مدینه العلم .  
[در (تهذیب التهذیب) ابن حجر عسقلانى مسطور است .

أسباط بن نصر الهمداني ابو يوسف و يقال: أبو نصر روى عن سماك بن حرب، و اسماعيل السدى، و منصور بن المعتمر، و غيرهم. و عنه أحمد بن المفضل الحفرى الكوفى، و عمرو بن حماد القناد، و أبو غسان النهدي، و يونس بن بكير، و عبد الله بن صالح العجلي، و غيرهم.

قال حرب: قلت لأحمد كيف حديثه؟ قال: ما أدري، و كأنه ضَعَفَه.

و قال أبو حاتم: سمعت أبا نعيم يضعّقه، و قال: أحاديثه عامتها سقط مقلوب الاسانيد، و قال النسائي: ليس بالقوى. [۱] ركن الدين احمد بن محمد بن عبد المؤمن القريمى المتوفى سنة ۷۸۳.

[۲] كشف الظنون ج ۱ ص ۵۴۸.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۹۳

قلت: علّق له البخارى حديثاً فى الاستسقاء، و قد وصله الامام احمد و البيهقى فى السنن الكبير، و هو حديث منكر أوضحته فى التعليق. و قال البخارى فى تاريخه الاوسط: صدوق، و ذكره ابن حبان فى الثقات و سيأتى فى ترجمة مسلم بن الحجاج انكار أبى زرعة عليه اخراجه لحديث أسباط هذا.

و قال الساجی: فی الضعفاء روی أحادیث لا يتابع عليها عن سَمَّاك بن حرب.  
و قال ابن معین: لیس بشيء، و قال مَرَّة: ثقَّة، و قال موسى بن هارون: لم یکن به بأس [۱]

### حدیثی دیگر از بخاری که مورد طعن اکابر است

#### اشاره

[و از آن جمله آنکه علامه مسعود بن عمر تفتازانی افاده کرده که در خبر  
«تکثر لکم الاحادیث من بعدی فاذا روی لکم حدیث فأعرضوه علی کتاب اللہ تعالیٰ فما وافقه فاقبلوه، و ما خالفه فردوه»  
محدثین طعن کرده‌اند: بآنکه در روایت آن یزید بن ربیع است، و او مجهول است و متروک، و در اسناد آن واسطه در میان اشعث و  
ثوبان متروک است، پس منقطع خواهد بود، و از یحیی بن معین آورده که این حدیث را زنادقه وضع کرده‌اند، و باز افاده کرده که  
ایراد بخاری این حدیث را در صحیح خود منافی انقطاع یا بودن بعضی رواه آن غیر معروف بالروایه نیست. [۱] تهذیب التهذیب ج  
۱ ص ۲۱۱ رقم ۳۹۶

### تفتازانی در بخاری اثبات روایه مکذوبه نموده

[پس تفتازانی بتصریح تمام بلا مخافت از تشنیع و طعن و ملام اثبات روایت مکذوبه و مفتره زنادقه لثام در (صحیح) بخاری کرده  
در (تلویح شرح توضیح) گفته:  
قوله: و انما یردّ خبر الواحد فی معارضته الكتاب، لانه مقدّم لكونه قطعياً متواتراً النظم لا شبهة فی متنه و لا فی سنده، لكن الخلاف انما  
هو فی عمومات الكتاب و ظواهره، فمن يجعلها ظنیّة یعتبر بخبر الواحد إذا كان علی شرائطه عملاً بالدلیلین، و من یجعل العام قطعياً  
فلا یعمل بخبر الواحد فی معارضته، ضرورة ان الظنّ یمحّل بالقطع، فلا ینسخ الكتاب به و لا یزاد علیه ایضاً لانه بمنزلة النسخ، و  
استدلّ علی ذلك  
بقوله علیه السّلام: (تکثر لکم الاحادیث من بعدی فاذا روی لکم حدیث فأعرضوه علی کتاب اللہ تعالیٰ فما وافقه فاقبلوه و ما خالفه  
فردوه)،

و اجیب بآنکه خبر واحد قد خصّ منه البعض أعنی المتواتر و المشهور، فلا یكون قطعياً فكیف یثبت به مسئلة الاصول علی أنه یخالف  
عموم قوله تعالیٰ: وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ  
[۱]، و قد طعن فیهم المحدثون بأنّ فی رواه یزید بن ربیع و هو مجهول، و ترك فی اسناده واسطه بین الاشعث و ثوبان فیکون منقطعاً،  
و ذکر یحیی بن معین أنه حدیث و ضعته الزنادقه و ایراد البخاری اياه فی صحیحہ لا ینافی الانقطاع أو کون أحد رواه غیر معروف  
بالروایه [۲]. [۱] الحشر: ۷.

[۲] التلویح فی شرح التوضیح ص ۱۸۷.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۴۹۵

[و مخفی نماند که تفتازانی از اجلّه مشاهیر و اعظم نحاریر و اکابر معتمدین و اعظم معتبرین ائمه سنیه است

### ترجمه تفتازانی در بغیة الوعاة

[جلال الدین سیوطی در کتاب (بغیة الوعاة) گفته:

مسعود بن عمر بن عبد الله الشيخ سعد الدين التفتازانى الامام العلامة عالم بالنحو و التصريف و المعانى و البيان و الاصلين و المنطق و غيرها شافعى.

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتى عشرة و سبعمائة، و أخذ عن القطب و العضد و تقدم فى الفنون و اشتهر بذلك و طار صيته، و انتفع الناس بتصانيفه، و له (شرح العضد) (شرح التلخيص مطول)، و آخر (مختصر) (شرح القسم الثانى من المفتاح)، و (التلويح على التنقيح فى اصول الفقه) (شرح العقائد) (المقاصد) فى الكلام، و (شرحه)، (شرح الشمسية) فى المنطق، (شرح تصريف المعزى)، (الارشاد فى النحو، (حاشية الكشف) لم تتم و غير ذلك، و كان فى لسانه لكنة، و انتهت إليه معرفة العلوم بالمشرق، مات بسمرقند سنة احدى و تسعين و سبعمائة [۱]

### ترجمه تفتازانى در كتاب اعلام الاخبار

[و محمود بن سليمان الكفوى در (كتائب اعلام الاخبار من فقهاء مذهب النعمان المختار) در ذكر تفتازانى گفته: [و كان من كبار علماء الشافعية و مع ذلك له آثار جليلة فى اصول الحنفية [۱] بغية الوعاة ج ۲ ص ۲۸۵ رقم ۱۹۹۲.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۹۶

بلغنى من الثقات أنه كتب حول صندوق قبره بسرخس: ألا أيها الزوار زوروا و سلموا على روضة الامام المحقق و الحبر المدقق سلطان العلماء المصنفين، وارث علوم الانبياء و المرسلين، معدّل ميزان المعقول و المنقول، منقّح أغصان الفروع و الاصول، ختم المجتهدين، أبى سعد الحق و الدين مسعود القاضى الامام، مقتدى الانام بن عمر المولى المعظم، أقضى القضاة الاعلم برهان الملة و الدين، ابن الامام الربانى العالم الصمدانى، مفتى الفريقين، مقتدى الجامعين، سلطان العارفين، قطب الواصلين، شمس الحق و الدين الغازى التفتازانى قدس الله ارواحهم، و أنزل فى فراديس الجنان أشباحهم [۱].

[و نیز در (كتائب) گفته: [و كان رحمه الله من محاسن الزمان، لم تر العيون مثله فى الأعيان و الاعلام و هو الاستاذ على الاطلاق، و المشار إليه بلا شقاق، و المشهور فى ظهور الآفاق و المذكور فى بطون الاوراق، اشتهر تصانيفه فى الارض ذات الطول و العرض حتى أن السيد الشريف فى مبادئ التأليف و أثناء التصنيف، كان يغوص فى بحار تحقيقه و تحريره، و يلتقط الدرر من تدقيقه و تسطيره، و يعترف برفعة شأنه و جلالته و وفور فضله و علو مقامه و امامته [۲]

### ترجمه تفتازانى در اسانيد مغربى

[و جار الله ابو مهدى عيسى بن محمد الثعالبى المالكى المغربى در كتاب (اسانيد) خود در مدح تفتازانى گفته: [۱] كتائب اعلام الاخبار ص ۲۴۵.

[۲] كتائب اعلام الاخبار ص ۲۴۵.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۹۷

نبذة من تعريفه، قال الحافظ الجلال السيوطى هو الامام العلامة مسعود ابن عمر بن عبد الله الشيخ سعد الدين التفتازانى عالم بالنحو و التصريف و المعانى و البيان و الاصلين و المنطق و غيرها شافعى.

قال ابن حجر: ولد سنة اثنتى عشرة و سبعمائة، و أخذ عن القطب و العضد و تقدم فى الفنون و اشتهر ذكره و طار صيته، و انتفع الناس بتصانيفه، له (شرح على التلخيص) مطول و مختصر، و (شرح القسم الاول من المفتاح)، و (التلويح على التنقيح فى اصول الفقه)، و (شرح العقائد النسفية)، و (المقاصد) فى علم الكلام، و (شرحه)، و (شرح الشمسية) فى المنطق، و (شرح تصريف الزنجانى) و (الارشاد فى النحو، (حاشية على الكشف) لم تتم، و غير ذلك، و كان فى لسانه لكنة، و انتهت إليه الرياسة فى العلوم العقلية مات



بسمرقند سنه احدى و تسعين و سبعمائه.

قال الشهاب ابن حجر المكي في فهرسته هو الامام أبو الفضل أحمد بن علي بن مسعود ثم ذكر ما تقدم من الجلال من ان اسمه مسعود و انه شافعي المذهب، قال و قد يرد عليه كلامه في التلويح فانه في كثير من المواضع يقتضى انه حنفي المذهب، قال و قد يجاب بأن من يتكلم على طريق البحث مع أصحاب الاقوال لا يقتضى عليه بأن بعض تلك الاقوال التي يتكلم في الترجيح بينها مذهبه و ان بالغ في الانتصار له لان شأن المتكلم في ذلك انه انما يتكلم في الدليل و ما يقتضيه من غير نظر الى اعتقاده و ما عليه (عمله ظ) علمه و اعتماده و يؤيد ذلك قولهم ان الخلافي لا مذهب له و لا تسمى معلوماته فقها أى في حال تكلمه على أقوال العلماء و ما يثبتها و ما ينفيها، و كان الجلال اعتمد فيما ذكر انه شافعي على هذا و الله أعلم، و انظر ما ذكره الشهاب من الخلاف في اسم السعد عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۹۸

مع قوله في أول المختصر له على التلخيص فيما رأينا من النسخ أما بعد فيقول العبد الفقير الى الله الغني مسعود بن عمر المدعو بسعد التفتازاني الا أن يقال:

لعل هذه الزيادة لم تثبت عن المؤلف و انما هي من وضع غيره و لا يخلو من بعد، على ان الظاهر فيما ذكر من الاسماء انما هو لمؤلف مراح الارواح في التصريف فانه قال في أوله: قال المفتقر الى الله الودود أحمد بن علي بن مسعود غفر الله له، و لوالديه و أحسن إليهما و إليه، و هو و ان احتمل أن يكون من باب المتفق، لكن يبعده توافق نسخ المختصر على ما تقدم و الله أعلم.

ثم رأيت في الدرر للحافظ ابن حجر في باب من اسمه مسعود من حرف الميم مسعود بن عمر بن عبد الله الفارسي الشيخ سعد الدين التفتازاني و لم يكتب ترجمته في هذا المحل، و أظنه بخط البرهان ابراهيم القلقشندي محمود و يقال: مسعود بن عمر بن عبد الله العلامة سعد الدين التفتازاني، صاحب التصانيف المشهورة، أخذ عن القاضي عضد الدين، و القطب الشيرازي، و البهاء السمرقندي و غيرهم من علماء عصره، و لازم الجد و الاجتهاد حتى ساد على أبناء زمانه، و صار المعول عليه في حل المشكلات من العلوم العقلية، و سار مصنفاته في أقطار الارض و اتصل بالملك تيمور، و كان يجتمع هو و الشرف زين الدين علي بن محمد الجرجاني فيجلس الشرف عن يمينه، و التفتازاني عن يساره، و تقع بينهما مناظرات، و يروج الشريف فيها غالباً عليه، لفصاحة لسانه و طلاقة، و كون التفتازاني لسانه لم يكن كقلمه، فاذا انفصل المجلس كتب السعد على تلك المسئلة التي وقع البحث فيها كتابه، يتبين للناظر فيها ان الشرف لم يحقق ذلك المحل كما ينبغي، و استمر مكبا على الاشتغال و التأليف، لا يعوقه عنهما عائق مع ضيق العيش بالنسبة الى مقامه حتى توفي

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۴۹۹

و يقال: انه كتب على الحاوي الصغير كتابه، و من نظمه فيما قيل:

طويت لاحراز الفنون و نيلها رداء شبابي و الجنون فنون

فلما تعاطيت الفنون و نلتها تبين لي ان الفنون جنون

و قال الكفوي في كتابه: كان من كبار علماء الشافعية، و مع ذلك فله آثار جلييلة في اصول الحنفية.

توفي بظاهر سمرقند يوم الاثنين الثاني و العشرين من محرم سنه اثنتين و تسعين و سبعمائه، و نقل الى سرخس و دفن بها في جمادى الاولى من السنة، و كتب على صندوقه:

ألا أيها الزوار زوروا و سلموا على روضة الحبر الامام

المحقق [۱]



## اشاره

[و از آن جمله آنکه بخاری در (صحیح) خود گفته:] حدثنا محمد بن حاتم بن بزیع، حدثنا شاذان، حدثنا عبد العزيز بن أبي سلمة الماجثون، عن عبيد الله، عن نافع، عن ابن عمر، قال: كنا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم لا نعدل بأبي بكر أحدا ثم عمر ثم عثمان، ثم نترك أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم لا نفاضل بينهم، تابعه عبد الله بن صالح عن عبد العزيز [۲]

## ابن عبد البر بطلان حدیث مذکور را ثابت کرده

## اشاره

[علامه ابن عبد البر باهتمام تمام بطلان حدیث ابن عمر را که متضمن [۱] أسانید المغربی ص ۵۷ مخطوط.

[۲] صحیح البخاری ج ۲ ص ۲۴۰ باب مناقب عثمان.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۰۰

سکوت بعد از عثمان و ترک تفضیل است ثابت کرده، و مخالفت آن را با اجماع سلف و خلف اهل سنت از اهل فقه و اثر واضح کرده، و بتصریح گفته:] [که حدیث ابن عمر وهم و غلط است، و معنای آن صحیح نیست اگر چه اسناد آن صحیح باشد]. [و نیز ارشاد کرده که لازم است کسی را که قائل شود بحديث ابن عمر، اینکه قائل شود بحديث جابر و حدیث ابی سعد: که بودیم ما که می فروختیم امهات اولاد را در عهد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و حال آنکه اینها قائل نمی شوند باین حدیث، پس مناقضه کردند یعنی مرتکب تناقض گردیدند، باین سبب که بحديث صحیح جابر و ابی سعید که صحیح الاسناد است قائل نمی شوند، و حدیث ابن عمر را بجهت اسناد مطمح نظر دارند.]

قال في الاستيعاب: اخبرنا محمد بن زكريا، و يحيى بن عبد الرحمن، و عبد الرحمن بن يحيى، قالوا: حدثنا احمد بن سعيد بن حزم، حدثنا احمد بن خالد، حدثنا مروان بن عبد الملك، قال: سمعت هارون بن اسحاق، يقول:

سمعت يحيى بن معين، يقول: من قال ابو بكر و عمر و عثمان و علي و عرف لعلي كرم الله وجهه سابقته و فضله فهو صاحب سنته، و من قال ابو بكر و عمر و علي و عثمان و عرف لعثمان سابقته فهو صاحب سنه، فذكر له هؤلاء الذين يقولون ابو بكر و عمر و عثمان و يسكتون فتكلم فيهم بكلام غليظ، و كان يحيى بن معين يقول: ابو بكر و عمر و عثمان و علي، و قال ابو عمر من قال بحديث ابن عمر كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم: ابو بكر، ثم عمر، ثم عثمان،

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۰۱

ثم نسكت یعنی فلا نفاضل، و هو الذی انکر ابن معین و تکلم فيه بكلام غليظ، لان القائل بذلك قد قال بخلاف ما اجتمع عليه اهل السنة من السلف و الخلف من اهل الفقه و الاثر ان عليا افضل الناس بعد عثمان هذا مما لم يختلفوا فيه و انما اختلفوا في تفضيل علي و عثمان و اختلف السلف ايضا في تفضيل علي و ابی بكر، و في اجماع الجميع الذی وصفنا دليل علی ان حدیث ابن عمر و هم و غلط، و انه لا يصح معناه و ان كان اسناده صحیحا، و يلزم من قال به ان يقول بحديث جابر و حدیث ابی سعید كنا نبيع امهات الاولاد علی عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم، و هم لا يقولون بذلك فقد ناقضوا و بالله التوفيق [۱].

[و استيعاب فضائل و محامد صاحب (استيعاب) دشوار است بطريق انموزج بعض مفاخر او نوشته می شود

## ترجمه ابن عبد البر در سير النبلاء

علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي در (سير النبلاء) گفته است: [ابن عبد البر الامام العلامة حافظ المغرب شيخ

الاسلام أبو عمر يوسف بن عبد الله ابن محمد بن عبد البر بن عاصم النمريّ الاندلسي القرطبي المالكي صاحب التصانيف الفائقة. مولده في سنة ثمان وستين و ثلاثمائة في شهر ربيع الآخر، وقيل في جمادى الاولى فاختلف الرواية في الشهر عنه، و طلب العلم بعد التسعين و الثلاثمائة، و أدرك الكبار، و طال عمره، و علاء سنده، و تكاثر عليه الطلبة، و جمع و صنف [١] الاستيعاب في معرفة الاصحاب ج ٣ ص ٥٢ بهامش الاصابة.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٢، ص: ٥٠٢

و وثق و ضعف، و سارت بتصانيفه الركبان، و خضع لعلمه علماء الزمان، و فاته السماع من أبيه الامام أبي محمد، فانه مات قديما في سنة ثمانين و ثلاثمائة، و كان فقيها عابدا متهجدا عاش خمسين سنة، و كان تفقه على النخشي، و سمع من احمد بن مطرف، و أبي عمرو بن حزم المورخ.

نعم و ابنه صاحب الترجمة ابو عمر سمع من ابي محمد عبد الله بن محمد ابن عبد المؤمن سنن ابي داود روايته عن ابن داسة، و حدّثه أيضا عن اسماعيل ابن محمد الصفار، و حدّثه بالناسخ و المنسوخ لابي داود، عن ابي بكر النجاد، و ناو له مسند احمد بن حنبل بروايته عن القطيعي.

نعم و سمع من المعمر محمد بن عبد الملك بن صفوان احاديث الزعفراني، بسماعه من ابن الاعرابي عنه، و قرء عليه تفسير محمد بن سنجر في مجلدات.

و قرأ على ابي القاسم عبد الوارث بن سفيان موطأ ابن وهب، بروايته عن قاسم بن اصبغ، عن ابن وضاح، عن سحنون و غيره عنه. و سمع من سعيد بن نصر مولى الناصر لدين الله (الموطأ)، و أحاديث و كيع يرويها عن قاسم بن اصبغ عن القصار عنه، و سمع منه في سنة تسعين و ثلاثمائة كتاب المشكل لابن قتيبة، و قرأ عليه مسند الحميدى و أشياء.

و سمع من ابي عمر احمد بن محمد بن الجسور المدونة.

و سمع من خلف بن القاسم بن سهل الحافظ تصنيف عبد الله ابن عبد الحكم.

و سمع من الحسين بن يعقوب البجالي.

و قرأ على عبد الرحمن ابن عبد الله بن خالد الوهراني (موطأ ابن القاسم).

و قرأ على ابي عمر الظلمنكي اشياء.

و قرأ على الحافظ ابي الوليد بن الفرضي (مسند مالك).

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ٢، ص: ٥٠٣

و سمع من يحيى بن عبد الرحمن بن وجه الجنة، و محمد بن رشيق المكتب، و أبي المطرف عبد الرحمن ابن مروان القنازعي، و أحمد بن فتح بن الرسان، و أبي عمر احمد بن عبد الله بن محمد ابن الباجي، و أبي عمر احمد بن عبد الملك ابن المكودي، و أحمد بن القاسم التاهرتي، و عبد الله بن محمد بن اسدى الجهني، و أبي حفص عمر بن حسين بن بابل، و محمد بن خليفة الامام، و عدة.

حدّث عنه ابو محمد بن حزم، و أبو العباس بن دلهاش الدلائي، و أبو محمد ابن ابي قحافة، و أبو الحسن بن مغور، و الحافظ ابو على الغساني، و الحافظ ابو عبد الله الحميدى، و أبو بحر سفيان بن العاص، و محمد بن فتوح الانصارى، و أبو داود سليمان بن ابي القاسم نجاح، و أبو عمران موسى بن ابي تليد، و طائفة سواهم.

و قد اجاز له من ديار مصر ابو الفتح بن سنجب صاحب البغوى، و عبد الغنى ابن سعيد الحافظ، و أجاز له من الحرم أبو الفتح عبيد الله السقطي، و آخر من روى عنه بالاجازة على بن عبد الله بن موهب الخدامي.

قال الحميدى: [١] ابو عمر فقيه حافظ مكثر عالم بالقراءات و بالخلاف و بعلوم الحديث و الرجال، قديم السماع، يميل في الفقه الى اقوال الشافعي.

و قال ابو علي [۲] الغساني لم يكن احد ببلدنا في الحديث مثل قاسم بن محمد و أحمد بن خالد الحباب، ثم قال ابو علي: و لم يكن ابن عبد البر بدونهما و لا متخلفا عنهما، و كان من النمر بن قاسط طلب و تقدم، و لزم ابا عمر احمد [۱] الحميدى هو الحافظ أبو عبد الله محمد بن أبي نصر فتوح بن عبد الله المتوفى سنة ۴۸۸.

[۲] أبو علي الغساني هو الحافظ الحسين بن محمد الاندلسي المتوفى سنة ۴۹۸.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۰۴

ابن عبد الملك الفقيه، و لزم ابا الوليد بن الفرضي و دأب في طلب الحديث، و افتن به و برع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس، و كان مع تقدمه في علم الاثر و بصره بالفقه و المعاني، له بسطة كبيرة في علم النسب و الاخبار جلا عن وطنه فكان في الغرب مدة، ثم تحوّل الى شرق الاندلس، فسكن دانية، و بلنسية، و شاطبة، و بها توفي.

و ذكر غير واحد ان ابا عمرو لى قضايا شنونة مدة، قلت كان اماما دينا ثقة متقنا علامة، متبحرا، صاحب سنة و اتباع، و كان اولاً اثريا ظاهريا فيما قيل، ثم تحول مالكيًا مع ميل بين الى فقه الشافعي في مسائل و لا ينكر له ذلك، فانه ممن بلغ رتبة الائمة المجتهدين، و من نظر في مصنفاته بان له منزلته من سعة العلم و قوة الفهم، و سيلان الذهن، و كل احد يؤخذ من قوله و يترك الا رسول الله صلى الله عليه و سلم، و لكن إذا اخطأ امام في اجتهاده لا ينبغي لنا ان ننسى محاسنه و نغطي معارفه بل نستغفر الله له و نعتذر عنه.

قال ابو القاسم ابن بشكوال [۱]: ابن عبد البر امام عصره، و واحد دهره، يكنى ابا عمر.

روى بقرطبة عن خلف بن القاسم، و عبد الوارث بن سفيان، و سعيد بن نصر، و ابي محمد بن عبد المؤمن و ابي محمد بن اسد، و جماعة يطول ذكرهم.

و كتب إليه من المشرق السقطي، و الحافظ عبد الغني، و ابن سنجب، و احمد بن نصر الداودي، و ابو ذر الهروي، و ابو محمد ابن النحاس. [۱] ابن بشكوال هو الحافظ خلف بن عبد الملك بن مسعود الانصارى القرطبي المتوفى ۵۷۸.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۰۵

قال ابو علي بن سكرة [۱]: سمعت ابا الوليد الباجي يقول: لم يكن بالاندلس مثل ابي عمر بن عبد البر في الحديث، و هو احفظ اهل المغرب.

قال ابو علي الغساني: الف ابو عمر في الموطأ كتباً مفيدة منها: كتاب (التمهيد لما في الموطأ المعاني و الاسانيد) فرتبه على اسماء شيوخ مالک علی حروف المعجم و هو کتاب لم يتقدمه احد الى مثله و هو سبعون جزءاً، قلت: هي اجزاء ضخمة جدا.

قال ابن حزم [۲]: لا اعلم في الكلام على فقه الحديث مثله فكيف احسن منه، ثم صنع كتاب (الاستذكار لمذاهب علماء الامصار) فيما تضمنه الموطأ من معاني الرأي و الآثار، شرح فيه الموطأ على وجهه و جمع كتاباً جليلاً مفيداً و هو (الاستيعاب في اسماء الصحابة)، و له كتاب جامع بيان العلم و فضله و ما ينبغي في روايته و حملها، و غير ذلك من تأليفه، و كان موفقاً في التأليف معانا عليه، و نفع الله بتأليفه، و كان مع تقدمه في علم الاثر و بصره بالفقه و معاني الحديث له بسطة في علم النسب و الخبر، و ذكر جماعة ان ابا عمر ولى قضاء اشنونة و شتيرين في مدة المظفر ابن الاقطس، و لابي عمر كتاب (الكافي) في مذهب مالک خمسة عشر مجلداً، و كتاب (الاكتفاء) في قراءة نافع و ابي عمرو، و كتاب (التقصي في اختصار الموطأ)، و كتاب (الانباء عن قبائل الرواه)، و كتاب (الانتقاء لمذاهب الثلاثة العلماء)، مالک و ابي حنيفة و الشافعي، و كتاب [۱] ابو علي ابن سكرة هو الحافظ الحسين بن محمد بن فيره الاندلسي المتوفى سنة ۵۱۴ قتلًا.

[۲] ابن حزم هو الحافظ الفقيه ابو محمد علي بن احمد بن سعيد الاموي القرطبي المتوفى سنة ۴۵۷.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۰۶

(البيان في تلاوة القرآن)، و كتاب (الاجوبة الموعبة)، و كتاب (الكنى)، و كتاب (المغازي)، و كتاب (القصد و الامم في نسب العرب و العجم)، و كتاب (الشواهد في اثبات خبر الواحد)، و كتاب (الانصاف في اسماء الله تعالى)، و كتاب (الفرائض)، و كتاب (اشعار ابي العتاهية)، و عاش خمسة و تسعين عاما.

قال ابو داود [۱] المقرئ: مات أبو عمر ليلة الجمعة سلخ ربيع الآخر سنة ثلاث و ستين و أربعمائه، و استكمل خمسا و تسعين سنة و خمسة ايام رحمه الله.

قلت: كان حافظ المغرب في زمانه، و فيها مات حافظ المشرق ابو بكر الخطيب، و مسند نيسابور ابو حامد احمد بن الحسن الازهرى الشروطى عن تسع و ثمانين سنة، و شاعر الاندلس الوزير ابو الوليد احمد بن عبد الله بن احمد بن غالب بن زيدون المخزومي القرطبي، و رئيس خراسان ابو على حسان بن سعيد المخزومي المنيعي واقف الجامع المنيعي بنيسابور، و شاعر القيروان ابو على الحسن بن رشيد الازدى، و مسند هراء ابو عمر عبد الواحد ابن احمد المليحي، و مسند بغداد ابو الغنائم محمد بن على بن على بن الدجاجي المحتسب. و مسند مرو ابو بكر محمد بن ابي الهيثم عبد الصمد الترابي و له ست و تسعون سنة، و المسند ابو على محمد بن وشاح الزبيبي مولا هم البغدادي.

و قيل ان ابا عمر كان ينسب الى ابي محمد بن حزم و يؤانسه، و عنه اخذ ابن حزم فن الحديث.

قال شيخنا ابو عبد الله بن ابي الفتح، كان ابو عمر اعلم من ببلاد الاندلس [۱] ابو داود المقرئ هو سليمان بن نجاح الاموى الاندلسي القرطبي المتوفى سنة ۴۹۶.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۰۷

في السنن و الآثار و اختلاف علماء الامصار، قال: و كان في اول زمانه ظاهري المذهب مدة طويلة ثم رجع الى القول بالقياس من غير تقليد احد، الا انه كثيرا ما يميل الى المذهب الشافعي كذا قال و انما المعروف انه مالكي.

و قال الحميدى: ابو عمر فقيه حافظ مكثر عالم بالقراءات و بالخلاف و بعلوم الحديث و الرجال قديم السماع لم يخرج من الاندلس، و كان يميل في الفقه الى اقوال الشافعي.

قلت: و كان في اصول الديانة على مذهب السلف لم يدخل في علم الكلام بل قفى آثار مشايخه رحمهم الله.

أخبرنا أبو الحسين على بن محمد الحافظ، أخبرنا على بن هبة الله الخطيب، أخبرنا أبو القاسم الرعيني، أخبرنا أبو الحسن بن هذيل، أخبرنا أبو داود بن نجاح، قال: أخبرنا عمر بن عبد البر، أخبرنا سعيد بن نصر، أخبرنا قاسم بن أصبغ، حدثنا محمد بن وضاح، حدثنا يحيى بن يحيى، حدثنا ملك، عن يحيى بن سعيد، أخبرني عبادة بن الوليد بن عبادة، عن أبيه، عن جده، قال: (بايعنا رسول الله صلى الله عليه و سلم على السمع و الطاعة في اليسر و العسر و المنشط و المكروه و أن لا ننازع الامر أهله، و أن نقول أو نقوم بالحق حيث ما كنا لا نخاف في الله لومة لائم).

و أخبرناه عاليا بدرجات اسماعيل بن عبد الرحمان، أخبرنا عبد الله بن أحمد أخبرنا أبو الفضل المبارك بن المبارك السمسار بقراءتى سنة ۵۶۱، أخبرنا أبو عبد الله بن طلحة، أخبرنا عبد الواحد بن محمد، حدثنا الحسين بن اسماعيل حدثنا أحمد بن اسماعيل المدني، حدثنا مالك فذكره، أخرجه البخارى عن اسماعيل بن أبى أويس، عن مالك كتب الى القاضى أبو المجد عبد الرحمان

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۰۸

ابن عمر العقيلي، أخبرنا عمر بن على عن هشام الحنفى بحلب، أخبرنا الحافظ أبو محمد عبد الله بن محمد الاشرى، أخبرنا أبو الحسن ابن موهب أخبرنا يوسف بن عبد الله الحافظ، أخبرنا خلف بن القاسم، حدثنا الحسن ابن رشيق، حدثنا اسحاق بن ابراهيم بن يونس، حدثنا محمد بن عبد الاعلى حدثنا سلمة بن رجا عن الوليد بن جميل، عن القاسم عن أبى امامة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: (ان الله و ملائكته و أهل السموات و الارض حتى النملة في حجرها و حتى الحوت في البحر ليصلون على معلم الخير)

تفرد به الولید و لیس بتعمد.

أنبأنا عدّه عن أمثالهم عن أبي الفتح بن البطي، عن محمد بن أبي النصر الحافظ، عن ابن عبد البر، أخبرنا محمد بن عبد الملك، أخبرنا أبو سعيد بن الاعرابي، أخبرنا ابراهيم العنسي، عن وكيع، عن الاعمش، قال حدّثنا أبو خالد الوالبي، قال: كنا نجالس أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم فیناشدون الاشعار، و يتذاكرون أيام الجاهلیة، قال ابن الاثر فی الاربعین له: و فی التمهید يقول مؤلفه:

سمیر فؤادی مذ ثلثین حجّة و صیقل ذهنی و المفرّج عن همّی  
بسّطت لكم فیہ كلام نیّکم بما فی معانیہ من الفقه و العلم  
و فیہ من الاثار ما یهتدی به الی البر و التقوی و ینهی عن الظلم ]

### حدیثی دیگر از بخاری و مسلم که مورد طعن اکابر است

#### اشاره

[و از آن جمله روایت شریک است در قصّه اسراء: [۱] سیر النبلاء ج ۱۱ ص ۱۸۱-۱۸۴ مخطوط.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۰۹

قال البخاری: حدّثنا عبد العزیز بن عبد الله، قال حدّثنی سلیمان، عن شریک ابن عبد الله، انه قال: سمعت أنس بن مالک، يقول: لیلة اسری برسول الله صلى الله عليه و سلم من مسجد الکعبه أنه جاءه ثلثه نفر قبل أن یوحى إلیه و هو نائم فی المسجد الحرام، فقال أولهم: أيهم هو؟ فقال أوسطهم: هو خیرهم، فقال آخرهم: خذوا خیرهم، فكانت تلك اللیلة فلم یرهم حتی اتوه لیلة اخرى فیما یری قلبه و تنام عینه و لا- ینام قلبه، و كذلك الانبیاء تنام أعینهم و لا تنام قلوبهم فلم یکلموه حتی احتملوه، فوضعه عند بئر زمزم فتولاہ منهم جبرئیل فشق جبرئیل ما بین نحره الی لبتة [۱] حتی فرغ من صدره و جوفه، فغسله من ماء زمزم بیده حتی أنقى جوفه، ثم أتى بطست من ذهب، فیہ نور من ذهب محشو إیماناً و حکمة، فحشا به صدره و لغادیده یعنی عروق حلقة، ثم أطبقه، ثم عرج به الی السماء الدنیا، فضرِب باباً من أبوابها فناده اهل السماء: من هذا؟ فقال: جبرئیل، قالوا: و من معک؟ قال: معی محمد (ص) قال: و قد بعث قال: نعم، قالوا: فمرحبا به الخ [۲].

[و مسلم در (صحیح) خود گفته:]

حدّثنا هارون بن سعید الایلی، حدّثنا ابن وهب، قال: أخبرنا سلیمان و هو ابن بلال قال: حدّثنی شریک بن عبد الله أبی نمر، قال: سمعت أنس بن مالک یحدّث عن لیلة اسری برسول الله صلى الله عليه و سلم من مسجد الکعبه أنه جاءه ثلثه نفر قبل أن یوحى إلیه و هو نائم فی المسجد الحرام، و ساق الحدیث [۱] اللبّة بفتح اللام و الباء الموحدة المشددة: موضع القلادة من الصدر.

[۲] صحیح البخاری ج ۴ ص ۲۴۵ کتاب التوحید.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۱۰

بقصته نحو حدیث ثابت البنانی و قدم فیہ شیئا و آخر و زاد و نقص. [۱]

اکابر ائمه محققین و اجله حذاق منقذین در این روایت شریک که مسلم هم شریک بخاری در ایراد آنست زبان طعن و قدح و جرح گشوده‌اند، و قصبات سبق در رد و توهین آن ربوده

نووی شافعی طعن اکابر را بر حدیث مذکور نقل کرده

## اشاره

[علّامه تحریر و محقق معدوم النظیر حافظ ابو زکریا یحیی بن شرف النووی الشافعی در (منهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج) نقلاً عن القاضي عياض می گوید:] و قد جاء في رواية شريك في هذا الحديث في الكتاب أو هام أنكرها عليه العلماء و قد نبه مسلم على ذلك بقوله: فقدّم و آخر و زاد و نقص.

منها قوله: و ذلك قبل ان يوحى إليه و هو غلط لم يوافق عليه، فان الاسراء اقل ما قيل فيه انه كان بعد مبعثه صلى الله عليه و سلم بخمسة عشر شهرا و قال الحربى: كان ليلة سبع و عشرين من شهر ربيع الآخر قبل الهجرة بسنة، و قال الزهرى: كان ذلك بعد مبعثه صلى الله عليه و سلم بخمس سنين، و قال ابن اسحاق: اسرى به صلى الله عليه و سلم و قد فشا الاسلام بمكة و القبائل، و أشبه هذه الاقوال قول الزهرى و ابن اسحاق، إذ لم يختلفوا أن خديجة رضى الله عنها صلت مع النبى صلى الله عليه و سلم بعد فرض الصلوة عليه، و لا خلاف في أنها توفيت قبل الهجرة بمدة، قيل بثلاث سنين، و قيل: بخمس:

و منها أن العلماء يجمعون على أن فرض الصلوة كان ليلة الاسراء فكيف [۱] صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۰۲، باب بدء الوحي.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۱۱

يكون هذا قبل أن يوحى إليه.

و أما قوله: في رواية شريك و هو نائم، و في الرواية الاخرى بينا أنا عند البيت بين النائم و اليقظان، فقد يحتج به من جعلها رؤية نوم، و لا حجة فيه، إذ قد يكون ذلك حالة أول وصول الملك إليه، و ليس في الحديث ما يدل على كونه في القصة كلها. هذا كلام القاضي رحمه الله، و هذا الذى قاله في رواية شريك و أن أهل العلم أنكروها قد قاله غيره، و قد ذكر البخارى رواية شريك هذه عن أنس في كتاب التوحيد في صحيحه و أتى بالحديث مطولاً.

قال الحافظ عبد الحق [۱] في كتابه (الجمع بين الصحيحين) بعد ذكر هذه الرواية: هذا الحديث بهذا اللفظ من رواية شريك بن أبي نمر، عن أنس، و قد زاد فيه زيادة مجهولة، و أتى فيه بألفاظ غير معروفة، و قد روى حديث الاسراء جماعة من الحفاظ المتقنين، و الائمة المشهورين كابن شهاب، و ثابت البناني، و قتادة، يعنى عن أنس، فلم يأت أحد منهم بما أتى به شريك، و شريك ليس بالحافظ عند اهل الاحاديث، قال: و الاحاديث التى تقدّمت قبل هذا هي المعول عليها، هذا كلام الحافظ عبد الحق [۲].

[و جلالت و عظمت و نبالت و تبخر و تمهر و نقد و تحقيق علّامه نووی بالا-تر از آن است که محتاج بيان باشد، لكن بنابر تنبيه قاصرين بعض عبارات نوشته می شود:] [۱] عبد الحق بن عبد الرحمن الحافظ الاشبيلي المعروف بابن الخراط، توفي سنة ۵۸۱.

[۲] شرح النووی على صحيح مسلم ج ۲ ص ۵۴ بهامش ارشاد السارى ط بيروت.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۱۲

[و خود شاه صاحب در (رساله اصول حديث) گفته اند: این قدر باید دانست که در شرح توجيه احاديث كلام گوناگون و رطب و يابس بسيار بوقوع آمده حال اشخاصی را که در این باب محل اعتمادند باید شناخت، و از کتب تصانیف آنها بهره باید برداشت امام نووی و محی السنّة البغوی، و ابو سلیمان خطابی از جمله علماء شافعیه خیلی معتمد عليه، و سخن ایشان متین و مضبوط واقع است [۱]]

## ترجمه نووی شافعی در عبر ذهبي

[و علّامه ابو عبد الله شمس الدين محمد بن احمد الذهبي در كتاب (العبر بخبر من غبر) در وقایع ست و سبعين و ستمائة گفته:] و الشيخ محي الدين النواوى شيخ الاسلام أبو زكريا يحيى بن شرف بن مزي بن حسن الشافعي.

ولد سنة احدى و ثلثين و ستمائة، و قدم دمشق ليشغل فنزل بالرواحية، و حفظ (التنبيه) في سنة خمسين، و حج مع أبيه سنة احدى و



خمسین، و لزم الاشتغال لیلًا- و نهارًا نحو عشر سنین، حتی فاق الاقران و تقدّم علی جمیع الطائفة، و حاز قصب السبق فی العلم و العمل، ثم أخذ فی التصنيف فی حدود الستین و ستمائة الى أن مات.

و سمع الكثير من الرضى بن برهان الدين خالد، و شيخ الشيوخ عبد العزيز الحموي، و أقرانهم.

و كان مع تبخّره فی العلم و سعة معرفته بالحديث و الفقه و اللغة و غیر ذلك [۱] رساله اصول حديث ص ۲۳..

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۱۳

مما سارت به الركبان، رأساً فی الزهد، قدوة فی الورع، عديم المثل فی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، قانعا باليسير، راضيا عن الله و الله عنه راض، مقتصدا الى الغاية فی ملبسه و مطعمه، تعلوه سكينه و هيبة، فالله يرحمه و يسكنه الجنة بمنّه.

ولى مشيخته دار الحديث بعد الشيخ شهاب الدين أبى شامة، و كان لا يتناول من معلومها شيئاً بل يقنع بالقليل كما يبعث به أبوه إليه، توفي فی الرابع و العشرين من رجب بقرية نوى عند أهله [۱]

### ترجمه نووی شافعی در طبقات اسنوی

[و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن على الاسنوى الفقيه الشافعى در (طبقات فقهاء شافعية) گفته:] أبو زكريا يحيى بن شرف الحزامي بحاء مهملة مكسورة بعدها زاء معجمة النووى.

و هو محرّر المذهب، و مهذب، و منقّحه، و مرتّب، سار فی الآفاق ذكره، و علاء فی العالم محلّه و قدره، صاحب التصانيف المشهورة المباركة النافعة.

ولد فی العشر الاول من المحرّم من سنة احدى و ثلثين و ستمائة بنوى، و هى قرية من الشام من عمل دمشق، و قرأ بها القرآن، و قدم بدمشق فى سنة تسع و أربعين، و قرأ (التنبيه) فى أربعة أشهر و نصف، و حفظ ربع (المهذب) فى بقية السنة، و هى سنة خمسین و ستمائة، و حج به والده سنة احدى و خمسین [۱] العبر فى خبر من غبر ج ۵ ص ۳۱۲ ط الكويت.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۱۴

و حج بعد ذلك حجة اخرى، و مكث قريبا من الستين لا يضع جنبه على الارض و كان يقرأ فى اليوم و الليلة اثني عشر درسا على المشايخ فى عدّة من العلوم، و تفقّه على جماعة منهم: الكمال سلّار [۱] الاربلى، و الكمال اسحاق المغربى المقدسى، و أكثر انتفاعه عليه.

و كان رحمه الله على جانب كبير من العمل، و الزهد، و الصبر على خشونة العيش، و كان لا يدخل الحمام، و لا يأكل من فواكه دمشق لما فى ضمانها من الحيلة و الشبهة، و كان يتقوت مما يأتى من بلده من عند ابويه، و لا يأكل الا اكلة واحدة فى اليوم و الليلة، بعد العشاء الآخرة، و لا يشرب إلا شربة واحدة عند السحر، و لا يشرب بالثلج كما يعتاده الشاميون و لم يتزوج، و كان كثير السهر فى العبادة، آمرا بالمعروف، ناهيا عن المنکر، يواجه به الملوک فمن دونهم و ابتداء فى التصنيف فى حدود الستين، و تولى دار الحديث الاشرفية بعد ابى شامة، سنة خمسین و ستين، فلم يأخذ من معلومها شيئاً الى ان توفي، و كان يلبس ثوبا قطنيا، و عمامة سخيانية [۲]، و كان فى لحيته شعرات بيض، و عليه سكينه و وقار فى البحث مع الفقهاء، و فى غيره، لم يزل على ذلك الى ان سافر الى بلده، و زار القدس، و الخليل، ثم عاد إليها فمرض بها عند ابويه، و توفي ليلة الاربعاء رابع عشرى شهر رجب سنة ست و سبعين و ستمائة، و دفن ببلده رضى الله عنه و عنا [۳]. [۱] سلّار الاربلى هو كمال الدين سلّار بن الحسن بن عمر بن سعيد الشافعى المتوفى سنة ۶۷.

[۲] سخيانية: منسوب الى السخيتان و هو جلد الماعز.

[۳] طبقات شافعية اسنوى ج ۲ ص ۴۷۶ ط بغداد ۱۳۹۱.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۱۵



## ترجمه نووی در مرآة الجنان

[و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علي اليمنى المعروف باليافعى در كتاب (مرآة الجنان) در وقایع سنه ست و سبعین و ستمائه گفته].  
و فى السنه المذكورة توفى الفقيه الامام شيخ الاسلام مفتى الانام، المحدث المتقن، المحقق المدقق، النجيب الحبر المفيد، المقرئ المعيد، تحرر المذهب، الفاضل الولي الكبير، السيد الشهير ذو المحاسن العديدة، و السيرة الحميدة، و التصانيف المفيدة، الذى فاق جميع الاقران، و سارت بمحاسنه الركبان، و اشتهرت فضائله فى سائر البلدان و شوهدت منه الكرامات و ارتقى فى علاء المقامات، ناصر السنه و معتمد الفتوى الشيخ محى الدين النووى يحيى بن شرف بن مری بن حسن الشافعى مؤلف (الروضة)، و (المنهاج)، و (المناسك)، و (تهذيب الاسماء و اللغات)، و (شرح صحيح مسلم)، و (شرح المذهب)، و كتاب (التبيان)، و كتاب (الارشاد)، و كتاب (التيسير)، و (التقريب)، و كتاب (رياض الصالحين)، و كتاب (الاذكار)، و كتاب (الاربعةين)، و كتاب (طبقات الفقهاء الشافعية) اختصره من كتاب ابن الصلاح و زاد عليه اسماء نبه عليها، و غير ذلك مما اشتهر فى سائر الجبهات فظهر به النفع و البركات.

قال بعض المؤرخين و اهل الطبقات: ولد سنه احدى و ثلثين و ستمائه فى العشر الاوسط من المحرم، و قدم دمشق فى سنه تسع و اربعين، و قرأ (التنبيه) فى اربعة اشهر و نصف، و حفظ ربع (المذهب) فى بقیة السنه، و مكث قريبا من سنتين لا يضع جنبه على الارض، و كان یقرأ فى اليوم اثنى عشر درسا على

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۱۶

المشايع شرحا و تصحيحا فى (المذهب) و (الوسيط)، و (الجمع بين الصحيحين) و (صحيح مسلم)، و (اسماء الرجال)، و (اللمع) لابی اسحاق فى اصول الفقه، و (اللمع) لابن جنى فى النحو، و (اصلاح المنطق) لابن السكيت فى التصريف و (المنتخب) فى اصول الفقه، و كتاب آخر فى الاصول لم يسموه و كان له فى (الوسيط) درسان.

حكوا عنه انه قال: عزمت مره على الاشتغال بالطب فاشترت القانون، فاطلم على قلبى و بقيت اياما لا اشتغل بشىء. فتفكرت فاذا هو من القانون فبعته فى الحال.

قالوا: و كان لا يدخل الحمام، و لا يأكل من فواكه دمشق، و لا يأكل فى اليوم و الليله سوى اكله بعد العشاء، و لا يشرب شربه الا فى وقت السحر، و كان كثير السهر فى العباده و التلاوة و التصنيف، صابرا على خشونه العيش و الورع الذى لم يبلغنا عن احد فى زمانه و لا قبله، و كان نزوله فى المدرسة الرواحية.

قلت: و سمعت من غير واحد انه انما اختار النزول بها على غيرها كلها، إذ هى من بناء بعض التجار.

قالوا: و حفظ (التنبيه) فى سنه خمسين و ستمائه، و حج مع ابيه سنه احدى و خمسين، و ذكر والده انه حم من حين خروجه من بلده الى يوم عرفه فما تاوه و لا تضجر، و لزم الاشتغال ليلا و نهارا حتى فاق الاقران، و تقدم على جميع الطلبة، و حاز قصب السبق فى العلم و العمل، ثم اخذ فى التصنيف من حدود الستين و ستمائه الى ان مات.

و سمع الكثير من الرضى بن برهان الدين خالد، و شيخ الشيوخ عبد العزيز الحموى، و جماعة منهم شيخه الكمال اسحاق بن احمد المغربى.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۱۷

و سمع صحيح البخارى و مسلم، و ابى داود، و الترمذى، و النسائى، و ابن ماجه، و الدارقطنى، و شرح (السنه) و (مسند الامام الشافعى)، و الامام احمد، و اشياء كثيرة، و اخذ علم الحديث عن والده [۱].

و روى عنه جماعة من أئمة الفقهاء و الحفاظ، منهم: الامام علاء الدين العطار، و الشيخ ابو الحجاج المزنى، و القاضى محيى الدين الذرعى، و الامام شمس الدين بن النقيب، و هو آخر من بقى من أصحابه الأعيان، و خلق كثير.

قلت: و منهم الشيخ المبارك الناسك جبرئيل الكردي، و عليه سمعت (الاربعة).

قالوا: و كان الشيخ محبى الدين النووى متبحرا فى العلم متسعا فى معرفة الحديث، و الفقه، و اللغة، و غير ذلك مما قد سارت به الركبان، رأسا فى الزهد قدوة فى الورع، عديم المثل فى الامر بالمعروف و النهى عن المنكر، يواجه الامراء و الملوك و يصدع بالحق، و لقد انكر على الملك الظاهر حتى اغضبه و هم به البطش فوقاه الله شره، ثم قبل منه و عظمه، حتى كان يقول: انا افزع منه، قالوا: و كان لا يؤبه له بين الناس، قانعا باليسير، راضيا عن الله و الله عنه راض، مقتصدا الى الغاية فى ملبسه و مطعمه و اثائه، و لى مشيخة دار الحديث، و كان لا يتناول من معلومها شيئا، بل يقنع بالقليل مما يبعث إليه ابوه.

قلت: و رأيت لابن العطار جزءا فى مناقبه، ذكر فيه اشياء غزيرة من فضائله و محاسنه و كراماته و اشتغاله بالعلم و جميل سيرته، و شدة ورعه و زهادته، و غير ذلك مما لم يعرف لاحد من العلماء بعده. [۱] فى النسخة التى عندنا المطبوعة بدائرة المعارف النظامية الكائنة بحيدرآباد الدكن المؤرخة ۱۳۳۹ ج ۴ ص ۱۸۴ هكذا: اخذ علم الحديث عن عز الدين خالد.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۱۸

قلت: لعمرى انه عديم النظير فى زهده، و ورعه، و آدابه، و جميل سيرته، و سائر محاسنه فيمن بعده من العلماء. اللهم الا ان يكون السيد الجليل ذا المجد الاثيل، و الوصف الجميل الفقيه الامام، ذا الايات العظام، زين اليمن و بركة الزمن، احمد بن موسى المعروف بابن العجيل [۱] التى ذكره فى سنة تسعين، و قل و عز ان يعرف لهما قبلهما ايضا نظير فيما اتصفا به من سائر المحاسن مع صغر سنهما، و لا شك ان الامام محبى الدين النووى مبارك له فى عمره، و لقد بلغنى انه حصلت له نظرة جمالية من نظرات الحق سبحانه بعد موته، و ظهرت بركتها على كتبه فحظيت بقبول العباد، و النفع فى سائر البلاد، و قد اختلف الناس فيما اختلف فيه هو و الامام الرافعى فالفقهاء فى بعض الجهات يرجحون قوله، و الذى اراه ان كلما اعتضد فيه بحديث يصح الاحتجاج به.

فقوله مقدم لا سيما و قد صح عن الامام الشافعى له قال: إذا صح الحديث فهو مذهبي، و كذلك ان لم يعتضد بحديث، لكن تكافأت الادلة لكونه موفقا، مؤيدا مباركا، مسددا، و ان ترحجت الادلة فى احد الطرفين، فالراجع من الحكم ما رجح دليله و الله اعلم، و ذكروا ان ترك اكله لفواكه دمشق انما هو ورع لما فى بساينها من الشبهة فى ضمانها و الحيلة فيه صرح هو رضى الله عنه بذلك الخ.

[۲] [۱] ابن العجيل هو احمد بن موسى بن على بن عمر بن عجيل اليمنى المتوفى سنة ۶۹۰.

[۲] مرآة الجنان ج ۴ ص ۱۸۲ ص ۱۸۵ ط دائرة المعارف النظامية بحيدرآباد.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۱۹

### ترجمه نووى در طبقات اسدى شافعى

و تقى الدين [۱] ابو بكر بن شمس الدين احمد بن محمد بن عمر الاسدى الشافعى در (طبقات فقهاء شافعية) كه به عنايت ربانيه دو نسخه از آن بخط عرب نزد حقير حاضر است گفته: يحيى بن شرف بن مرى بن حسن بن حسين بن محمد بن جمعة بن حزام الفقيه الحافظ الزاهد، احد الاعلام، شيخ الاسلام محبى الدين ابو زكريا الحزامى النووى بحذف الالف و يجوز اثباتها، الدمشقى.

ولد فى المحرم سنة احدى و ثلاثين و ستمائه، قرأ القرآن ببلده و ختم، و قد ناهز الاحتلام.

قال ابن العطار: قال لى الشيخ: فلما كان لى تسع عشرة سنة قدم بى والدى الى دمشق سنة تسع و اربعين، فسكنت المدرسة الرواحية، و بقيت نحو سنتين لم اضع جنبى على الارض و كان قوتى فيها جرايتى المدرسة لا غير، و حفظت (التنبيه) فى نحو اربعة اشهر و نصف. قال: و بقيت أكثر من شهرين أو أقل لما قرأت يجب الغسل من ايلاج الحشفة فى الفرج اعتقد ان ذلك قرقره البطن، و كنت أستحم بالماء البارد كلما قرقر بطنى.

قال: و قرأت حفظا ربع (المهذب) فى باقى السنة، و جعلت أشرح و اصحح على شيخنا كمال [۲] الدين المغربى و لازمته، فاعجب بى

و أحبنى و جعلنى اعيد [١] تقى الدين ابو بكر بن احمد الاسدى المعروف بابن قاضى شهبه، توفى سنة ٨٥١.

[٢] كمال الدين اسحاق بن أحمد بن عثمان المغربى المتوفى سنة ٦٥٠، قال النووى فى تهذيب الاسماء: كمال الدين أول شيوخى المتفق على علمه و زهده و ورعه.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ٢، ص: ٥٢٠

لاكثر جماعته، فلما كانت سنة احدى و خمسين حججت مع والدى و كانت وقفه الجمعة، و كان رحيلنا من أول رجب فأقمنا بالمدينه نحوا من شهر و نصف.

و ذكر والده، قال: لما توجهنا من نوى أخذته الحمى فلم يفارقه الى يوم عرفه، و لم يتأوه قط.

قال: و ذكر لى الشيخ انه كان يقرأ كل يوم اثني عشر درساً على المشايخ درساً و تصحيحاً درسين فى (الوسيط)، و درساً فى (المهذب)، و درساً فى (الجمع بين الصحيحين) و درساً فى (صحيح مسلم)، و درساً فى (اللمع) لابن جنى، و درساً فى (اصلاح المنطق) لابن السكيت، و درساً فى (التصريف)، و درساً فى اصول الفقه تارة فى (اللمع) لآبى اسحاق، و تارة فى (المنتخب) لفخر الدين، و درساً فى أسماء الرجال، و درساً فى اصول الدين، و كنت اعلق جميع ما يتعلق بها من شرح مشكل، و وضوح عباد، و ضبط لغه و بارك الله لى فى وقتى.

و خطر لى الاشتغال فى علم الطب فاشترت كتاب القانون، و عزمت على الاشتغال فيه فأظلم قلبى، و بقيت أياماً لا أقدر على الاشتغال بشىء ففكرت فى أمرى و من أين دخل على الداخل، فألهمنى الله ان سببه اشتغالى بالطب، فبعت القانون فى الحال فاستنار قلبى.

و قد سمع الحديث الكثير، و أخذ علم الحديث عن جماعة من الحفاظ فقرأ كتاب (الكمال) لعبد الغنى على أبى البقاء خالد [١] النابلسى، و (شرح مسلم) و معظم (البخارى) على أبى اسحاق المرادى، و أخذ اصول الفقه عن القاضى أبى الفتح التفلىسى، و تفقه على الكمال اسحاق المغربى، و شمس الدين [١] أبو البقاء هو خالد بن يوسف الحافظ النابلسى الدمشقى المتوفى سنة ٦٦٣.

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ٢، ص: ٥٢١

عبد الرحمن بن نوح المقدسى، و عز الدين عمر بن أسعد الاربلی، و قرأ على ابن مالك كتاباً من تصانيفه، و علق عنه أشياء.

قال القاضى عز الدين الصانع: لو أدرك القشیری النووى و شيخه كمال الدين اسحاق لما قدم عليهما فى ذكره لمشائخها يعنى الرسالة أحداً لما جمع فيهما من العلم و العمل، و الزهد، و الورع، و النطق بالحكمة.

و قال ابن العطار: ذكر لى شيخنا انه كان لا- يضيع له وقت فى ليله و لا- نهاره الا فى وظيفه من الاشتغال بالعلم حتى فى ذهابه فى الطريق يكرر أو يطالع، و انه بقى على هذا ست سنين، ثم اشتغل بالتصنيف و الاشتغال و النصح للمسلمين و ولاتهم، مع ما هو عليه من المجاهدة لنفسه و العمل بدقائق الفقه، و الحرص على الخروج من خلاف العلماء و المراقبة لأعمال القلوب و تصفيتها من الشوائب يحاسب نفسه على الخطر بعد الخطر و كان محققاً فى عمله و فنونه، مدققاً فى علمه و شئونه، حافظاً لحديث رسول الله صلى الله عليه و سلم عارفاً بأنواعه من صحيحه و سقيم، و غريب ألفاظه و استنباط فقهه، حافظاً للمذهب و قواعده و اصوله، و أقوال الصحابة و التابعين و اختلاف العلماء و وفاقهم سالكا فى ذلك طبقة السلف، و قد صرف أوقاته كلها فى أنواع العلوم، و العمل بالعلم، و كان لا يأكل فى اليوم و الليلة الا أكلة بعد عشاء الآخرة، و لا يشرب الا شربة واحدة عند السحر، و لم يتزوج، و قد ولى دار الحديث الاشرفية بعد موت أبى شامة سنة خمس و ستين الى أن توفى و لم يأخذ لنفسه شيئاً من معلومها، و ترجمته طويلاً أفردتها تلميذه ابن العطار بالتصنيف.

مات ببلدة نوى بعد ما زار القدس و الخليل فى رجب سنة سبع و سبعين

عقبات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ٢، ص: ٥٢٢

و ستمائة و دفن بها و من تصانيفه (الروضة) و (المنهاج) و (شرح المهذب) الخ [١]

## ترجمه نووی در نجوم زاهره تألیف اتابکی

[و جمال الدین أبو المحاسن یوسف بن المقرئ بردی الاتابکی در کتاب (نجوم زاهره فی ملوک مصر و القاهرة) در ذکر حوادث سنه ست و سبعین از سلطنت ملک سعید محمد بن الظاهر گفته:  
و فیها توفي شیخ الاسلام محی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف بن مرئ بن الحسن بن الحسین النووی الفقیه الشافعی الحافظ الزاهد، صاحب المصنفات المشهورة.  
ولد فی العشر الاوسط من محرم سنه احدى و ثلثین و ستمائة.  
مات لیلة الاربعاء رابع عشرين من شهر رجب بقریة نوئ.  
قلت: و فضله و علمه، و زهده أشهر من أن يذكر، و قد ذکرنا من أمره نبذة کبيرة فی تاریخنا (المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی) إذ هو کتاب تراجم یحسن الاطناب فیہ [۲]

## علامه کرمانی نیز روایت شریک را منکر شمرده

### اشاره

[و علامه محمد بن یوسف الکرمانی نیز تغلیط و انکار روایت شریک را ذکر کرده چنانکه در (کواکب دراری شرح صحیح بخاری) گفته: [قال النووی: جاء فی روایة شریک أو هام أنکرها العلماء، من جملتها انه قال: قبل أن یوحی إلیه و هو غلط لم یوافق علیه، و ایضا العلماء أجمعوا علی [۱] طبقات الشافعیه لابن شهبه ص ۶۷ مخطوط.  
[۲] النجوم الزاهرة ج ۷ ص ۶۷۶.  
عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۲۳  
ان فرض الصلوة کان لیلة الاسراء فکیف یکون قبل الوحی، أقول: و قول جبرئیل فی جواب بواب السماء إذ قال: أبعث؟ نعم صریح فی انه کان بعده انتهى

## علامه کرمانی شارح بخاری و از اعلام اهل سنت است

[و جلائل فضائل و عوالی معالی، و زواهر مفاخر، و غرر مآثر علامه کرمانی خود معروف و مشهور و بر افواه عوام و خواص مذکور است لکن بعض عبارات مدح و ثناء او را هم باید شنید:

## ترجمه کرمانی در بغیة الوعاة سیوطی

[جلال الدین سیوطی در (بغیة الوعاة فی طبقات النحویین و النحاة) گفته: [محمد بن یوسف بن علی بن سعید الکرمانی ثم البغدادی الشیخ شمس الدین صاحب شرح البخاری، الامام العلامة فی الفقه، و التفسیر، و الاصلین و المعانی و العربیة.  
قال ابنه فی ذیل المسالك: ولد یوم الخمیس سادس عشر جمادی الآخرة سنه سبع عشرة و سبعمائه، و قرأ علی والده بهاء الدین، ثم انتقل الی کرمان و أخذ عن العضد و غیره، و مهر و فاق أقرانه، و فضل غالب أهل زمانه، ثم دخل دمشق و مصر، و قرأ بها البخاری علی ناصر الدین الفارقی، و سمع من جماعة و حج و رجع الی بغداد و استوطنها.  
و کان تام الخلق فیہ بشاشة، و تواضع للفقراء و أهل العلم، غیر مكثر بأهل الدنیا و لا ملتفت إلیهم، تأتي إلیه السلاطین، فی بیته، و یسألونه الدعاء و النصیحة.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۲۴

و له من التصانیف شرح (البخاری)، شرح (المواقف)، شرح (مختصر ابن الحاجب) سماه (السبعة السيارة) شرح (الفوائد الغیائیة) فی المعانی و البیان شرح (الجواهر)، (انموذج الکشاف) (حاشیة علی تفسیر البیضاوی) وصل فیها الی سورة یوسف، (رساله فی مسئلة الکحل).

مات بکرة يوم الخميس سادس عشر المحرم سنة ست و ثمانین و سبعمائة بطریق الحج، فنقل الی بغداد و دفن بقبر أعدده لنفسه بقرب الشیخ أبی اسحاق الشیرازی [۱]

### ترجمه کرمانی در مفتاح کنز درایة

[و در (مفتاح کنز درایة روایة المجموع من درر المجلد المسموع) مسطور است:] ذنابة من تعریف الشمس الكرمانی، قال الحافظ ابن حجر فی أنباء الغمر:

هو العلامة محمد بن یوسف بن علی بن عبد الکریم الكرمانی الشیخ شمس الدین نزیل بغداد.

ولد فی سادس عشر جمادی الآخرة سنة سبع عشرة و سبعمائة بتقدیم المهمة علی الموحدة فیها، و اشتغل بالعلم، فأخذ عن والده ثم حمل عن القاضي [۲] عضد الدین و لازمه اثنتی عشرة سنة و عن غیره، ثم طاف البلاد فدخل مصر، و الشام، و الحجاز، ثم استوطن بغداد ينشر العلم بها ثلاثین سنة [۱] بغیة الوعاة ج ۱ ص ۲۷۹ ط مصر.

[۲] القاضي عضد الدین هو عبد الرحمن بن أحمد الایجی الشیرازی الشافعی المتوفی ۷۵۶ و هو صاحب «المواقف» فی الکلام.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۲۵

و كان مقبلا علی شأنه، معرضا عن أبناء الدینا متواضعا لاهل العلم، و أسقط من علیه فكان لا یمشی الا علی عصا منذ كان ابن أربع و ثلاثین سنة.

و مات راجعا من مكة فی سادس محرم بمنزلة تعرف بروض مهنا سنة ست و ثمانین و سبعمائة، و نقل الی بغداد فدفن بها، و كان اتخذ لنفسه قبرا بجوار الشیخ أبی اسحاق الشیرازی، و بنیت علیه قبة، و عمره سبعون الا سنة رحمة الله علیه انتهى [۱]

### ترجمه کرمانی در بستان المحدثین شاه صاحب

و خود شاه صاحب در (بستان المحدثین) که انتحال کتاب (مفتاح) است می فرماید:

شرح کرمانی بر بخاری که مسمی است (بکواکب دراری)، و این نام او را الهام شده در مطاف شریف بعد از فراغ از طواف [۲]، نام او محمد بن یوسف بن علی بن عبد الکریم کرمانی است، ملقب بشیخ شمس الدین، و او آخر در بغداد سکونت اختیار نمود.

تولد او شانزدهم جمادی الآخرة سال هفتصد و هفده بوده است، اولا نزد پدر خود تحصیل علوم نمود، و هم چنین از قاضی عضد الدین ایجی استفاده کرده، و مدتی دراز ملازمت آن بزرگ اختیار نموده، تا دوازده سال از وی جدا نشد، بعد از آن در بلاد گردش کرد، و از علماء مصر [۱] مفتاح کنز درایة روایة المجموع ص ۲۷.

[۲] این مضمون ماخوذ است از مفتاح که عبارتش این است: و أما شرح الكرمانی المسمی بالكواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری، ذکر انه الهم فی المطاف بعد الفراغ من الطواف.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۲۶

و شام و حجاز و عراق فوائد برداشته، در بغداد عصای سفر انداخت، و تا سی سال در آنجا مشغول بنشر علم و تعلیم آن ماند، از دنیا داران نهایت اعراض داشت، و بر شغل علم هیچ چیز را ترجیح نمی داد، و در تواضع و حسن خلق یگانه روزگار بود، از بام افتاده بود

و یک پای او از کار رفته، بی استعانت عصا راه نمی توانست رفت، و در آخر عمر خود باز قصد حج نمود، و بعد از فراغ از حج بسمت بغداد که مسکن او بود مراجعت کرد، در اثنای راه شانزدهم محرم در منزلی که معروف است بروض مهنا سال هفتصد و هشتاد و شش وفات نمود، نعش او را ببغداد نقل کردند، و در ایام حیات خود برای خود قبری در جوار قبر حضرت ابو اسحاق شیرازی درست ساخته بود، و بالای آن قبه عالی ترتیب کرده و در همان مقام مدفون شد انتهى

### ابن قیم نیز حدیث مذکور را قدح کرده

و محمد بن ابی بکر المعروف بابن قیم الجوزیة الحنبلی در (زاد المعاد فی هدی خیر العباد) نیز ذکر تغلیط حفاظ شریک را در الفاظ حدیث اسراء نموده چنانکه گفته: [فصل، قال الزهری: عرج برسول الله صلى الله عليه وسلم الى بيت المقدس، و الى السماء قبل خروجه الى المدينة بسنة.

و قال ابن عبد البر وغيره: كان بين الاسراء أو الهجرة سنة و شهران انتهى.

و كان الاسراء مرة واحدة، و قيل مرتين مرة يقظة و مرة مناما، و أرباب هذا القول كأنهم أرادوا أن يجمعوا بين حدیث شریک و قوله: ثم استيقظت،

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۲۷

و بین سائر الروایات.

و منهم من قال: بل كان مرتين مرة قبل الوحي لقوله في حدیث شریک:

و ذلك قبل أن يوحى إليه، و مرة بعد الوحي كما دلت عليه سائر الاحادیث.

و منهم من قال: بل ثلث مرات، مرة قبل الوحي، و مرتين بعده.

و كل هذا خبط، و هذه الطريقة طريقة ضعفاء الظاهريه من ارباب النقل الذين إذا رأوا في القصة لفظه تخالف سياق بعض الرواة جعلوه مرة اخرى، فكلما اختلف عليهم الرواة عددوا الوقایع، و الذى عليه ائمة أهل النقل ان الاسراء كان مرة واحدة بمكة بعد البعثة، و يا عجباً لهؤلاء الذين زعموا أنه كان مراراً كيف ساغ لهم أن يظنوا أنه في كل مرة يفرض عليه الصلوة خمسين ثم يتردد بين ربه و بين موسى حتى تصير خمسا فيقول: امضيت فرضي و خففت عن عبادي ثم يعيدها في المرة الثانية الى خمسين ثم يحطها عشرا عشرا، و قد غلط الحفاظ شريکا في الفاظ من حدیث الاسراء، و مسلم أورد المسند منه ثم قال: فقدّم و آخر و زاد و نقص و لم يسرد الحديث و أجاد رحمہ الله [۱]

### حدیث زنا و رجم قرده در صحیح بخاری

#### اشاره

[و از آن جمله قصه زناى قرده و رجم ایشان است.

بخاری در (صحیح) خود گفته: [حدّثنا نعیم بن حماد، حدّثنا هشیم عن حصین عن عمرو ابن میمون، قال رأيت في الجاهلية قرده اجتماع عليها قرده قد زنت فرجموها فرجمتها معهم [۲]. [۱] زاد المعاد فی هدی خیر العباد ج ۱ ص ۱۷۵.

[۲] صحیح بخاری ج ۲ ص ۲۵۹ باب ایام الجاهلیة

حمیدی در جمع بین الصحیحین حدیث مذکور را مقحم در بخاری دانسته

[امام حافظ ابو عبد الله محمد بن ابی نصر فتوح الحمیدی الاندلسی صاحب (الجمع بین الصحیحین) این قصه عجیبه را چندان مستبعد و مستنکر دانسته که تجویز بودن از احادیث مقحمه در صحیح بخاری فرموده

### ابن حجر کلام حمیدی را مردود دانسته

علّامه ابن حجر عسقلانی در (فتح الباری) گفته: [و قد استنکر ابن عبد البر قصه عمرو بن میمون هذه، و قال: فيها اضافة الزنا الى غير مكلف، و اقامة الحد على البهائم، و هذا منکر عند أهل العلم، قال: فان كانت الطريق صحيحة فلعل هؤلاء كانوا من الجن لانهم من جملة المكلفين، و انما قال ذلك لانه تكلم على الطريق التي أخرجها الاسماعيلي [۱] حسب.

و اجیب بأنه لا يلزم من كون صورة الواقعة صورة الزنا و الرجم أن يكون ذلك زنا حقيقة و لا حدّا، و انما اطلق ذلك عليه لشبهه به، فلا يستلزم ذلك ايقاع التكليف على الحيوان.

و أغرب الحمیدی [۲] فی (الجمع بین الصحیحین) فزعم ان هذا الحديث [۱] الاسماعيلي هو احمد بن ابراهيم بن اسماعيل بن العباس الجرجاني الشافعي المتوفى سنة ۳۷۱.

[۲] الحمیدی هو محمد بن فتوح بن عبد الله الأزدي الاندلسي الحافظ المتوفى سنة ۴۸۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۲۹

وقع فی بعض نسخ البخاری، و ان أبا مسعود وحده ذكره فی الاطراف قال:

و ليس فی نسخ البخاری أصلا، فلعلّه من الاحادیث المقحمة فی کتاب البخاری.

و ما قاله مردود فان الحديث المذكور فی معظم الاصول التي وقفنا عليها، و كفى بإيراد أبي ذر الحافظ له عن شيوخه الثلاثة الائمة المتقنين عن الفربري حجة، و كذا إيراد الاسماعيلي و أبي نعيم فی مستخرجيهما و أبي مسعود له فی أطرافه نعم سقط من رواية النفسى و كذا الحديث الذى بعده و لا يلزم من ذلك أن لا يكون فی رواية الفربري، فان روايته تزيد عن رواية النفسى عدّة أحادیث قد نبّهت على كثير منها فيما مضى و فيما سيأتى انشاء الله تعالى.

و أما تجویزه أن يزداد فی صحيح البخاری ما ليس منه فهذا ينافى ما عليه العلماء من الحكم بتصحيح جميع ما أورده البخاری فی كتابه، و من اتفاقهم على أنه مقطوع بنسبته إليه، و هذا الذى قاله تخيل فاسد، يتطرق منه عدم الوثوق بجميع ما فى الصحيح، لانه إذا جاز فى واحد لا بعينه جاز فى كل فرد فلا يبقى لاحد الوثوق بما فى الكتاب المذكور، و اتفاق العلماء ينافى ذلك، و الطريق التي أخرجها البخاری دافعة لتضعيف ابن عبد البر للطريق التي أخرجها الاسماعيلي و قد أطنبت فى هذا الموضع لثلا يغتر ضعيف بكلام الحمیدی فيعتمده و هو ظاهر الفساد [۱]

### سه حدیث دیگر در بخاری که اکابر آنها را قدح کرده اند

#### اشاره

[و از آن جمله سه حدیث است که بخاری از عطا از ابن عباس [۱] فتح الباری شرح صحيح البخاری ج ۷ ص ۱۲۲ ط الاوفست بیروت.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۳۰

روایت کرده، دو حدیث در کتاب الطلاق، و یکی در کتاب التفسیر، چنانکه در کتاب الطلاق گفته: [حدّثنا ابراهيم بن موسى، قال:



أخبرنا هشام، عن ابن جريح [۱]، و قال عطاء عن ابن عباس كان المشركون على منزلتين من النبي صلى الله عليه و سلم و المؤمنين، كانوا مشركي أهل حرب يقاتلهم و يقاتلونهم، و مشركي أهل عهد لا يقاتلهم و لا يقاتلونهم، و كان إذا هاجرت امرأة من أهل الحرب لم تخطب حتى تحيض و تطهر فإذا طهرت حلّ لها النكاح، فان هاجر زوجها قبل أن تنكح ردّت إليه، و ان هاجر عبد منهم او أمة فهما حرّان، و لهما ما للمهاجرين، ثم ذكر من أهل العهد مثل حديث مجاهد، و ان هاجر عبد أو أمة للمشرّكين أهل العهد لم يردّوا و ردّت أثمانهم.

و قال عطاء عن ابن عباس: كانت قريبة بنت أبي أمية عند عمر بن الخطاب فطلّقها، فتروّجها معاوية بن أبي سفيان، و كانت أم الحكم ابنة أبي سفيان تحت عياض بن غنم الفهري فطلّقها، فتروّجها عبد الله بن عثمان الثقفي [۲].

[و نیز بخاری در کتاب التفسیر گفته: حدّثنا ابراهیم بن موسی قال: أخبرنا هشام عن ابن جريح، و قال عطاء عن ابن عباس: صارت الاوثان التي كانت في قوم نوح في العرب بعد، أميا و دّ كانت لكلب بدومة الجندل، و أمّا سواع كانت لهذيل، و أمّا يغوث فكانت المراد ثم لبني غطفان بالجوف عند سباء، و أمّا يعوق فكانت لهمدان. و أمّا نسر فكانت [۱] ابن جريح: عبد الملك بن عبد العزيز بن جريح الاموي مولاهم، توفي سنة ۱۵۰ و هو من حفاظ الحديث، و قيل: هو اول من صنف الكتب.

[۲] صحيح البخاری ج ۳ ص ۲۲۸ کتاب الطلاق باب نكاح من اسلم من المشرّكات.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۳۱

لحمير لآل ذي الكلاع أسماء رجال صالحين من قوم نوح، فلما هلكوا أوحى الشيطان الى قومهم أن انصبوا الى مجالسهم التي كانوا يجلسون انصبا و سموها بأسمائهم ففعلوا، فلم تعبد حتى إذا هلك اولئك و تنسخ العلم عبدت [۱].

[و این هر سه روایت از جمله روایات عطا از ابن عباس در تفسیر است، و اکابر اساطین و اجلّه منقّدين روایات عطا را در تفسیر از پایه اعتبار و اعتماد بحضیض قدح و جرح می اندازند، و آن را لائق اعتناء و قابل التفات نمی دانند.

و علامه ابن حجر عسقلانی با آن همه اهتمام بلیغ در ذب حریم بخاری و صیانت صحیح او از قوادح و فضایح در این مقام سپر انداخته، ناچار اعتراف کرده بآنکه این مقام نزد من از مواضع عقیمه از جواب سدید است، و ضرور است برای جواد از کبوه، یعنی بخاری در اخراج روایت عطا براه صواب نرفته و مرتکب غلط و خطا گردیده

### عسقلانی از دفاع در قدح احادیث مذکوره اظهار عجز کرده

قال العسقلانی فی (الهدی الساری) مقدّمه (فتح الباری): الحديث الحادی و الثمانون قال ابو علی الغسانی [۲]: قال البخاری: حدّثنا ابراهیم بن موسی، حدّثنا هشام هو ابن یوسف، عن ابن جريح، قال: قال عطا عن ابن عباس: كان المشركون على منزلتين من النبي صلى الله عليه و سلم، الحديث. [۱] صحيح البخاری ج ۳ ص ۱۷۳ کتاب التفسیر باب ودا و لا سواعا.

[۲] ابو علی الغسانی: الحسین بن محمد بن احمد الغسانی الاندلسی الجیانی، کان من حفاظ الحديث، ادیباً لغویاً، شاعراً، توفي سنة ۴۹۸.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۳۲

و فی قصه تطلیق عمر بن الخطاب قریبه بنت أمیه و غیر ذلك، تعقبه ابو مسعود الدمشقی فقال: ثبت هذا الحديث و الذي قبله یعنی بهذا الاسناد سوى الحديث المتقدم فی التفسیر من تفسیر ابن جريح، عن عطاء الخراسانی، عن ابن عباس، و ابن جريح لم یسمع التفسیر من عطاء الخراسانی، و انما اخذ الكتاب من ابنه عثمان و نظر فيه.

قال ابو علی: و هذا تنبيه بلیغ من ابی مسعود رحمه الله فقد روينا عن صالح بن احمد بن حنبل، عن علی ابن [۱] المدینی، قال: سمعت هشام بن یوسف، یقول: قال لی ابن جريح، سألت عطاء یعنی ابن ابی رباح عن التفسیر من البقره، و آل عمران، ثم قال: اعفنی من

هذا، قال هشام: فكان بعد إذا قال عطاء عن ابن عباس قال الخراساني قال هشام: فكتبنا ما كتبنا ثم مللنا، يعني حسبنا انه عطاء الخراساني.

قال علي بن المديني: و انما كتبت هذه القصه لان محمد بن ثور كان يجعلها عطاء عن ابن عباس فظن الذين حملوها عنه انه عطاء بن أبي رباح، قال.

علي، و سألت يحيى القطان عن حديث ابن جريح عن عطاء الخراساني.

فقال: ضعيف، فقلت له: انه يقول: أخبرنا، قال: لا شيء كله ضعيف، انما هو كتاب دفعه إليه.

قلت: ففيه نوع اتصال، و لذلك استجاز ابن جريح أن يقول أخبرنا، لكن البخاري ما أخرجه الا على أنه من رواية عطاء بن أبي رباح، و أما الخراساني فليس من شرطه لانه لم يسمع عن ابن عباس. [۱] ابن المديني: علي بن عبد الله بن جعفر البصري، كان من حفاظ الحديث، و توفي سنة ۳۳۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۳۳

لكن لقائل ان يقول: هذا ليس بقاطع في ان عطاء المذكور هو الخراساني، فان ثبوتها في تفسيره لا يمنع ان يكونا عند عطاء بن أبي رباح أيضا، فيحتمل ان يكون هذان الحديثان عند عطاء بن أبي رباح، و عطاء الخراساني جميعا و الله أعلم.

فهذا جواب اقناعي، و هذا عندي من المواضع العقيمة عن الجواب السديد، و لا بد للجواد من كبوة، و الله المستعان، و ما ذكره ابو مسعود من التعقب قد سبقه إليه الاسماعيلي ذكر ذلك الحميدي في الجمع عن البرقاني عنه، قال: و حكاه عن علي بن المديني يشير الى القصه التي ساقها الجياني و الله الموفق [۱].

[و عجب تر آنست كه عسقلاني با وصف اعتراف بحق و اظهار عجز از جواب سديد در مقدمه باز در (فتح الباري) در شرح حديث تفسير استنتاج عقيم و استشفاء از سقيم مطمح نظر داشته، و بر ايراد جواب اقناعي و عد اظهار و هن آن اكتفا ساخته، و چون در اين مقام هم قدح و جرح روايات عطاء از ائمه فن نقل کرده ذکر عبارت اين مقام مناسب می نمايد]:

قال في (فتح الباري) في شرح رواية البخاري في كتاب التفسير: قوله:

عن ابن جريح و قال عطاء كذا فيه و هو معطوف على كلام محذوف، و قد بينه الفاكهي من وجه آخر عن ابن جريح قال في قوله تعالى: وَدَا وَ لَا سُوعَاً

الآية [۲]: أو ثمان كان قوم نوح يعبدونها، و قال عطاء: قال ابن عباس، الى آخره قوله: عن ابن عباس قيل هذا منقطع لان عطاء المذكور هو الخراساني و لم يلق [۱] هدى الساري مقدمه فتح الباري ص ۳۷۳.

[۲] نوح: ۲۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۳۴

ابن عباس، فقد اخرج عبد الرزاق هذا الحديث في تفسيره عن ابن جريح قال: اخبرني عطاء الخراساني [۱] عن ابن عباس.

و قال ابو مسعود: ثبت هذا الحديث في تفسير ابن جريح عن عطاء الخراساني، عن ابن عباس، و ابن جريح لم يسمع التفسير من عطاء الخراساني، و انما اخذه من ابنه عثمان بن عطاء فنظر فيه.

و ذكر صالح بن احمد بن حنبل في العلل عن علي بن المديني، قال:

سألت يحيى القطان عن حديث ابن جريح عن عطاء الخراساني؟ فقال: ضعيف، فقلت: انه يقول، اخبرنا، قال: لا شيء انما هو كتاب دفعه إليه انتهى.

و كان ابن جريح يستجيز اطلاق اخبرنا في المناولة و المكاتبه.

و قال الاسماعيلي: اخبرت عن علي بن المديني أنه ذكر في تفسير ابن جريح كلاما معناه أنه كان يقول عن عطاء الخراساني، عن ابن

عباس فطال علی الوزاق أن یکتب الخراسانی فی کل حدیث فترکه، فرواه من روی علی أنه عطاء [۲] بن ابی رباح انتهى.

و أشار بهذا الى القصة التي ذكرها صالح بن احمد، عن علی بن المدینی، و نبه علیها ابو علی الجبائی فی (تقیید [۳] المهمل).

قال ابن المدینی: سمعت هشام [۴] بن یوسف، یقول: قال لی ابن جریح:

سألت عطاء عن تفسیر من البقرة و آل عمران، ثم قال: اعفنی من هذا قال هشام: [۱] عطاء الخراسانی: عطاء بن أبی مسلم كان من حفاظ الحديث، و توفي سنة ۱۳۵.

[۲] ابن أبی رباح: أبو محمد المکی، كان من حفاظ الحديث، و توفي سنة ۱۱۴.

[۳] تقیید المهمل: کتاب فی رجال الصحیحین و تمیز المشکل منها لابی علی الجبائی الغسانی المتوفی ۴۹۸.

[۴] هشام بن یوسف: أبو عبد الرحمن الصنعانی، من الحفاظ، توفي سنة ۱۹۷.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۳۵

و كان بعد إذا قال: قال عطاء عن ابن عباس قال: عطاء الخراسانی، قال هشام:

و كتبنا ثم مللنا یعنی حسبنا أنه الخراسانی.

قال ابن المدینی: و انما بینت هذا لان محمد بن ثور كان یجعلها یعنی فی روايته عن ابن جریح عن عطاء عن ابن عباس، فیظن أنه عطاء ابن ابی رباح، و قد اخرج الفاکهی الحدیث المذكور من طریق محمد بن ثور، عن ابن جریح، عن عطاء، عن ابن عباس و لم یقل الخراسانی، و أخرجه عبد الرزاق كما تقدم، فقال: الخراسانی، و هذا مما استعظم علی البخاری ان یخفی علیه.

لكن الذی قوی عندی أن هذا الحدیث بخصوصه عند ابن جریح عن عطاء الخراسانی، و عن عطاء بن ابی رباح جمیعاً، و لا یلزم من امتناع عطاء بن ابی رباح من التحدیث بالتفسیر أن لا یحدث بهذا الحدیث فی باب آخر من الابواب أو فی المذاكرة، و الا فکیف یخفی علی البخاری ذلك مع تشده فی شرح الاتصال و اعتماده غالباً فی العلل علی بن المدینی شیخه و هو الذی نبه علی هذه القصة، و مما یؤید ذلك أنه لم یكثر من تخریج هذه النسخة، و انما ذکر بهذه الاسناد موضعین، هذا و الآخر فی النکاح، و لو كان خفی ذلك علیه لاستكثر من اخراجها لان ظاهرها انها علی شرطه [۱]

### حدیث دیگر در صحیح بخاری که محققین در آن قدح کرده اند

#### اشاره

[از آن جمله آنکه در (صحیح بخاری) در کتاب المغازی مسطور است: [۱] فتح الباری فی شرح البخاری ج ۸ کتاب التفسیر ص ۵۱۱.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۳۶

حدثنا ابو عبد الله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة الجعفي رحمه الله عليه، قال: حدثنا موسى بن اسماعيل، قال: حدثنا ابو عوانة [۱]، عن حصين، عن ابی وائل، قال: حدثني مسروق بن الاجدع، قال حدثني أم رومان و هي أم عائشة، قالت: بينا أنا قاعدة أنا و عائشة إذ ولجت امرأة من الانصار، فقالت: فعل الله بفلان و فعل، فقالت أم رومان: و ما ذاك؟ قالت ابني ممن حدث الحديث، قالت:

و ما ذاك؟ قالت: كذا و كذا، قالت عائشة: سمع رسول الله صلى الله عليه و سلم؟

قالت: نعم، قالت: و أبو بكر؟ قالت: نعم، فخرت مغشياً عليها فما افاتت الا و عليها حمى بنافض [۲]، فطرحت عليها ثيابها، فغطيتها، فجاء النبي صلى الله عليه و سلم فقال: ما شأن هذه؟ قلت: يا رسول الله اخذتها الحمى بنافض، قال: فلعل في حديث تحدث به، قالت:

نعم، فقعدت عائشة فقالت: و الله لئن حلفت لا تصدقونی، و لئن قالت: لا تعذرونی، مثلی و مثلكم کیعقوب و بنیه، و الله المستعان علی ما تصفون، قالت: فانصرف و لم یقل لی شیئا فأنزل الله عذرها قالت: بحمد الله لا بحمد احد و لا بحمدك [۳]

### مسروق با اینکه ام رومان را ملاقات نکرده از او نقل حدیث کرده

#### اشاره

[در این روایت تصریح است بآنکه مسروق گفته است: که تحدیث کرد مرا ام رومان، و این را ائمه اعلام و محققین فحاش تغلیط کرده‌اند و تصریح فرموده‌اند بآنکه مسروق با ام رومان ملاقات نکرده، پس تحدیث ام رومان مسروق را امکان ندارد، چنانکه از افادات حافظ [۱] ابو عوانه: الوضاح بن عبد الله الشکری الواسطی، توفی سنه ۱۷۶.

[۲] حمی بنافض: حمی الرعده.

[۳] صحیح البخاری ج ۳ ص ۳۴ باب حدیث الافک.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۳۷

کبیر و محدث نحیر ابو بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، و حافظ ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمري القرطبی و حافظ ابو الفضل عیاض بن موسی القاضی الیحصبی، و ابراهیم ابن یوسف صاحب (مطالع الانوار علی صحاح الاثار)، و شیخ أبو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن احمد السهلی، و محمد بن محمد المعروف بابی الفتح بن سید الاندلسی، و حافظ جمال الدین یوسف ابن الزکی المزی، و حافظ شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، و ابو سعید صلاح الدین خلیل بن کیکلدی بن عبد الله العلائی و امثال ایشان واضح است [۱].

در (استیعاب) ابن عبد البر مذکور است: [قال أبو عمر رضى الله عنه: رواه مسروق عن أم رومان مرسله، و لعله سمع ذلك من عائشة رضى الله عنها [۲]

### ترجمه ام رومان

[و أبو الحجاج [۳] مزى در (تهذيب الكمال) گفته: [أم رومان زوج أبي بكر الصديق و والدۀ عائشۀ و عبد الرحمن لها صحبة، و كانت قبله تحت عبد الله بن الحارث بن سخره، و كان قدم بها مكة فحالف أبا بكر قبل الاسلام، و توفى عن أم رومان و ولدت له الطفيل بن عبد الله بن الحارث [۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۳۴ باب حدیث الافک.

[۲] الاستیعاب فی معرفۀ الاصحاح بهامش الاصابۀ ج ۴ ص ۴۵۲ ط بغداد.

[۳] أبو الحجاج المزى: الحافظ يوسف بن عبد الرحمن، محدث الديار الشامیۀ توفی سنه ۷۴۲.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۳۸

ابن سخره فهو أخو عائشۀ و عبد الرحمن لا مهما قاله الواقدي.

و قال عبد الملك [۱] بن هشام: أم رومان اسمها زينب بنت عبد دهمان أحد بنی فراس بن غنم بن مالک بن کنانۀ.

و قال غيره: أم رومان بنت عامر بن عويم بن عبد شمس بن عتاب بن اذينة بن سبيع بن دهمان بن الحرث بن مالک بن کنانۀ.

و الخلاف فی نسبها كثير جدا و أجمعوا أنها من بنی غنم بن مالک بن کنانۀ.

قیل انها توفیت سنه أربع أو خمس، فنزل النبی صلی الله علیه و سلم فی قبرها و استغفر لها.

و قال الواقدي، و الزبير بن بكار توفیت فی ذی الحجة سنه ست.

روی لها البخاری، و قد وقع لنا حديثها بعلو، أخبرنا به أبو الفرج بن قدامة، و أبو الغنائم بن علان، و أحمد بن شيبان، قالوا أخبرنا

حنبل، قال:

أخبرنا ابن الحصين، قال: أخبرنا ابن المذهب، قال: أخبرنا القطيعي، قال:

حدثنا عبد الله بن أحمد، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا علي بن عاصم، قال:

أخبرنا حصين [٢]، عن أبي وائل [٣]، عن مسروق، عن أم رومان، قالت: بينا أنا عند عائشة إذ دخلت عليها امرأة من الانصار، فقالت: فعل الله بآبئها وفعل، قالت عائشة: و لم، قالت: انه كان ممن حدث الحديث، قالت عائشة: و أي حديث؟ قالت: كذا و كذا، قالت: و قد بلغ ذاك رسول الله صلى [١] عبد الملك بن هشام: ابن أيوب الحميري البصري المؤرخ صاحب السيرة النبوية، توفي ٢١٣.

[٢] حصين: ابن عبد الرحمن السلمي الكوفي، من الحفاظ، توفي سنة ١٣٦.

[٣] أبو وائل: شقيق بن سلمة الاسدي الكوفي من أكابر المحدثين، توفي سنة ٨٢.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ٢، ص: ٥٣٩

الله عليه و سلم؟ قالت: نعم، قالت: و بلغ أبا بكر؟ قالت: نعم، قالت فخرت عائشة مغشياً عليها، فما أفأقت الا و عليها حمى بنافض، قالت فتقدمت فدفرتها قالت: و دخل النبي صلى الله عليه و سلم فقال: ما شأن هذه؟ قالت: فقلت يا رسول الله أخذتها حمى بنافض، قال فلعله في حديث تحدث به، قالت:

فاستوت عائشة قاعدة، فقالت: و الله لئن حلفت لكم لا تصدقوني، و لئن اعتذرت إليكم لا تعذروني، فمثلي و مثلكم كمثلي يعقوب و بنيه، و الله المستعان على ما تصفون، قالت: و خرج رسول الله صلى الله عليه و سلم و أنزل الله عليه عذرها فرجع رسول الله (ص) معه أبو بكر فدخل فقال: يا عائشة ان الله قد أنزل عذرك قالت: بحمد الله لا بحمدك، قالت: فقال لها أبو بكر: تقولين هذا لرسول الله صلى الله عليه و سلم؟ قالت: نعم، قالت: و كانت ممن حدث الحديث رجل كان يعلوه أبو بكر فحلف أبو بكر أن لا يصله، فأنزل الله عز و جل و لا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ الى آخر الآية [١]، قال أبو بكر: بلى، فوصله.

اخرجه من حديث محمد بن فضيل و أبي عوانة، و سليمان بن كثير عن حصين مختصراً و مطولاً، و في بعض طرقه عن مسروق قال: حدثتني أم رومان

و قد عدّ ذلك غير واحد من الاوهام، و قد قيل فيه عن مسروق عن عبد الله بن مسعود عن أم رومان.

و قال الحافظ أبو بكر الخطيب: هذا حديث غريب من روايته أبي وائل، عن مسروق لا نعلم رواه غير حصين بن عبد الرحمن عنه، و فيه ارسال لأن [١] سورة النور: ٢٢.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ٢، ص: ٥٤٠

مسروقاً [١] لم يدرك أم رومان و كان وفاتها على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و كان مسروق يرسل روايته هذا الحديث عنها و يقول: سئلت أم رومان فوهم حصين فيه، إذ جعل السائل لها مسروقاً، اللهم الا ان يكون بعض النقلة كتب سألت بالالف فان من الناس من يجعل الهمزة في الخط ألفاً و ان كانت مكسورة، أو مرفوعة فتبّراً حينئذ حصين من الوهم فيه على أن بعض الرواة قد رواه عن حصين على الصواب، قال: و أخرج البخاري هذا الحديث في صحيحه لما رأى فيه عن مسروق، قال: سألت أم رومان و لم تظهر له علته و قد بينا ذلك في كتاب المراسيل و أشبعنا القول بما لا حاجة لنا الى اعادته [٢]

### ترجمه أم رومان در (الروض الانف)

[و ابو القاسم عبد الرحمن بن الخطيب ابی محمد عبد الله بن ابی عمر احمد الخنعمی السهيلي در کتاب (الروض الانف) گفته:] و أمّا أم رومان و هي أم عايشة فقد مرّ ذكرها في هذا الحديث و هي زينب بنت عامر بن عويم بن عبد شمس بن دهمان، و هي من كنانة،

و اختلف في عمود نسبها، ولدت لابي بكر عائشة و عبد الرحمن، و كانت قبل أبي بكر عند عبد الله بن الحارث بن سخره، فولدت له الطفيل، و توفيت أم رومان سنة ست من الهجرة، و نزل رسول الله صلى الله عليه و سلم في قبرها و قال: (اللهم انه لم يخف عليك ما لقيت أم رومان فيك و في رسولك)، [۱] مسروق: ابن الاجدع بن مالك الهمداني من التابعين و قدم المدينة في ايام ابي بكر، و سكن بالكوفة، توفي سنة ۶۳.

[۲] تهذيب الكمال في اسماء الرجال، باب الكنى من كتاب النساء مخطوط.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۴۱

و قال: (ص): (من سَرِه أن ينظر الى امرأة من الحور العين فلينظر الى أم رومان).

و روى البخاري حديثا عن مسروق و قال فيه: سألت أم رومان و هي أم عائشة عما قيل فيها.

و مسروق ولد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم بلا خلاف، فلم ير أم رومان قط، فقل انه وهم في الحديث. و قيل: بل الحديث صحيح و هو مقدم على ما ذكره اهل السيرة من موتها في حياة رسول الله صلى الله عليه و سلم.

و قد تكلم شيخنا ابو بكر بن العربي رحمه الله على هذا الحديث و اعتنى به لا شك له فاورده من طرق ففي بعضها حدثتني أم رومان، و في بعضها عن مسروق عن أم رومان معننا، قال رحمه الله و العننه اصح فيه و إذا كان الحديث معننا كان محتملا و لم يلزم فيه ما يلزم في حديثنا و في سألت، لأن للراوى أن يقول عن فلان و ان لم يدركه و هو كثير في الحديث [۱]

### جواب ابن سيد الناس از اشكال حديث مسروق

[و حافظ ابو الفتح محمد بن محمد بن احمد بن عبد الله بن محمد بن يحيى بن سيد الناس الربعي اليعمرى الاندلسي الاشيلي المصري الشافعي المعروف بابن [۲] سيد الناس كه نبذی از مفاخر جميله و مآثر جليله او از معجم مختص ذهبي، و طبقات شافعيه ابو بكر [۱] الروض الانف في شرح السيرة النبوية ج ۴ ص ۲۱ ط مصر.

[۲] ابن سيد الناس: مورخ، اديب، من حفاظ الحديث، توفي بالقاهرة سنة ۷۳۴.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۴۲

اسدی و غير آن ظاهر است در كتاب (عيون الاثر في فنون المغازی و الشمائل و السير) گفته: [أم رومان زينب بنت عامر بن عويم بن عبد شمس بن عتاب بن اذينة بن سبيع بن دهمان بن الحارث بن غنم كذا قال مصعب و غيره.

و قد وقع في الصحيح رواية مسروق عنها بصيغة العننه و غيرها، و لم يدركها، و ملخص ما أجاب به ابو بكر الخطيب أن مسروقا يمكن أن يكون قال: سئلت أم رومان فأثبت الكاتب صورة الهمزة ألفا فتصحف على من بعده بسألت، ثم نقلت الى صيغة الاخبار بالمعنى في طريق، و بقيت على صورتها في آخر و مخرجها التصحيف المذكور

### جواب عسقلاني از اشكال حديث مسروق از أم رومان

[و علّامه ابن حجر عسقلاني هم كلام خطيب ليب را متضمن ردّ روايت بخاري وارد کرده، قصد جواب آن، و حمايت بخاري، و تصحيح اين غلط ظاهر در سر کرده، و بعد از آن افاده کرده كه:

تلقي کرده است كلام خطيب را بتسليم صاحب (مشارك) و مؤلف (مطالع) و سهيلي و ابن سيد الناس و متابعت کرده مزي را ذهبي در (مختصرات) خود، و علائي در مراسيل، و ديگران در (فتح الباري) گفته: [قوله: عن مسروق، حدثتني أم رومان (بضم الراء و سكون الواو) تقدّم ذكرها في علامات النبوة، و تسميتها.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۴۳

و قد استشكل قول مسروق حدّثنی أمّ رومان، مع أنها ماتت فی زمن النبی صلی الله علیه و سلم، و مسروق لیست له صحبة، لانه لم یقدم من الیمن الا بعد موت النبی صلی الله علیه و سلم فی خلافة أبی بکر أو عمر.

قال الخطیب: لا نعلم روى هذا الحديث عن أبی وائل غیر حصین، و مسروق لم یدرك أمّ رومان، و كان یرسل هذا الحديث عنها و یقول: سئلت أمّ رومان، فوهم حصین فيه، حیث جعل السائل لها مسروقا، أو یكون بعض النقلة كتب سألت بألف، فصارت سألت فقرئت بفتحيتين.

قال: علی أنّ بعض الرواة قد رواه عن حصین علی الصواب یعنی بالنعنة.

قال: و أخرج البخاریّ هذا الحديث بناء علی ظاهر الاتصال فلم یظهر له علته انتهى.

و قد حکى المزی [۱] کلام الخطیب هذا فی (التهذیب) و فی (الاطراف) و لم یتعقبه، بل أقّره و زاد أنه روى عن مسروق عن ابن مسعود عن أمّ رومان و هو أشبه بالصواب کذا قال: و هذه الرواية شاذّة و هی من المزیّد فی متصل الاسانید علی ما سنوضحه [۲].

[و بعد جواب کلام خطیب گفته:] و قد تلقی کلام الخطیب بالتسلیم صاحب (المشارك) و (المطالع) و السهلی و ابن سید الناس و تبع المزیّ الذهبی فی مختصراته و العلائی فی المراسیل و آخرون، و خالفهم صاحب (الهدی) [۳]. [۱] المزی: الحافظ ابو الحجاج، یوسف بن عبد الرحمن المتقدم ذکره.

[۲] فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ج ۷ ص ۳۳۷.

[۳] فتح الباری ج ۷ ص ۳۳۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۴۴

[و محتجب نماند که مراد ابن حجر از صاحب (مشارك) قاضی عیاض است، و مراد از (مشارك) کتاب او (مشارك الانوار علی صحاح الاخبار) است که در آن ذکر تحریفات و تصحیفات (موطأ) و (صحیح بخاری) و (صحیح مسلم) کرده است، و مراد (مطالع) کتاب (مطالع الانوار علی صحاح الآثار) تصنیف ابراهیم بن یوسف است.]

[مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه و الکاتب الجلی در (کشف الظنون) گفته:] (مطالع الانوار علی صحاح الآثار) فی فتح ما استغلق من کتاب (الموطأ) و (مسلم) و (البخاری) و ایضاح مبهم لغاتها فی غریب الحديث لابن قرقول ابراهیم بن یوسف المتوفی سنه تسع و ستین و خمسمائة صنفه علی منوال (مشارك الانوار) للقاضی عیاض، و نظمه شمس الدین محمد بن محمد الموصلی المتوفی سنه اربع و سبعین و سبعمائه، أوله الحمد لله الذی اظهر دینه علی کل دین، و هو مأخوذ مما شرحه و أوضحه و بیّنه و أتقنه و ضبطه و قیده الفقیه ابو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض السبّتی [۱] فی کتابه المسمى (بمشارك الانوار) لکن اختصره و استدرك علیه و أصلح فيه أوهاما الفقیه ابو اسحاق بن قرقول [۲].

[و مراد از علائی خلیل بن کیکلدی است که از اکابر ائمه عظیم الشأن و رئیس حدّاق اعیان است

### ترجمه علائی خلیل کیکلدی در (طبقات) ابن شهبه اسدی

ابو بکر اسدی در (طبقات شافعیه) در مدح و ستایش او گفته: [۱] ابو الفضل القاضی عیاض الیحصبی المالکی الحافظ المحدث المؤرخ، توفي سنه ۵۴۴.

[۲] کشف الظنون ج ۲ ص ۱۷۱۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۴۵

خلیل بن کیکلدی بن عبد الله الامام البارع المحقق بقیة الحفاظ، صلاح الدین ابو سعید العلائی الدمشقی ثم المقدسی.



ولد بدمشق فی ربيع الاول سنه اربع و تسعين بتقدیم التاء و ستمائه، و سمع الكثير، و رحل، و بلغ عدد شیوخه بالسماع سبعمائۀ، و أخذ علم الحديث عن المزی و غیره، و أخذ الفقه عن الشيخین: برهان الفزاری و لازمه و خرج له مشیخه، و کمال الدین بن الزملکانی و تخرج به، و علّق منه کثیرا، و اجیز بالفتوی، و أخذ و اجتهد، حتی فاق اهل عصره فی الحفظ و الاتقان، و درس بدمشق بالاسدیۀ و بحلقۀ صاحب حمص، ثم انتقل الی القدس مدرّسا بالصلاحیۀ سنه احدى و ثلثین، فأقام بالقدس مدۀ طویلۀ یدرّس و یفتی و یحدّث و یصنّف الی آخر عمره.

ذکره الذهبی فی معجمه و أثنی علیه، و قال الحسینی فی معجمه و ذیلہ:

كان اماما فی الفقه و النحو و الاصول متفنا فی علوم الحديث و معرفۀ الرجال علّامۀ فی معرفۀ المتون و الاسانید، بقیۀ الحفاظ، و مصنّفاته تنبئ عن امامته فی کل فن و درس و أفتی و ناظر و لم یخلف بعده مثله.

و قال الاسنوی فی طبقاته: كان حافظ زمانه، اماما فی الفقه و الاصول و غیرهما ذکيا و نظّارا، فصیحا، ذا ریاسۀ و حشمۀ، و صنّف فی الحديث تصانیف نافعۀ، و فی النظائر الفقھیۀ کتابا کبیرا نفیسا، و درس بالصلاحیۀ بالقدس الشریف و انقطع فیها للاشتغال و الافتاء و التصنيف [۱].

و قال السبکی فی طبقات الکبری: كان حافظا، ثبّتا، ثقۀ، عارفا بأسماء الرجال و العلل و المتون، فقیها، متکلما، ادیبا، شاعرا، ناظما، ناثرا، متقنا، [۱] طبقات الاسنوی ج ۲ ص ۲۳۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۴۶

اشعریا، صحیح العقیدۀ، سنیا لم یخلف بعده فی الحديث مثله الی أن قال:

أما الحديث فلم یکن فی عصره من یدانیه، و أما بقیۀ علومه من فقه و نحو و تفسیر و کلام فكان فی کل واحد منها حسن المشارکۀ. توفي بالقدس فی المحرم سنه احدى و ستین و سبعمائۀ [۱].

و قال الاسنوی: توفي سنه ستین، و هو وهم، و دفن بمقبرۀ باب الرحمۀ الی جانب سور المسجد.

و من تصانیفه (القواعد) مشهورۀ و هو کتاب نفیس مشتمل علی علمی الاصول و الفروع، و (الوشی المعلم) فی من روى عن ابيه عن جده عن النبی صلی اللہ علیہ و سلم مجلد، (عقیلۀ الطالب فی ذکر اسرار الصفات و المناقب) فی مجلد لطیف، و جمع الاحادیث الواردة فی زیارۀ قبر النبی صلی اللہ علیہ و سلم کتبہ لشیخه برهان الدین فی قضیۀ ابن تیمیۀ، و (المراسیل) و (الکلام علی حدیث ذی الیدین) فی مجلد، و (منحۀ الفرائض بعلوم آیات الفرائض)، و (کتابا فی المدلسین)، و کتابا سماه (تنقیح المفهوم فی صیغ العموم)، و شرع فی احکام کبری عمل منها قطعۀ نفیسۀ و غیر ذلك [۲]

### حافظ ابو علی ابن السکن قبل از خطیب حدیث مسروق را تخطئه کرده

[و مخفی نماند که قبل از خطیب ادیب حافظ ابو علی سعید بن عثمان ابن السکن که کتاب او معروف است بکتاب (الحروف فی الصحابه) [۱] طبقات الشافعیۀ للسبکی ج ۶ ص ۱۰۴.

[۲] طبقات ابن شبّه ص ۹۹ مخطوط فی مکتبۀ الناصریۀ بلکهنو.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۴۷

و از مآخذ کتاب (استیعاب) ابن عبد البر است، نیز تخطئه روایت سؤال مسروق از أم رومان کرده است.

چنانکه ابن حجر عسقلانی در (اصابه) گفته :

ثم وجدت للخطیب سلفا فذكر أبو علی ابن السکن [۱] فی کتاب (الصحابه) فی ترجمۀ أم رومان أنها ماتت فی حیاء النبی صلی اللہ علیہ و سلم قال: و روى حصین عن ابی وائل عن مسروق قال: سألت أم رومان.

قال ابن السکن: هذا خطأ، ثم ساق بسنده الى حصين، عن ابی وائل، عن مسروق أن أم رومان حدثته، فذكر قصة الافك التي اوردها البخاری، ثم قال: تفرد به حصين، و يقال: ان مسروقا لم يسمع من أم رومان لانها ماتت في حياة النبي صلى الله عليه و سلم و بالله التوفيق [۲].

[و اما ادعای ابن حجر مخالفت صاحب (هدی) را با خطیب و اتباعش که در (فتح الباری) بقول خود و خالفهم صاحب (الهدی) ذکر کرده، پس مجاب است بآنکه مراد از صاحب (الهدی) ابن القیم صاحب (زاد المعاد فی هدی خیر العباد) است، و نسبت مخالفت این حضرات باین القیم خلاف واقع است، زیرا که ابن القیم در (زاد المعاد) اولاً از جمعی تغلیط روایت بخاری که در آن واقع است، عن مسروق قالت: سألت أم رومان عن حديث الافك فحدثتني. نقل کرده، و بعد از آن تصویب این روایت را از دیگران نقل کرده، و از طرف خود در [۱] ابو علی ابن السکن سعید بن عثمان بن سعید البغدادی المصری المحدث الحافظ توفی ۳۵۳. [۲] الاصابة فی تمييز الصحابة ج ۴ ص ۴۵۲ ط بغداد.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۴۸

ترجیح احد القولین حرفی نگفته، پس نسبت مخالفت ارباب تغلیط و تخطئه روایت بخاری باین القیم درست نباشد، آری اگر ترجیح تصویب بر تخطئه افاده می کرد، این نسبت صحیح می شد، و الا- بمجرد ذکر تصویب از دیگران، با وصف نقل تخطئه از جمعی، نسبت مخالفت ارباب تخطئه بصاحب (هدی) عین خطا و محض مخالفت هدی است، و الله الهادی فی کل باب و هو الموفق للسداد و الصواب.

و عبارت ابن القیم در (زاد المعاد) این است :

فصل و مما وقع فی حديث الافك أن فی بعض طرق البخاری عن أبی وائل، عن مسروق قال: سألت أم رومان عن حديث الافك فحدثتني، قال غیر واحد: و هذا غلط ظاهر، فان أم رومان ماتت على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و نزل رسول الله صلى الله عليه و سلم فی قبرها و قال: (من سرّه أن ينظر الى امرأة من الحور فلينظر الى هذه) قالوا: و لو كان مسروق قدم المدينة فی حياتها و سألها للقي رسول الله صلى الله عليه و سلم و سمع منه، و مسروق انما قدم المدينة بعد موت رسول الله صلى الله عليه و سلم.

قالوا و قد روى مسروق عن أم رومان حديثاً غير هذا فأرسل الرواية عنها، فظن بعض الرواة أنه سمع منها، فحمل هذا الحديث على السماع.

قالوا: و لعل مسروقاً قال: سئلت أم رومان فتصحفت على بعضهم بسألت لان من الناس من يكتب الهمزة بالالف على كل حال. و قال آخرون: كل هذا لا يرد الرواية الصحيحة التي ادخلها البخاری فی صحيحه و قد قال ابراهيم [۱] الحربی و غيره: ان مسروقاً سألها و له خمس عشرة [۱] ابراهيم الحربی: الحافظ شيخ الاسلام ابو اسحاق البغدادی، توفی سنة ۲۸۵ عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۴۹

سنة، و مات و له ثمان و سبعون، و أم رومان اقدم من حدث عنه، قالوا و أما حديث موتها فی حياة رسول الله صلى الله عليه و سلم و نزوله فی قبرها فحديث لا يصح و فيه علتان تمنعان صحته: إحداهما رواية على بن [۱] زيد بن جدعان له و هو ضعيف الحديث لا يحتج بحديثه، و الثانية أنه رواه عن القاسم بن محمد عن النبي صلى الله عليه و سلم و القاسم لم يدرك رسول الله صلى الله عليه و سلم فكيف يقدم هذا على حديث اسناده كالشمس يرويه البخاری فی صحيحه و يقول فيه مسروق سألت أم رومان فحدثتني و هذا يرد أن يكون اللفظ سئلت و قد قال ابو نعيم فی كتاب معرفة الصحابة: قد قيل ان أم رومان توفيت فی عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و هو وهم [۲].

[از این عبارت ظاهر است که ابن القیم بر مجرد نقل تغلیط و تصویب این روایت اکتفاء کرده، و ترجیح یکی بر دیگری ننموده، پس

نسبت مخالفت خطیب و اتباعش باو وجهی نداشته، اما تصحیح این روایت و رد قول اهل تاریخ متضمن وفات أم رومان در حیات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم پس بطلان این طریقه از افاده خود ابن القیم در بعض مباحث سابقه از این ظاهر است. [چنانکه در (زاد المعاد) در ذکر ازواج جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم گفته :

و اما حدیث عکرمه بن عمار، عن أبی زمیل، عن ابن عباس ابن ابا سفیان [۱] علی بن زید بن جدعان التیمی، ابو الحسن البصری المكفوف، كان من الحفاظ توفي سنة ۱۲۹.

[۲] زاد المعاد فی هدی خیر العباد ج ۱ ص ۲۱۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۵۰

قال للنبی صلی الله علیه و سلم: أسألك ثلاثا فاعطاه اياهن منها و عندي اجمل العرب أم حبیة ازوجك اياها، فهذا الحديث غلط ظاهر لا خفاء به.

قال: قال ابو احمد بن حزم: و هو موضوع بلا شك، كذبه عکرمه بن عمار.

قال ابن الجوزی فی هذا الحديث: هو وهم من بعض الرواة لا- شك فيه و لا- تردد، و قد اتهموا به عکرمه [۱] بن عمار، لان اهل التواريخ أجمعوا على ان أم حبیة كانت تحت عیید الله ابن جحش ولدت له و هاجر بها و هما مسلمان الى ارض الحبشة ثم تنصر و ثبتت أم حبیة على اسلامها، فبعث رسول الله صلی الله علیه و سلم الى النجاشی یخطبها علیها فوجه اياها و اصدقها عن رسول الله صلی الله علیه و سلم صداقا، و ذلك فی سنة سبع من الهجرة، و جاء ابو سفیان فی زمن الهدنة و دخل علیها فثنت فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی لا یجلس علیه، و لا خلاف ان ابا سفیان و معاویة اسلما فی فتح مكة سنة ثمان.

و ایضا فی هذا الحديث انه قال له: و تأمرنی حتی اقاتل الكفار كما كنت اقاتل المسلمين؟ فقال: نعم، و لا یعرف ان رسول الله صلی الله علیه و سلم أمر ابا سفیان البتة.

و قال اکثر الناس بالكلام فی هذا الحديث و تعددت طرقهم فی وجهه، و منهم من قال: الصحيح انه تزوجها بعد الفتح بهذا الحديث، قال: و لا یرد هذا بنقل المؤرخین، و هذه طریقه باطله عند من له ادنی علم بالسير و التواريخ و ما قد كان [۲]. [۱] عکرمه بن عمار: ابن عقبه الحنفی الیمامی، من رجال الحديث توفي سنة ۱۵۹.

[۲] زاد المعاد فی هدی خیر العباد ج ۱ ص ۱۶ فی ذکر ازواج النبی (ص).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۵۱

[از ملا-حظه این عبارت ظاهر است که بعض مردم تصحیح حدیث عکرمه بن عمار کرده، و بزعم صحت آن قائل شده‌اند بآنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم نکاح کرده با أم حبیة بعد از فتح، و گمان کرده‌اند که این را بنقل مؤرخین رد نتوان کرد. و ابن القیم بتصریح تمام این را طریقه باطله گفته، و بطلان آن را نزد کسی که ادنی علم بسیر و تواریخ و وقایع داشته ظاهر دانسته، پس هم چنین در قول اهل تاریخ درباره وفات أم رومان در حیات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم، و تقدیم روایت بخاری بر آن باطل، و از حلیه صحت عاطل باشد، و بهمین افاده ابن القیم جواب ابن حجر عسقلانی نیز از کلام خطیب که آن جواب قریب بهمین تقریر است که ابن القیم خود: (و قال آخرون: کل هذا لا- یرد الروایة الصحيحة التي ادخلها البخاری الخ) نقل کرده باطل گردید.

و عبارت ابن حجر در (فتح الباری) بعد از نقل کلام خطیب این است: [و الذی یتظهر لی بعد التأمل ان الصواب مع البخاری لان عمدة الخطیب و من تبعه فی دعوی الوهم الاعتماد على قول من قال: ان أم رومان ماتت فی حياة النبی صلی الله علیه و سلم سنة اربع و قیل خمس و قیل ست و هو شیء ذكره الواقدي، و لا تعقب الاسانید الصحيحة بما يأتي عن الواقدي.

و ذكره الزبير بن بكار باسناد منقطع فيه ضعف ان أم رومان ماتت سنة ست فی ذی الحجة.

قد اشار البخاری الى ذلك في تاريخه الاوسط و الصغير، فقال بعد ان ذكر أم رومان في فضل من مات في خلافة عثمان روى على بن زيد عن القاسم،

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۵۲

قال ماتت أم رومان في زمن النبي صلى الله عليه و سلم سنة ست، قال البخاری:  
و فيه نظر، و حديث مسروق اسند أى اقوى اسنادا و ابين اتصالا انتهى.

و قد جزم ابراهيم الحربى بان مسروقا سمع من أم رومان و له خمس عشرة سنة، فعلى هذا يكون سماعه منها في خلافة عمر لان مولد مسروق كان سنة الهجرة، و لهذا قال ابو نعيم الاصفهاني: عاشت أم رومان بعد النبي صلى الله عليه و سلم، و قد تعقب ذلك كله الخطيب معتمدا على ما تقدم عن الواقدي و الزبير.

و فيه نظر لما

وقع عند احمد من طريق أبى سلمة عن عائشة قالت لما نزلت آية التخيير بدء النبي صلى الله عليه و سلم بعائشة فقال: (يا عائشة انى عارض عليك امرا فلا تفتاتى فيه بشىء حتى تعرضيه على ابويك ابى بكر و أم رومان) الحديث.

و اصله في الصحيحين بدون تسمية أم رومان، و آية التخيير نزلت سنة تسع اتفاقا، فهذا دال على تأخر موت أم رومان عن الوقت الذى ذكره الواقدي و الزبير ايضا فقد تقدم في علامات النبوة من حديث عبد الرحمن ابن أبى بكر في قصة اضياف ابى بكر، قال عبد الرحمن: و انما هو انا و ابى و امى و امرأتى و خادم، و فيه عند المصنف في الادب، فلما جاء ابو بكر قالت له امى:

احتبست عن اضيافك الحديث، و عبد الرحمن انما هاجر في هدنة الحديبية في ذى القعدة سنة ست، و هجرة عبد الرحمن في سنة سبع في قول ابن سعد، و فى قول الزبير فيها أو فى التى بعدها، لانه روى ان عبد الرحمن خرج فى فئة من قريش قبل الفتح الى النبي (ص) فتكون أم رومان تأخرت عن الوقت الذى ذكره فيه، و فى بعض هذا كفاية فى التعقب على الخطيب و من تبعه فيما تعقبوه على هذا الجامع الصحيح، و الله المستعان. (فتح البارى ج ۷ ص ۳۳۷)

### أم رومان در زمان پیغمبر (ص) مرده است

قلت: و لا يخفى ان موت أم رومان في زمن النبي صلى الله عليه (و اله) و سلم شىء جزم به الثقات الحفاظ من المحدثين و المورخين و لم يتفرد به الواقدي و الزبير بن بكار.

قال محمد بن سعد البصرى و هو من اكابر الثقات و اعظم الاثبات عند السنية فى كتابه المعروف بالطبقات: ما نصه أم رومان بنت عامر بن عويم بن عبد شمس بن عتاب بن اذينة بن سبيع بن دهمان بن الحارث بن غنم ابن مالك بن كنانة.

قال محمد بن سعد: و سمعت من ينسبها غير هذا فيقول: أم رومان بنت عامر بن عميرة بن ذهل بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالك بن كنانة، و كانت أم رومان امرأة الحارث بن سخيرة بن جرثومة بن عادبة بن مرة بن جشم بن الاوس ابن عامر بن حفير بن النمر بن عثمان بن نصر بن زهران بن كعب بن الازد فولدت له الطفيل، و قدم الحارث بن سخيرة من السراة الى مكة و معه امرأته أم رومان و ولده منها، فحالف ابا بكر الصديق ثم مات الحارث بمكة، فتزوج ابو بكر أم رومان فولدت له عبد الرحمان و عائشة زوج النبي صلى الله عليه و اله و سلم، و اسلمت أم رومان بمكة قديما، و بايعت و هاجرت الى المدينة مع اهل رسول الله و ولده و اهل ابى بكر حين قدم بهم فى الهجرة و كانت أم رومان امرأة سالحة و توفيت فى عهد النبي صلى الله عليه و سلم بالمدينة فى ذى الحجة سنة ست من الهجرة.

اخبرنا يزيد بن هارون و عفان ابن مسلم قالوا: حدثنا حماد بن سلمة عن على

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۵۴

بن زید عن القاسم بن محمد، قال: لما دلت أم رومان في قبرها قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: (من سره ان ينظر الى امرأة من الحور العين فلينظر الى أم رومان) وفي حديث عفان: ونزل رسول الله في قبرها انتهى.

وقال مجدد الدين ابن الاثير الجزري في جامع الاصول: أم رومان هي أم رومان زينب بنت عامر بن عويم ابن عبد الشمس بن عتاب بن اذينة من بني مالك بن كنانة، وقيل: زينب بنت عبد دهمان احد بنى فراس بن غنم بن مالك بن كنانة، وفي نسبها خلاف كثير و اجمعوا على انها من بنى غنم بن مالك ابن كنانة وهي أم عائشة و عبد الرحمن ولدى ابي بكر الصديق ماتت في حياة النبي صلى الله عليه وآله وسلم سنة ست، و

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما دلت في قبرها:

(من أراد ان ينظر الى امرأة من الحور العين فلينظر الى هذه)

كانت اسلمت قديما بمكة و بايعت بمكة و هاجرت الى المدينة.

وقيل: انما بقيت بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم دهرا طويلا، و الاول اصح روت عنها عائشة و اسماء اختها: رومان بضم الراء، و يقال بفتحها، و عتاب بفتح العين المهملة و تشديد التاء فوقها نقطتان و بالباء الموحدة و اذينة بضم الهمزة و فتح الذال المعجمة و سكون الياء تحتها نقطتان و بالنون و غنم بفتح الغين المعجمة و سكون النون انتهى.

وقال عز الدين ابن الاثير الجزري في اسد الغابة: أم رومان بنت عامر بن عويم بن عبد شمس ابن عتاب بن اذينة بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالك بن الكنانة امرأة ابي بكر الصديق و هي أم عائشة و عبد الرحمن ولدى ابي بكر كذا نسبها الزبير، و خالفه غيره خلافا كثيرا و اجمعوا انها من بنى غنم بن مالك بن كنانة، و توفيت في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في ذي عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۵۵

الحجة سنة ست من الهجرة، و قيل سنة اربع، و قيل سنة خمس، قاله ابو عمر فتزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في قبرها و استغفر لها و

روى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: (من سره ان ينظر الى امرأة من الحور العين فلينظر الى أم رومان)

و كانت قبل ابي بكر تحت عبد الله بن سخرية بن جرثومة الخير بن غادية بن مرة الازدي، فولدت له الطفيل و توفي عنها فخلف عليها ابو بكر فولدت له عائشة و عبد الرحمن فهما اخوا الطفيل لاه.

روى هشام بن عروة، عن ابيه، عن عائشة، قالت لما هاجر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خلفنا و خلف بناته، فلما استقر بعث زيد بن حارثة، و بعث معه ابا رافع مولا، و اعطاهما بغيرين و خمسمائة درهم يشتريان بها ما يحتاجان إليه من الظهر، و بعث ابو بكر معهما عبد الله بن اريقط بغيرين او ثلاثة، و كتب الى ابنه عبد الله بن ابي بكر ان يحمل امي أم رومان و انا و اختي اسماء، فخرجوا مصطحين و كان طلحة يريد الهجرة فصار معهم، و خرج زيد و ابو رافع بفاطمة، و أم كلثوم، و سودة بنت زمعة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم، و أم ايمن، فقدمنا المدينة و النبي صلى الله عليه وآله وسلم يبنى مسجده و ابياتا حول المسجد فانزل فيها اهله.

اخرجها الثلاثة، قلت: من زعم انها توفيت سنة اربع او خمس فقدوهم فانه قد صح انها كانت في الافك حية و كان الافك في سنة ست في شعبان و الله اعلم. [۱]

[ (محتجب نماند که ملخص اين تطويل همان رد قول اهل تاريخ در باب وفات أم رومان، و روم تصحيح تأخر وفاتش از عهد جناب [۱] اسد الغابة في معرفة الصحابة ج ۵ ص ۵۸۳.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۵۶

رسالت مآب صلى الله عليه وآله وسلم است، و بطلان اين طريقه از افاده ابن القيم در رد حديث عكرمة بن عمار هويدا و آشكار است، و قطع نظر از اين رد اين جواب در اين مقام بر ما لازم نیست، زیرا که غرض در اين جا همين قدر است که ائمه سنيه بعض

روایات بخاری را رد کرده‌اند، و آن ثابت است بهر حال خواه ابن حجر و غیر او این رد را قبول کنند خواه نکنند، و نیز ابن حجر در این جواب رد قول واقدی متضمن وفات ام رومان در عهد سرور انس و جان صلی الله علیه و آله و سلم کرده است، و این رد برای رد فخر رازی تمسک بعدم نقل واقدی حدیث غدیر را نهایت نافع است، که هر گاه واقدی چنین کذب واضح را در باب والده ماجده حضرت عائشه و زوجه خلیفه اول که روایت بخاری صراحه تکذیب آن می کند روایت کرده باشد، پس اعراض او از ذکر حدیث غدیر تعصبا و عنادا چه مستبعد است

### حدیث دیگر در صحیحین که مورد طعن اکابر است

#### اشاره

[از آن جمله آنکه بخاری در (صحیح) خود در کتاب المغازی گفته :

حدثني يحيى ابن قرعة قال: حدثنا مالك عن ابن شهاب عن عبد الله و الحسن ابني محمد بن علي عن أبيهما عن علي بن أبي طالب ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عن متعة النساء يوم خيبر و عن أكل لحوم الحمر الانسية [۱].

[و نیز بخاری در (صحیح) خود در کتاب الذبائح گفته : [۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۴۴ کتاب المغازی باب غزوة خيبر.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۵۷

حدثنا عبد الله بن يوسف قال: أخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبد الله و الحسن ابني محمد بن علي عن أبيهما عن علي قال: نهى النبي صلى الله عليه و سلم عن المتعة عام خيبر و عن لحوم الحمر الانسية [۱].

[و نیز بخاری در (صحیح) خود در کتاب الحیل گفته :

حدثنا مسدد قال: حدثنا يحيى عن عبيد الله بن عمر قال: حدثني الزهري عن الحسن و عبد الله ابني محمد بن علي، عن أبيهما ان عليا قيل له: ان ابن عباس لا يرى بمتعة النساء بأسا، فقال ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عنها يوم خيبر و عن لحوم الحمر الانسية [۲].

[و در (صحیح مسلم) مسطور است :

حدثنا يحيى بن يحيى قال: قرأت على مالك عن ابن شهاب، عن عبد الله و الحسن ابني محمد بن علي، عن أبيهما عن علي بن أبي طالب: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عن متعة النساء يوم خيبر و عن أكل لحوم الحمر الانسية.

و حدثنا عبد الله بن محمد بن أسماء الضبعي، قال: حدثنا جويرية، عن مالك بهذا الاسناد و قال: سمع علي بن أبي طالب يقول لفلان: انك رجل تائه [۳] نهی رسول الله صلى الله عليه و سلم بمثل حدیث يحيى عن مالك.

حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة، و ابن نمير، و زهير بن حرب جميعا، عن ابن عيينة، قال زهير: حدثنا سفيان بن عيينة، عن الزهري، عن حسن و عبد الله [۱] صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۶۰ کتاب الذبائح باب لحوم الحمر الانسية. [۲] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۶۶ کتاب الحیل، باب الحيلة في النكاح. [۳] التائه: المتكبر - الضال - المتحير. عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۵۸

ابني محمد بن علي، عن أبيهما عن علي ان النبي صلى الله عليه و سلم نهى عن نكاح المتعة يوم خيبر و عن لحوم الحمر الاهلية.

و حدثنا محمد بن عبد الله بن نمير قال: حدثنا أبي قال: حدثنا عبيد الله، عن ابن شهاب، عن الحسن و عبد الله ابني محمد بن علي، عن أبيهما عن علي انه سمع ابن عباس يلين في متعة النساء، فقال: مهلا يا ابن عباس فان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عنها يوم خيبر و عن لحوم الحمر الانسية.

و حدثنا أبو الطاهر و حرملة قالا: حدثنا ابن وهب، قال: أخبرني يونس عن ابن شهاب، عن الحسن و عبد الله ابني محمد بن علي بن



أبی طالب، عن أبيهما انه سمع على بن أبي طالب يقول: لابن عباس نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن متعة النساء يوم خيبر و عن أكل لحوم الحمر الانسية [۱].

[این روایات را که مثبت نهی از متعة النساء روز خيبر است، علماء با خبر و محققين فن اثر از اغلاط و اوهام و مخدوشات و سقام می دانند]

### سهیلی در تحریم متعه در يوم خيبر اشکال کرده

[أبو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن أحمد سهیلی در کتاب (الروض الانف) گفته :

و مما يتصل بحديث النهی عن أكل الحمر تنبيه على اشکال فی رواية

مالك عن ابن شهاب فانه قال فيها: نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نكاح المتعة يوم خيبر، و عن لحوم الحمر الاهلية،

و هذا شيء لا يعرفه أحد من أهل السير و رواة الاثر ان المتعة حرمت يوم خيبر، و

قد رواه ابن عيينة عن [۱] صحيح مسلم ج ۴ ص ۱۳۴ ط بيروت، باب نكاح المتعة. عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص:

۵۵۹

ابن شهاب عن عبد الله بن محمد، فقال فيه: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن أكل الحمر الاهلية عام خيبر و عن المتعة،

فمعناه على هذا اللفظ و نهى عن المتعة بعد ذلك أو فی غير ذلك اليوم

، فهو إذا تقديم و تأخير وقع فی لفظ ابن شهاب لا لفظ مالك لان مالكا قد وافقه على لفظه جماعة من رواة ابن شهاب

### ابن قيم نیز تحریم متعه را در روز خيبر نفی کرده

[و محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعید بن جریر الشمس المعروف بابن قيم الجوزية الحنبلي در کتاب (زاد المعاد فی هدی خیر العباد) گفته :

فصل و لم تحرم المتعة يوم خيبر، و انما كان تحريمها عام الفتح هذا هو الصواب.

و قد ظن طائفة من أهل العلم انه حرمها يوم خيبر و احتجوا بما فی الصحيحين من

حديث على بن أبي طالب رضى الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن متعة النساء يوم خيبر و أكل لحوم الحمر الانسية.

و فی الصحيحين أيضا ان عليا رضى الله عنه سمع ابن عباس يلين فی متعة النساء، فقال: مهلا يا ابن عباس فان رسول الله صلى الله

عليه و سلم نهى عنها يوم خيبر و عن أكل لحوم الحمر الانسية.

و فی لفظ البخاری عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن متعة النساء يوم خيبر و عن اكل لحوم الحمر الانسية.

و لما رأى هؤلاء ان النبی صلى الله عليه وسلم اباحها يوم الفتح ثم حرمها،

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۶۰

قالوا حرمت ثم اباحت ثم حرمت.

قال الشافعي رحمه الله: لا اعلم شيئا حرم ثم اباح ثم حرم الا المتعة، قالوا فنسخت مرتين.

و خالفهم فی ذلك آخرون، و قالوا لم تحرم إلا عام الفتح، و قبل ذلك كانت مباحة.

قالوا: و انما جمع على بن أبي طالب بين الاخبار بتحريمها و تحريم الحمر الاهلية لان ابن عباس كان يبيحهما، فروى على تحريمهما

عن النبی صلى الله عليه وسلم ردا عليه، و كان تحريم الحمر الاهلية يوم خيبر بلا شك، فذكر يوم خيبر ظرفا لتحريم الحمر، و اطلق

تحريم المتعة و لم يقيد بزمان، كما



جاء ذلك في مسند احمد باسناد صحيح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حرم لحوم الحمر الاهلية يوم خيبر، و حرم متعة النساء، و في لفظ حرم متعة النساء و حرم لحوم الحمر الاهلية يوم خيبر، هكذا رواه سفيان بن عيينة مفصلا فظن بعض الرواة ان يوم خيبر زمان للتحريمين فقيدهما به، ثم جاء بعضهم فاقصروا على احد التحريمين و هو تحريم الحمر و قيده بالظرف، فمن ههنا نشأ الوهم و قصة يوم خيبر لم يكن فيها الصحابة يتمتعون باليهوديات و لا استأذنوا في ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم و لا نقله احد قط في هذه الغزوة، و لا كان للمتعة فيها ذكر البتة لا فعلا و لا تحريما بخلاف غزاة الفتح فان قصة المتعة كانت فيها فعلا و تحريما مشهورة، و هذه الطريقة اصح الطريقتين [۱].

[و نیز ابن القيم در (زاد المعاد) گفته: و الصحيح ان المتعة انما حرمت عام الفتح لانه قد ثبت في الصحيح انهم [۱] زاد المعاد في هدى خير العباد ج ۱ ص ۲۲۹.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۶۱

استمتعوا عام الفتح مع رسول الله صلى الله عليه وسلم باذنه، و لو كان التحريم زمن خيبر لزم النسخ مرتين و هذا لا عهد بمثله في الشريعة البتة و لا يقع مثله فيها، و أيضا فان خيبر لم يكن فيها مسلمات و انما كن يهوديات، و اباحه نساء اهل الكتاب لم يكن ثبت، و انما ابحن بعد ذلك في سورة المائدة بقوله تعالى: الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ

[۱]، و هذا متصل بقوله تعالى: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

[۲] و بقوله تعالى: الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ

[۳]، و هذا كان في آخر الامر بعد حجة الوداع او فيها، فلم يكن اباحه نساء اهل الكتاب ثابتة زمن خيبر، و لا كان للمسلمين رغبة في الاستمتاع بنساء عدوهم قبل الفتح و بعد الفتح، استرق من استرق منهم و صرن إماء للمسلمين.

فان قيل فما تصنعون بما

ثبت في الصحيحين من حديث علي بن أبي طالب رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن متعة النساء يوم خيبر و عن اكل لحوم الحمر الانسية

: و هذا صحيح صريح.

قيل: هذا الحديث قد صحت روايته بلفظين: هذا احدهما، و الثاني الاقتصار على نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن نكاح المتعة و عن لحوم الحمر الاهلية يوم خيبر، هذه رواية ابن عيينة، عن الزهري قال قاسم بن اصبغ قال سفيان بن عيينة يعني انه نهى عن لحوم الحمر الاهلية زمن خيبر لا عن نكاح [۱] سورة المائدة: ۵.

[۲] سورة المائدة: ۳.

[۳] سورة المائدة: ۳.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۶۲

المتعة، ذكره ابو عمر في كتاب التمهيد، ثم قال على هذا اكثر الناس انتهى فتوهم بعض الرواة ان يوم خيبر ظرف للتحريمين فرواه، حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم المتعة زمن خيبر و الحمر الاهلية، و اقتصر بعضهم على رواية بعض الحديث فقال: حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم المتعة زمن خيبر فجاء بالغلط البين.

فان قيل: فأى فائدة في الجمع بين التحريمين إذا لم يكونا قد وقعا في وقت واحد، و اين المتعة من تحريم الحمر؟ قيل: هذا الحديث رواه علي بن أبي طالب محتجا به علي ابن عمه عبد الله بن عباس في المسئلتين فانه كان يبيح المتعة و لحوم الحمر فناظره علي بن أبي طالب في المسئلتين و روى له التحريمين، و قيد تحريم الحمر بزمن خيبر و اطلق تحريم المتعة فقال: انك امرء تائه ان رسول الله صلى

اللّٰه عليه و سلم حرم المتعة و حرم لحوم الحمر الالهية، كما قاله سفیان بن عیینة و عليه اكثر الناس، فروى الامرین محتجا عليه بهما لا مقیدا لهما بیوم خیر و اللّٰه الموفق [۱].

[و نیز ابن القیم در (زاد المعاد) گفته:] فصل و أما نکاح المتعة فثبت عنه صلى الله عليه و سلم انه احلها عام الفتح و ثبت عنه انه نهى عنها عام الفتح، و اختلف هل نهى عنها يوم خیر على قولین و الصحيح ان النهی عنها انما كان عام الفتح، و أن النهی يوم خیر انما كان عن الحمر الالهية، و انما

قال على لابن عباس: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى يوم خیر عن متعة النساء و نهى عن الحمر الالهية محتجا عليه فی المسئلین،

فظنّ بعض الرواة أنّ التقييد بيوم خیر راجع الى الفعلین فرواه [۱] زاد المعاد فی هدی خیر العباد ج ۱ ص ۲۵۳.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۶۳

بالمعنى ثم أفرد بعضهم احد الفعلین و قیده بيوم خیر، و قد تقدّم بیان المسئلة فی غزاة الفتح [۱]

### بدر الدين حنفی نیز تحریم متعه را در خیر غلط دانسته

[و علامه بدر الدين ابو محمد محمود بن احمد العینی الحنفی در (عمدة القاری شرح صحيح بخاری) در شرح روایت بخاری متضمن نهی متعه روز خیر که در کتاب المغازی وارد کرده گفته:] قال ابن عبد البر: و ذکر النهی عن المتعة يوم خیر غلط، و قال السهيلي: النهی عن المتعة يوم خیر لا يعرفه احد من اهل السير و رواة الاثر [۲]

### قسطلانی نیز طعن اکابر را در حدیث مذکور نقل کرده

و شهاب الدين احمد بن محمد بن أبی بکر بن احمد بن حسین بن علی القسطلانی الشافعی در (ارشاد الساری) شرح صحيح بخاری در شرح حدیث کتاب النکاح که الفاظش این است:]

حدّثنا مالک بن اسماعیل، قال: حدّثنا ابن عیینة، انه سمع الزهري يقول:

أخبرني الحسن بن محمد بن علی و أخوه عبد الله عن أبيهما أنّ عليا قال لابن عباس أنّ النبي صلى الله عليه و سلم نهى عن المتعة و عن لحوم الحمر الالهية زمن خیر [۳].

[گفته:] [۱] زاد المعاد فی هدی خیر العباد ج ۱ ص ۴۰۷.

[۲] عمدة القاری فی شرح صحيح البخاری ج ۱۷ ص ۲۴۷ ط بیروت.

[۳] صحيح بخاری ج ۳ کتاب النکاح باب النهی عن المتعة ص ۲۰۴.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۶۴

زمن خیر ظرف للامرین. و فی غزوة خیر من کتاب المغازی نهی رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم خیر عن متعة النساء و عن لحوم الحمر الالهية لكن قال البيهقي فيما قرأته فی کتاب المعرفة: و كان ابن عیینة يزعم أنّ تاريخ خیر فی حدیث علی أنّما فی النهی عن لحوم الحمر الالهية لا فی نکاح المتعة، قال البيهقي يشبه ان يكون كما قال، فقد روى عن النبي صلى الله عليه و سلم انه رخص فيه بعد ذلك ثم نهى عنه، فيكون احتجاج علی بنهيه أخيرا حتى يقوم الحجّة علی ابن عباس.

و قال السهيلي: النهی عن نکاح المتعة يوم خیر شيء لا يعرفه اهل السير و لا رواه اهل الاثر، فالذى يظهر أنّه وقع تقدیم و تأخیر فی لفظ الزهري [۱].

[و نیز قسطلانی در (ارشاد الساری) شرح صحيح بخاری در شرح روایت مغازی گفته:]

قال ابن عبد البر: ان ذكر النهي يوم خيبر غلط، و قال البيهقي: لا يعرفه احد من اهل السير [۲]

### عسقلانی نیز اشکال اکابر را در حدیث مذکور یاد کرده

[و ابو الفضل احمد بن علی بن حجر العسقلانی در (فتح الباری) در شرح روایت کتاب المغازی گفته :

قيل: ان في الحديث تقدیما و تأخیرا، و الصواب نهی يوم خيبر عن لحوم الحمر الانسیة و عن متعة النساء، و ليس يوم خيبر ظرفا لمتعة النساء، لانه لم يقع [۱] ارشاد الساری لشرح صحيح البخاری ج ۸ ص ۴۳ ط بیروت.

[۲] ارشاد الساری لشرح صحيح البخاری ج ۶ ص ۳۶۹ ط بیروت..

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۶۵

في غزوة خيبر تمتع بالنساء، و سيأتي بسط ذلك في مكانه من كتاب النكاح انشاء الله [۱].

[و نیز ابن حجر عسقلانی در (فتح الباری) در شرح روایت کتاب النكاح گفته:] قوله: زمن خيبر، الظاهر أنه ظرف للامرين، و حكى البيهقي عن الحميدى أن سفيان بن عيينة كان يقول: يوم خيبر يتعلق بالحمر الاهلية لا بالمتعة.

قال البيهقي: و ما قاله محتمل يعنى في روايته هذه و اما غيره فصّرَح أن الظرف يتعلق بالمتعة، و قد مضى في غزوة خيبر من كتاب المغازی، و يأتي في الذبائح من طريق مالك بلفظ نهى رسول الله يوم خيبر عن متعة النساء و عن لحوم الحمر الاهلية، و هكذا اخرجه مسلم من رواية ابن عيينة أيضا، و سيأتي في ترك الحيل في رواية عبيد الله بن عمر عن الزهري أن رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى يوم خيبر، و كذا اخرجه مسلم، و زاد من طريق فقال: مهلا يا ابن عباس.

و لا حمد من طريق معمر بسنده أنه بلغه

أن ابن عباس رخص في متعة النساء فقال له: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم نهى عنها يوم خيبر و عن لحوم الحمر الاهلية.

و أخرجه مسلم من رواية يونس بن يزيد عن الزهري مثل رواية مالك.

و الدار قطنی من طريق ابن وهب عن مالك و يونس و أسامة بن زيد ثلاثتهم عن الزهري كذلك.

و ذكر السهيلي: أن ابن عيينة رواه عن الزهري بلفظ نهى عن اكل الحمر [۱] فتح الباری في شرح البخاری ج ۷ ص ۳۶۹.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۶۶

الاهلية عام خيبر و عن المتعة، فمعناه على هذا اللفظ و نهى عن المتعة بعد ذلك، أو في غير ذلك اليوم انتهى.

و هذا اللفظ الذى ذكره لم اره من رواية ابن عيينة فقد اخرجه احمد و ابن ابى عمر، و الحميدى، و اسحاق، في مسانيدهم عن ابن

عيينة باللفظ الذى اخرجه البخارى من طريقه، لكن منهم من زاد لفظ نكاح كما بينه.

و كذا اخرجه الاسماعيلي من طريق عثمان بن ابى شيبة، و ابراهيم بن موسى، و العباس بن الوليد.

و أخرجه مسلم عن ابى بكر بن ابى شيبة، و محمد بن عبد الله بن نمير، و زهير بن حرب جميعا عن ابن عيينة، مثل لفظ مالك.

و كذا اخرجه سعيد بن منصور عن ابن عيينة، لكن قال: زمن بدل يوم.

قال السهيلي: و يتصل بهذا الحديث تنبيه على اشكال لان فيه النهى عن نكاح المتعة يوم خيبر، و هذا شيء لا يعرفه احد من اهل السير

و رواة الاثر، قال: فالذى يظهر أنه وقع تقديم و تأخير في لفظ الزهري.

و هذا الذى قاله سبقه إليه غيره في النقل عن ابن عيينة.

فذكر ابن عبد البر من طريق قاسم بن اصبح: أن الحميدى ذكر عن ابن عيينة أن النهى زمن خيبر عن لحوم الحمر الاهلية، و أما المتعة

فكان في غير يوم خيبر، ثم راجعت مسند الحميدى من طريق قاسم بن اصبح عن ابن اسماعيل السلمى عنه، فقال بعد سياق الحديث

قال ابن عيينة: يعنى أنه نهى عن لحوم الحمر الاهلية زمن خيبر و لا يعنى نكاح المتعة، قال ابن عبد البر: و على هذا اكثر الناس.

و قال البيهقي: يشبه أن يكون كما قال لصحة الحديث في أنه صلى الله عليه

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۶۷

و سلم رخص فيها بعد ذلك ثم نهى عنها فلا يتم احتجاج على الا إذا وقع النهى اخيرا لتقوم له الحجة على ابن عباس.

و قال ابو عوانة في صحيحه: سمعت اهل الاثر يقولون: معنى حديث على أنه نهى يوم خيبر عن لحوم الحمر و اما المتعة فسكت عنها و انما نهى عنها يوم الفتح انتهى.

و الحامل لهؤلاء على هذا ما ثبت من الرخصة فيها بعد زمن خيبر كما اشار إليه البيهقي [۱].

[و ابن حجر عسقلاني بعد از ایراد این افادات اکابر ائمه حدّاق و تحقیقات اعظم مشاهیر آفاق، حمایت روایت بخاری حسب دیدن قدیم و عادت ذمیم خود مطمح نظر داشته، و از تخطئه جناب امیر المؤمنین علیه السّلام باکی برنداشته این عبارت سراسر خسارت نگاشته:]

لكن يمكن الانفصال عن ذلك بأن عليا لم يبلغه الرخصة فيها يوم الفتح لوقوع النهى عنها عن قرب كما سيأتى بيانه، و يؤيد ظاهر حديث على ما اخرج ابو عوانة، و صححه من طريق سالم بن عبد الله: أن رجلا سأل ابن عمر عن المتعة، فقال: ان فلانا يقول فيها، فقال: و الله لقد علم أن رسول الله صلى الله عليه و سلم حرّمها يوم خيبر و ما كنا مسافحين [۲]

### شاه صاحب نیز در تحفه اشکال مذکور را از بعض محققین نقل کرده

[مخفی نماند که زعم امکان انفصال از این اشکال، و انحلال این [۱] فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ج ۹ ص ۱۴۵.

[۲] فتح الباری ج ۹ ص ۱۴۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۶۸

اعضال صریح الاختلال است، زیرا که بنا بر این لازم می آید خطاء مدینه علم، و غلط بودن استدلال آن حضرت، و عدم اطلاع او بر حکم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم، با آن همه قرب و اختصاص.

و کمال شناعت آن، و حمق و جهل ملترم بآن، از کلام مخاطب و والد ماجدش ظاهر می شود، زیرا که مخاطب در مطاعن عمر گفته است:

طعن یازدهم آنکه مردم را از متعة النساء منع فرمود، و متعة الحج را نیز تجویز نکرد، و حال آنکه هر دو متعه در زمان آن سرور جاری بود، پس نسخ حکم خدا کرد و تحریم ما احل الله نمود، و این معنی باعتراف خودش در کتب اهل سنت ثابت است، جائی که از او روایت می کنند که او می گفت: (متعّتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و أنا أنهى عنهما).

جواب این طعن آنکه نزد اهل سنت صحیح ترین کتب (صحیح مسلم) است و در آن صحیح بروایت سلمة بن الاکوع و سبرة بن معبد جهنی، و در صحاح دیگر بروایت ابو هریره نیز موجود است، که آن حضرت صلی الله علیه و سلم خود متعه را حرام فرمود، بعد از آنکه تا سه روز رخصت داده بود، و آن تحریم را مؤبد ساخت الی یوم القيامة در جنگ اوطاس، و بروایت حضرت مرتضی علی تحریم متعه از آن جناب آن قدر بشهرت و تواتر رسیده که تمام اولاد حضرت امام حسن و محمد بن الحنفیه آن را روایت کرده اند، و در (موطأ) و (بخاری) و (مسلم) و دیگر کتب متداوله بطرق متعدده آن روایات ثابت

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۶۹

می باشند.

[و شبهه که در این روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحریم در غزوه خيبر واقع شده بود و در جنگ اوطاس باز حلال شد پس جوابش آن است که این غلط فهمی است، و الا در روایت علی علیه السّلام در اصل غزوه خيبر را تاریخ تحریم لحوم حمر

انسیه فرموده‌اند نه تاریخ تحریم متعه، لیکن عبارت موهم آن است که تاریخ تحریم هر دو باشد، این وهم را بعضی محقق کرده نقل کرده‌اند که (نهی عن متعه النساء يوم خيبر)، و اگر حضرت مرتضی در این روایت تحریم متعه را بتاریخ خیبر مورخ کرده روایت می‌فرمود، ردّ بر این عباس و الزام او چه قسم صورت می‌یست، و حال آنکه در وقت همین ردّ و الزام این روایت فرموده، و ابن عباس را بر تجویز متعه زجر شدید نموده، و گفته: (انك رجل تائه)، پس هر که غزوه خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید، گویا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی علی می‌کند، و این دعوی شاهد جهل و حقد او بس است انتهی [۱].

[از این عبارت که وجوه نقض و ردّ آن و نهایت آن از ملاحظه (تشید المطاعن) ظاهر و باطن واضح است، که نزد مخاطب و الا شأن تحریم متعه را در روز خیبر واقع دانستن غلط فهمی است، و در روایت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام در اصل غزوه خیبر تاریخ تحریم لحوم انسیه است نه تاریخ تحریم متعه، و متعلق ساختن يوم [۱] تحفه اثنا عشریه ص ۵۹۹.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۷۰

خیبر بنهی متعه نساؤهم است، و اگر تحریم متعه در این روایت مورخ باشد بخیر ردّ جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بر ابن عباس و الزام او صحیح نشود، و حال آنکه این روایت را در وقت همین ردّ و الزام فرموده، (حاشاه عن ذلك)، پس هر که غزوه خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید گویا دعوی غلط در استدلال حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام می‌کند، و این دعوی شاهد جهل و حقد او بس است.]

[پس از این افاده سدیده مخاطب ثابت گشت که روایات بخاری و مسلم متضمن نهی متعه روز خیبر غلط و وهم محض و باطل صرف است، و هرگز سمتی از صحت و واقعیت ندارد، و بخاری و مسلم و دیگر محدّثین مثل مالک و نسائی و ابن ماجه که اثبات این روایت می‌نمایند، نهایت جاهل و احمقند که گویا دعوی غلط در استدلال حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام می‌کنند، و نیز کمال حقد و جهل ملازمان علامه عسقلانی که باتباع هواجس نفسانی و وساوس ظلمانی جسارت بر تخطئه جناب امیر المومنین علیه السلام نموده بنهایت صراحت از این عبارت ظاهر شد (و لله الحمد حمدا جزیلا).

### حافظ غلام محمد نیز در ترجمه تحفه اشکال مذکور را یاد کرده

[و حافظ غلام محمد بن الشیخ یحیی الدین بن الشیخ عمر المدعو باسلمی تلمیذ مولوی عبد العلی بن نظام الدین در ترجمه (تحفه اثنا عشریه) که آنرا موسوم ساخته (بالترجمة العبقریة و الصولة الحیدریة للتحفه الاثنا عشریه) گفته:]

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۷۱

الطعن الحادی عشر أن عمر منع الناس من متعه النساء، و لم يجوز متعه الحج ايضا، مع ان كلتا المتعتين كانتا جاريتين في زمنه عليه السلام، فنسخ حكم الله تعالى و حرّم ما أحلّه، و هذا المعنى ثابت باعترافة في كتب أهل السنّة، حيث يروون عنه أنه قال: (متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم و أنا أنهى عنهما).

و جوابه أن أصح الكتب عند أهل السنّة في الصحاح (الصحيحان) [۱] للبخاری و مسلم، و قد ذكر في صحيح مسلم برواية سلمة بن الأكوع، و سيرة ابن معبد الجهنی، و فی الصحاح الآخر ایضا برواية أبي هريرة أنه صلى الله عليه و سلم حرّم هو المتعة بعد ما كان أحلّها و رخصها لهم ثلثة أيام و جعل تحریمها إذ حرّمهما مؤبدا الى يوم القيامة في غزوة الاوطاس، و قد اشتهرت و تواترت رواية الامير بتحريم المتعة بحيث رواها عنه جميع اولاد الامام الحسن و محمد بن الحنفیة، و تلك الروایات ثابتة في (الموطأ) و (الصحيحين) و غيرها من الكتب المتداولة بطرق متعددة.

و أما انشاء بعض الشيعة الشبهة في تلك الروایات من أن تحریمها كان في غزوة خیبر، ثم احلّت في غزوة الاوطاس، فجوابه بأن هذا كله من سوء فهم القائل و غلطه، و الّا فقد قالوا: ان غزوة خیبر تاریخ لتحریم لحوم الحمر الاهلیة في الاصل في روايات الامير لا تاریخ

تحریم المتعة، و لکن توهم تلک [۱] مخفی نماند که شاه صاحب در تحفه گفته بودند: که نزد اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است و لیکن چون اسلمی این را خلاف سلامت و مخالف تصریحات ائمه خود یافته در ترجمه تغییر و تبدیل کرده بجای صحیح مسلم لفظ (الصحيحان) نهاده و لفظ (الصحيح) نیز بلا فائده افزوده - منه رحمه الله -.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۷۲

العبارة فی الظاهر أنها تكون تاريخاً لهما، وقد حقق هذا الوهم بعضهم ونقلوا بناءً على ذلك أنه نهى عن متعة النساء يوم خيبر، و لو كان الامير يروى تحریم المتعة مورّخاً بغزوة خيبر كيف يمكنه الرد و الالتزام على ابن عباس، مع أنه ذكر هذه الرواية حين رد عليه و ألزمه و زجر ابن عباس على تجويز المتعة زجراً شديداً، و قال: (انك رجل تائه)، فمن قال: ان غزوة خيبر تاريخ لتحریم المتعة فكأنه ادعى غلطاً في استدلال الامير فتكفى دعواه هذه شاهدة على جهله و حمقه [۱].

[این عبارت هم مثل عبارت تحفه مثبت بطلان و غلط روایات داله بر نهی متعه روز خيبر است، و نیز از آن کمال شناعة و بطلان جواب عسقلانی که مبنی بر تخطئه جناب امير المؤمنين عليه السلام است ظاهر و واضحست.

### والد شاه صاحب نیز اشکال مذکور را در حدیث نقل کرده

[و ولی الله والد ماجد مخاطب در (قرّة العینین بتفضیل الشیخین) در ذکر مطاعن خلفاء گفته: [و از آنجمله است که فاروق نکاح متعه را منع کرد، بعد از آنکه در عهد آن حضرت صلی الله علیه و سلم جائز بود و بعمل می آمد، باید دانست که این مسئله از جمله آن مسائل است که حدیث بر آن دلالت می کند بتصریح، و جمعی از صحابه بسبب عدم بلوغ حدیث مصرّح، یا بسبب تأویل آن حدیث بر غیر محمل آن اختلاف داشتند، و بسعی [۱] الترجمة العبریة و الصولة الحیدریة للتحفة الاثنا عشریة ص ۳۶۹.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۷۳

فاروق اجماع واقع شد، و اختلاف مضمحل گشت، و این مسئله با آن مسائل شاهد عدل است بر فضائل فاروق، و بر آنکه وی رضی الله عنه واسطه بود میان آن حضرت صلی الله علیه و سلم و امت او در تبلیغ شرایع، و نیابت نبوت از این جهت او را مسلم شد، اما صحت حدیث در آن باب، پس از آن جهت که جمعی از فضلاء صحابه آنرا روایت کرده اند، و بر آن عمل نمودند، رئیس آن جماعت حضرت مرتضی است، و حدیث او در (بخاری) و (موطأ) و (مسلم) و باقی کتب متداوله صحیح شده است، و رد او بهمین حدیث بر عبد الله بن عباس نیز ثابت گشته، و ربیع بن سبره جهنی آنرا از پدر خود روایت کرد که تحریم مؤبد حاصل شد، و حدیث او در (صحیح مسلم) مذکور است و اجماع امت بر تحریم آن وقوع یافت (الا شرذمة قليلة) مثل روافض هر چند در زمن صحابه اختلافی متحقق بود، و همان اختلاف سبب اهتمام فاروق شده بر عقد اجماع.]

[و اگر سائل عود کند و گوید: که حضرت مرتضی نهی از متعه روز خيبر روایت کرده است، و احادیث دیگر دلالت می کند که در روز اوطاس نیز بعمل آمد، پس آن نهی دلیل نمی تواند شد.]

گوئیم سائل آن نقض را وارد نمی کند مگر بر مرتضی، زیرا که اول کسی که باین حدیث استدلال نموده، و ابن عباس را الزام کرد، و زجر شدید بعمل آورد، حضرت مرتضی است، پس گویا می گوید که مرتضی غلط کرده در این استدلال، و این معنی شاهد جهل و حمق او است نزد اهل سنت و شیعه تفضیلیه قاطبة.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۷۴

و حل این اشکال بر طور قاضی عیاض آنست که اصل تحریم در خيبر واقع شد، و تجدید تحریم در غزوه اوطاس و حجة الوداع تحقّق یافت، بنابر آنکه اجتماع عظیم بود و عزوبت غالب، یحتمل که باین امر مرتکب شوند، و مثل او مثل تجدید چندین اوامر است که در حجة الوداع بجهة توكید و اتمام شریعت بعمل آمد.



و نووی در این جواب خدشه می‌کند: بآنکه از روایات مسلم معلوم می‌شود که روز فتح متعه از جمعی واقع شد بنابر اباحت آن. و بر طور جمعی دیگر آنکه در حدیث حضرت مرتضی تحریم حمر انسیه مؤرخ است بیوم خیبر، و تحریم متعه مؤرخ نیست بچیزی، لیکن عبارت موهم واقع شده، و جمعی از رواه آن و هم را محقق ساختند.

و مختار این عبد ضعیف همین جواب است، بجهت آنکه رواه قصه غزوه خیبر تحریم متعه را ذکر نکرده‌اند، و تحریم متعه را بغزوه خیبر مؤرخ نساختند الا در همین حدیث، باز رواه دیگر غیر زهری باین وقت مؤرخ نگردانیدند، و اکثر طرق محتمل تأویل مذکور است، و جمع کردن حضرت مرتضی تحریم متعه و حمر انسیه در این حدیث نه بجهت تشریع آن هر دو است در یک وقت، بلکه بجهت آنکه ابن عباس در هر دو مسئله اختلاف داشت، چنانکه بر داندگان علم حدیث از اجلی بدیهیات است.

و قاضی عیاض خدشه می‌کند در این جواب بآنکه روایات صحیح شده از طریق سفیان و غیر آن بلفظی که تاریخ بر هر دو عود می‌کند.

و ما می‌گوئیم روایات ثقات محتمل معنی مذکور است، و روایتی که

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۷۵

قابل این احتمال نباشد شاذ است و غیر محفوظ، و این همه مباحثه در استدلال حضرت مرتضی است، اما اصل تحریم بطریق دیگر صحیح است لا غبار علیه از روایت ابو هریره، و سلمه بن الاکوع، و سبره جهنی، و فاروق، و غیر ایشان رضی الله تعالی عنهم انتهى.

[۱]

از این عبارت هم کمال شناعة و نهایت سماجت ایراد امری که مستلزم ایراد نقض بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد لائح و واضح می‌گردد، و بکمال ظهور و وضوح می‌رسد که کسی که قائل شود بامری که مستلزم توجیه غلط باستدلال جناب امیر المؤمنین علیه السلام باشد او جاهل و احمق است نزد اهل سنت و شیعه تفضیلیه قاطبه، پس در کمال شناعة و فظاعت جسارت سراسر خسارت فاضل عسقلانی، که آن صریح تخطئه جناب امیر المؤمنین علیه السلام است ریبی نیست، و توجه شناعة جهل و حق بملازمان رفیع الشأن او، حسب افاده والد ماجد مخاطب هم ظاهر و باهر است.

و نیز از قول او: (و جمعی از روایت آن و هم را محقق ساختند) الخ، ظاهر است که تاریخ تحریم متعه بیوم خیبر و هم غیر صحیح، و غلط فضیح است، و حکم باین غلط و تحریف مرضی و مختار این عالم منیف است، حیث قال: و مختار این عبد ضعیف همین جواب است.

و نیز از قول او: (بجهت آنکه روات قصه خیبر الخ) ظاهر است که روات قصه خیبر تحریم متعه را در این روز ذکر نکرده‌اند، و تحریم آن را بغزوه خیبر مؤرخ نساخته‌اند الا در همین حدیث، و سوای زهری [۱] قره العینین بتفضیل الشیخین ص ۱۷۵.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۷۶

روایت دیگر تاریخ غزوه خیبر را ذکر نکرده‌اند، و جمع جناب امیر المؤمنین علیه السلام تحریم متعه و حمر انسیه را در این حدیث نه باین جهت است که تحریم هر دو در روز خیبر واقع شده است، بلکه باین جهت است که ابن عباس در هر دو مسئله اختلاف داشت. و نیز از قول او: (و ما می‌گوئیم: روایات ثقات محتمل معنی مذکور است، و روایتی که قابل این احتمال نباشد شاذ است و غیر محفوظ) ظاهر است که روایتی که نص باشد در تاریخ حکم متعه بروز خیبر و قابل تأویل نباشد از روایات ثقات خارج است و غیر معتبر و غیر معتمد است که شاذ و غیر محفوظ است.

و سناء الله پانی‌پتی که تلمیذ شاه ولی الله است در (سیف مسلول) گفته:

سؤال: حضرت مرتضی نهی از متعه را روز خیبر که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده، و احادیث دیگر دلالت دارند بر آنکه روز او طاس که در سال هشتم بود متعه بعمل آمده بود پس متعه ناسخ حرمت گشته.



جواب این اشکال بدو وجه است: یکی آنکه تحریم متعه در غزوه اوطاس است فقط نه در غزوه خیبر و راویان قصه غزوه خیبر تحریم متعه را ذکر نکرده‌اند، و تحریم آن را بغزوه خیبر مورخ نساخته، مردم را این گمان از آنجا پیدا شد که علی رضی الله عنه ذکر تحریم متعه و حمر اهلی را در یک حدیث جمع کرده، و تحریم حمر اهلی را موقت کرده بغزوه خیبر، مردم را گمان پیدا شد که هر دو تحریم در یک وقت شده باشند، و این وهمی است بی دلیل.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۷۷

و تحقیق آن است که چون ابن عباس در تحریم متعه و در تحریم حمر اهلی اختلاف داشت برای الزام او علی رضی الله عنه هر دو تحریم را در یک حدیث ذکر کرده الخ [۱].

و اما شافعی که بتصریح شاه ولی الله در (قره العینین) آیتی بود از آیات الله تعالی و مقتدای جمیع محدثین و فقهاء، و اعمق باعتبار مدرک، و اقوی باعتبار فقه و استنباط ذکر متعه را در روایت نهی لحوم حمر اهلیه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام صحیح و ثابت ندانسته، با وصف آنکه از مالک نهی لحوم حمر اهلیه را روایت کرده، از ذکر متعه در این روایت سکوت ورزیده. علامه عینی در (عمده القاری) گفته:

و قد روی الشافعی عن مالک باسناده عن علی رضی الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی یوم خیبر عن اکل لحوم الحمر الالهلیة، و لم یزد علی ذلک و سکت عن قصه المتعه لما علم فیها من الاختلاف [۲]

### فخر رازی نیز بعض احادیث صحیحین را مردود دانسته

#### اشاره

[بالجمله روایات مقدوحه بخاری و مسلم بسیار است، و استیعاب آن دشوار، پس هر گاه ائمه و اساطین سنیه در روایات این هر دو بزرگ قدح و جرح کرده باشند، و بلوم و ذم و هتک اسرار و کشف عوار نواخته [۱] سیف مسلول ص ۱۴۰.

[۲] عمده القاری فی شرح صحیح البخاری ج ۱۷ ص ۲۴۷ ط بیروت.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲، ص: ۵۷۸

باز چه جسارت است که امام رازی بمقابله اهل حق تمسک باعراض این هر دو بزرگ از ذکر حدیث غدیر نموده، و داد اظهار مزید فهم و فراست و نهایت مهارت و ذکاوت خود می‌دهد.

و اعجب عجائب این است که خود رازی بعض احادیث صحیحین را بردّ شنیع ابطال نموده یعنی

حدیث (ما کذب ابراهیم الا ثلث کذبات)

را که در (صحیحین) مروی است ردّ نموده و قبول نکرده، و کذب و دروغ و افتراء و اختلاق محض دانسته، و مثبتین آن را حشویه نامیده و چون بمعارضه او گفتند: که در صورت عدم قبول این خبر تکذیب رواه لازم می‌آید، بجوابش صراحه فرموده: که صیانه حضرت ابراهیم از کذب اولی است از صیانت طائفه مجاهیل از کذب، و هذه عبارته فی التفسیر الکبیر:

و اعلم أن بعض الحشویه

روی عن النبی صلی الله علیه و سلم أنه قال: ما کذب ابراهیم الا ثلث کذبات

، فقلت: الاولى أن لا یقبل مثل هذه الاخبار فقال علی طریق الاستنکار: ان لم نقله لزمننا تکذیب الرواء، فقلت له: یا مسکین ان قبلناه لزمننا الحکم بتکذیب ابراهیم علیه السلام، و ان ردناه لزمننا الحکم بتکذیب الرواء، و لا شک أن صون ابراهیم عن الکذب اولی من

صون طائفه من المجاهیل عن الکذب انتهى. [۱]

[و عبارت (صحیح بخاری) متضمن روایت کذبات ثلث این است

حدثنا سعيد ابن تليد الرعيني، اخبرني ابن وهب، اخبرني جرير بن [۱] مفاتيح الغيب ج ۲۶ ص ۱۴۸ مع تفاوت يسير في العبارات. عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۷۹

حازم، عن ايوب، عن محمد عن ابي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: (لم يكذب ابراهيم الا ثلثا) ح. و حدثنا محمد بن محبوب، حدثنا حماد بن زيد، عن ايوب، عن محمد، عن ابي هريرة، قال: (لم يكذب ابراهيم الا ثلث كذبات، ثنتين منهن في ذات الله قوله: (إِنِّي سَقِيمٌ) [۱]، و قوله: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا)

[۲]، و قال بينا هو ذات يوم و سارة إذ أتى على جبار من الجبابرة، فقيل له: ان هيهنا رجلا معه امرأة من احسن الناس، فارسل إليه، فسأله عنها، قال: من هذه؟ قال: اختي، فأتى سارة فقال: يا سارة ليس على وجه الارض مؤمن غيري و غيرك، و ان هذا سألتني فاخبرته انك اختي فلا تكذبيني، فارسل إليها فلما دخلت عليه ذهب يتناولها بيده فاخذ، فقال: ادعى الله لي و لا اضرك، فدعت الله فاطلق، ثم تناولها ثانية فأخذ مثلها او اشد، فقال: ادعى الله و لا اضرك، فدعت فاطلق فدعا بعض حبيته فقال: انك لم تأتني بانسان انما اتيتني بشيطان فاخدمها هاجر، فاتته و هو قائم يصلي فاوماً بيده مهيم [۳] قالت: رد الله كيد الكافر او الفاجر في نحره و اخدم هاجر، قال ابو هريرة: فتلك امكم يا بني ماء السماء [۴].

[ (و روایت مسلم در صحيحش این است): ]

حدثني ابو الطاهر، قال: اخبرنا عبد الله بن وهب، قال: اخبرني جرير [۱] سورة الصافات: ۸۹. [۲] سورة الانبياء: ۶۳. [۳] مهيم بفتح الميم و الياء و سكون الهاء أي ما الخبر، و فيه احتمالات أخر و قيل اول من قال هذه الكلمة هو الخليل عليه السلام. [۴] صحيح بخاری ج ۲ ص ۱۹۰. عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۸۰

بن حازم، عن ايوب السختياني، عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: لم يكذب ابراهيم عليه السلام قط الا ثلاث كذبات، ثنتين في ذات الله، قوله: (إِنِّي سَقِيمٌ) [۱]، و قوله: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا)

[۲]، و واحدة في شأن سارة فانه قدم جبارا و معه سارة و كانت احسن الناس، فقال لها: ان هذا الجبار ان يعلم انك امرأتی يغلبني عليك، فان سألك فاخبريه انك اختي في الاسلام، فاني لا اعلم في الارض مسلما غيري و غيرك الخ [۳]

### تناقض گویی فخر رازی درباره بخاری و مسلم

و عجب تر این است که رازی در همین قول مختصر که سطری چند بیش نیست داد تناقض و تهافت داده، که اولاً بخاری و مسلم را بآسمان برین رسانیده، و ایشان را چندین جلیل و عظیم گردانیده، که صرف عدم اخراج ایشان حدیث غدیر را قادح آن گردانیده، باز ایشان را بجهت محبت باطل، و رسوخ در عصبيت، باسفل درکات بی اعتباری و عدم وثوق انداخته، که بر مرویات ناصه ایشان بر رجوع جناب امیر المؤمنین علیه السلام از یمن، و حضور در رکاب سعادت انتساب جناب رسالت مآب صلى الله عليه و سلم وقت مراجعت از حجة الوداع التفاتی نکرده، بلکه آن را کذب و دروغ بحت دانسته، که حتما و قطعاً [۱] سورة الصافات: ۸۹. [۲] سورة الانبياء: ۶۳.

[۳] صحيح مسلم ج ۷ ص ۹۸ باب فضائل ابراهيم - ط بيروت.

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۸۱

ادعا نموده که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در خدمت جناب رسالت مآب صلى الله عليه و سلم حاضر نبوده بلکه در یمن

**غرض قادحین در حدیث غدیر حمایت از باطل است**

و از امثال این مقامات ظاهر است که غرض این حضرات محض معاندت حق و محامات باطل است، و هرگز پای بند قاعده و اصلی نمی‌باشند، هر گاه می‌یابند که همین شیخین [۱] امر حق را روایت نکرده‌اند، یا باطلی را اخراج کرده، ایشان را بغایت اعتماد و اعتبار، و وثوق و جلالت، و نقد و تحقیق رسانند، و هر دو کتاب ایشان را بر سر و چشم می‌نهند، و هر گاه می‌بینند که ایشان بعض مؤیدات اهل حق روایت کرده‌اند، هرگز بروایات ایشان گوش نمی‌کنند، بلکه بلا محابا بابطال مرویات آنها می‌پردازند، و خلاف آن را عین حق و صواب می‌دانند).

و فخر الدین رازی در کتاب (مناقب شافعی) در وجوه طعن طاعنین در علم شافعی بحدیث گفته :  
الرابع ان البخاری و مسلما ما رویا عنه، و لو لانه كان ضعيفا في الرواية لرويا عنه، كما رویا عن سائر المحدثين.  
[و در جواب آن گفته :

و الجواب عن الرابع من وجوه: [۱] شیخین: بخاری و مسلم.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۸۲

الاول أن البخاری و مسلما لعلهما انما تركا الرواية عن الشافعي لانهما ما ادركاه، فلو اشتغلا بالرواية عنه لافتقر الى الرواية عن يروي عنه، لكن أكثر شيوخ البخاری و مسلم كانوا تلامذة مالک، فكانا لهذا السبب كمن يروي عن الشافعي في الدرجة، فلو رویا عن تلامذة الشافعي، لصارت الرواية نازلة من غير حاجة، و المحدثون لا يرغبون في هذا.  
الثاني انهما رویا عن أحمد بن حنبل، و أحمد روی عن الشافعي، و لو كانت الرواية عن الشافعي غير جائزة صار أحمد بسبب روايته عن الشافعي مجروحا، و صار البخاری و مسلم بسبب روايتهما عنه مجروحين، و ان كانت رواية أحمد عن الشافعي جائزة فقد سقط السؤال.

الثالث انهما ما كانا عالمين بجميع المغيبات. و ذلك فان البخاری روی عن أقوام ما روی عنهم مسلم، و مسلما روی عن أقوام لم يرو عنهم البخاری فدل على انهما إذا تركا الرواية عن رجل لم يوجب ذلك قدحا فيه، و كيف و ابو سليمان الخطابي أورد مؤخذات كثيرة على صحيح البخاری في كتاب له سماه (باعلام الصحيح).

الرابع ان ما ذكرتم معارض بان أبا داود السجستاني روی عن الشافعي حديث ركانة ابنه عبد يزيد في الطلاق، و كذلك روی عنه أبو عيسى الترمذی و عبد الرحمن بن أبي حاتم الرازی و محمد بن اسحاق بن خزيمة، و لا شك في علو شأن هؤلاء في الحديث.  
الخامس انهما ما طعنا في الشافعي، بل ذكراه بالمدح و التعظيم، و ترك الرواية لا يدل على الجرح، و أما المدح و التعظيم فأنه دليل التعديل.

السادس ان كان تركهما الرواية عنه يدل على ضعفه، فالطعن الشديد على

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲، ص: ۵۸۳

ابی حنيفة المنقول عن الاخفش و الثوري وجب ان يدل على الوهن العظيم فيه، و كذلك طعن فيه يحيى بن معين، و أحمد بن حنبل، و يحيى بن سعيد فان لم يؤثر هذه التصريحات فكذا القول فيما ذكرتم. [۱]

**نبودن حدیث غدیر در صحیح بخاری و مسلم دلیل عدم تواتر آن نیست**

[و پر ظاهر است که تشبث رازی باعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر، مثل تشبث قادحین شافعی است بترك روایت بخاری

و مسلم از شافعی، پس کمال عجب است که رازی در مقام صیانت امام خود بیدار و هوشیار شده، وجوه عدیده برای رد تمسک طاعنین او ذکر کرده و در مقام رد شیعه چندان غافل و ذاهل گردید، که بمجرد اعراض شیخین از ذکر حدیث غدیر تمسک نموده، داد اظهار کمال حذق و مهارت و غایت انصاف و ذکاوت داده، و می‌بینی که رازی در مقام صیانت شافعی بر محض عدم اعتنا باعراض بخاری و مسلم اکتفاء نکرده، بتصریح تمام بنابر ترقی الی الاعلی این را نیز افاده کرده: که چگونه ترک شیخین روایت را از مردی موجب قدح او شود، و حال آنکه ابو سلیمان خطابی مؤاخذات بسیار بر صحیح بخاری وارد کرده در کتاب خود که آن را (باعلام الصحیح) نامیده.

و حاصل این کلام بلاغت نظام آن است که هر گاه حال بخاری باین مثابه باشد که روایات مرویه‌اش در صحیح سالم از طعن و ملام و بریء [۱] مناقب الشافعی ص ۱۴۸.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۸۴

از مؤاخذات محققین اعلام نباشد، پس اعراض او و اعراض مسلم که سالک مسالک او و تلمیذ و خریج او بوده از روایت کردن از کسی چگونه دلیل قدح و جرح او تواند شد که جمله از روایاتشان مجروح و مقدوح است، و کسی که خود راوی مجروحات و مقدوحات باشد، چگونه اعراض او از روایت از کسی قابل التفات و اعتنا باشد، حال آنکه مجرد اعراض از هر کسی که باشد قابل احتجاج و استدلال نیست، پس همین کلام بجواب تشبیه رازی باعراض شیخین از ذکر حدیث غدیر بعینه جاری خواهد شد. بالجمله هر گاه ترک روایت بخاری و مسلم از شخصی دلیل قدح و جرح او نخواهد شد کما صرح بقوله: «فدل علی انهما إذا ترکا الروایة عن رجل لم یوجب ذلک قدحاً فیہ» هم چنین ترک بخاری و مسلم حدیثی را هم دلیل عدم ثبوت و عدم تواتر آن نمی‌تواند شد، و بهیچ وجه اعراضشان نافی صحت، و منافی تواتر نمی‌تواند شد.

و نیز رازی در وجه رابع اعراض بخاری و مسلم را از روایت کردن از شافعی دفع ساخته بآنکه ابو داود سجستانی، و ابو عیسی ترمذی، و عبد الرحمن بن ابی حاتم، و محمد بن اسحاق روایت از شافعی کرده‌اند و شک نیست در علو شأن ایشان در حدیث، پس هم چنین اعراض بخاری و مسلم را از ذکر حدیث غدیر دفع خواهیم کرد بآنکه ابو عیسی ترمذی، و عبد الرحمن بن ابی حاتم، و غیر ایشان که اسماء بعض آنها در سابق شنیدی، و اسماء جمعی از ایشان را پس از این انشاء الله خواهی شنید، روایت حدیث غدیر کرده‌اند- و شک نیست

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲، ص: ۵۸۵

در علو شأنشان در حدیث.

و نیز می‌بینی که رازی چندان در رد و ابطال تمسک طاعنین شافعی باعراض بخاری و مسلم از روایت کردن از شافعی کوشیده که بمفاد (آخر الدواء الکی) ناچار طعن شدید اکابر اساطین و اجله منقدین را در امام اعظم سنیّه ذکر کرده چه از کلامش ظاهر که اعمش، و ثوری طعن شدید در ابو حنیفه کرده‌اند و هم چنین طعن کرده‌اند در ابو حنیفه یحیی بن معین و أحمد بن حنبل، و یحیی ابن سعید.

و رازی می‌فرماید: که اگر ترک شیخین روایت را از شافعی دلالت بر ضعف شافعی کند، پس واجب است که طعن شدید بر ابی حنیفه که منقول است از اعمش، و ثوری، دلالت کند بر وهن عظیم در ابی حنیفه، و هم چنین طعن کرده‌اند در ابی حنیفه یحیی بن معین، و أحمد بن حنبل، و یحیی بن سعید پس اگر تأثیر نخواهد کرد این تصریحات پس هم چنین است قول در چیزی که شما ذکر کردید.

و فقیر نیز حسب ارشاد امام رازی بجواب تمسک حضرتش باعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر می‌گوییم: که اگر ترک بخاری و مسلم روایت حدیث غدیر را دلالت بر ضعف آن یا عدم تواتر آن کند، پس واجب است که طعن شدید بر ابی حنیفه که

منقول است از اعمش و ثوری دلالت کند بر وهن عظیم در اُبی حنیفه، و هم چنین طعن کرده‌اند در اُبو حنیفه یحیی بن معین. و اُحمد بن حنبل، و یحیی بن سعید، پس اگر این تصریحات تأثیر نخواهد کرد پس هم چنین است کلام در آنچه ذکر کردید شما از اعراض بخاری و مسلم از ذکر حدیث غدیر.

تم الجزء الثانی من قسم سند الغدير حسب تجزئتنا و يليه الجزء الثالث انشاء اللّٰه

(جدید ۱۵)

(جدید ۱۶)

### درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید

غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبود و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او.

بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سرپیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافع راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعی، با اجازات مراجع عظام تقلید، هدایا، نذورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه ودانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئات مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

سایت: [www.Ghadirestan.com](http://www.Ghadirestan.com) - [www.Ghadirestan.ir](http://www.Ghadirestan.ir)

ایمیل: [info@Ghadirestan.com](mailto:info@Ghadirestan.com)

آدرس مرکز: اصفهان - خیابان عبد الرزاق - نبش خیابان حکیم - طبقه دوم بانک ملت - مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی

الله علیه و آله و سلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است:

تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی- دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبت های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندگان ، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران ، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف ،همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر .

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر ، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف ، در راستای اهداف عالی ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب ، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی ، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشنهای غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر ، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد .

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز :

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه ، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه .

تولید کلیپها ، طراحی بروشورها و پوسترها ، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله : سایت پایگاه تخصصی غدیرستان ، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم) ،نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف،سرویس دهی به محققین و طلاب،گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شبهات منتشره در جامعه،شده است.

مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی های زیبا، بیان قصه های غدیر و اهدای بسته های فرهنگی، از جمله فعالیت های این مرکز می باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین :

سفره های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسنه اطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه ای زیبا در خیابان ها و میادین شهر در سال های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنه ی انبیای الهی و ائمه ی اطهار علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی، مراکز، سازمانها، ستادها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد فعالیت های آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام

ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین

برپایی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر

هماهنگی اجرای ماکت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghadirestan.ir](http://www.Ghadirestan.ir)

[www.Ghadirestan.com](http://www.Ghadirestan.com)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

